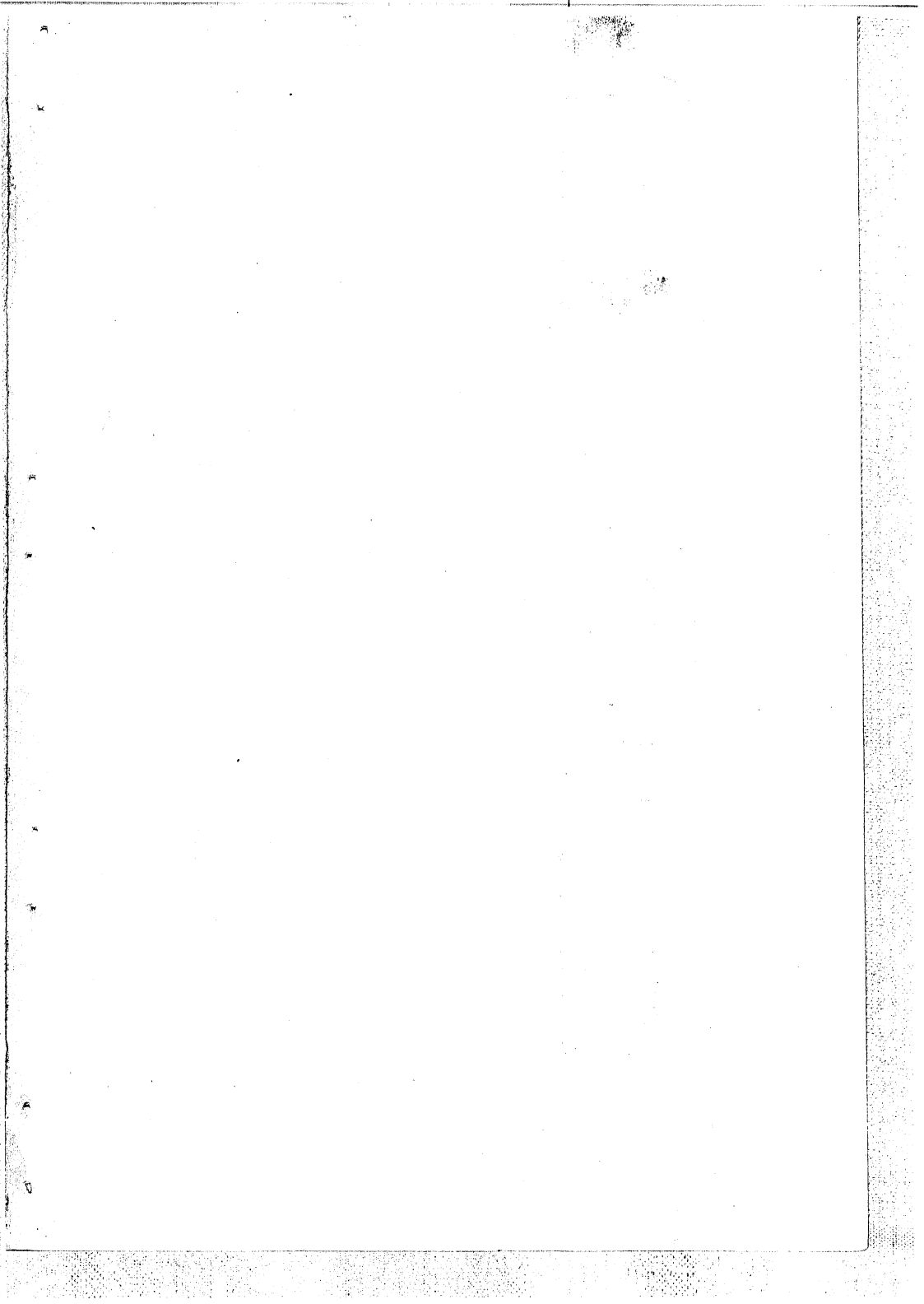


# مجموعه آثار قدس اعلى

۳۸

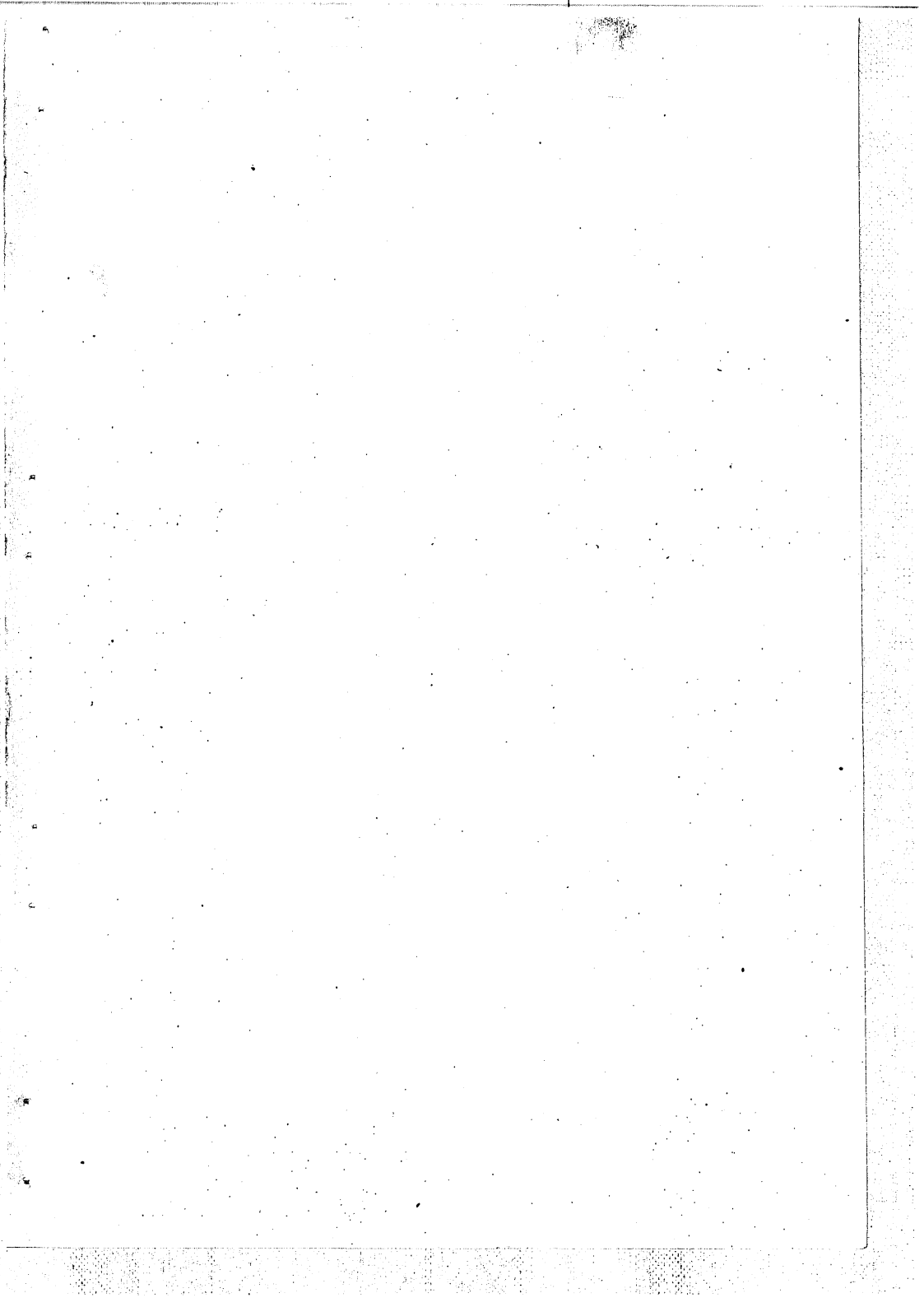
این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران شید الله ارکانه  
بنهاد اد محدود بنظور حفظ کثیر شده است ولى از انتیستارات  
معهه امرى نییاشد .

شهرالمظمه ۱۳۳ بدیع



# مجموعه آثار قلم اعلیٰ

این مجموعه آثار قلم اعلیٰ در تاریخ ۱۱ شهرالقول ۱۳۲ توسط  
۵۴/۶/۱۲  
جناب دکتر محمد افغان علیه بهاء الله برای تهیه سواد عکسی  
بمحفظه ملی آثار و آرشیو امرتقدیم و پس از تسوید اعاده شد  
اصل کتاب متعلق بسرکار طویسی خانم افغان (طاهری) میباشد



الله و الاخر

آوست بچند و هم بران بیانات عربی که بسبب این نجات بخیز  
از سماء سلطنت حمدانی نازل شده زیاده از حد احصا و احاطه  
اولی الالباب است و اما نظر باختلاف السن و ادرال بعضه  
ملفت مراد الله شده اند و از مطلوب محبوب و از مراد بهم براد  
مانند اند لهذا در این لوح مختصری از نصاب الهیه و حقانیت  
مواظط ربانیّه بنجیه ملیح عراقی و پارسی ذکر میشود تا مراد  
الله همچون شمس مشرق و صبح صادق بر همه عالمیان واضح و  
لاشع و ظاهر و مبهرن و هویدا شود ذلک من فضل الله  
تدککان علیکم مسبوکاه و این معلوم که حق جل ذکره ایزل و  
لا یزال از طاعت و عبودیت و ذکر عباد مقدر بوده و خیر  
بود زیرا که احدی از ممکنات را فوق و استعداد معارضه آن  
نبوده و نیست و ممکن آنچه در هواهای قرب و لقاء و مسدود  
بقاطیران نماید از فاعله اکوان که همیشه مکاتبه خالق شده  
تجاوز نتوانند و سلطان بفعل ما آتیه فی ذل البقادر علو جلال  
و شستی سمو جمال خود بوده و چون طریق رسیدن در آن  
بار مسدود و مقطوع شد محض بختیاری و مجرد فضل و لطف  
و مکرمت در هر زمان و عمر مد نفسی را مبعوث فرمود تا

عباد را از وادی غفالت و هوا بس منزل عزت و بقا هدایت  
فرماید و از ارض فقر و نیستی بسما غنا و هستی رساند تا  
اطیار قدسی بوطن الهی میل نمایند که شاید از حجاب <sup>بفست</sup>  
و اشارات ملکوتیه مقدس شده در ظل وجه الله محسوس شد  
و بدلا با بدوام الله باقی ماند و این مراتب را در جمیع زبان  
عمده بعضی از عباد مدعی شده و لکن هرگز بجز قول اکفای  
اینست که امتحان و افتتان همیشه از سما قدرت نازل باصا  
از دوران معلوم و واضح کرده حال ملا حظت فرمایند که جمیع  
مردم ادعای حب الله که اعظم واجد و اسبق امور است میمانند  
و مع ذلك قبل از نزول افتتان بفعل معروض شده اند و کفایت  
البلا یا و المحن و التواریا و السنن قفقر و ایما اقوال یا اولی الإنکا  
باری اینقدر متیقن بوده که ان ذات قدم در ممکن ارتضاع و سخن  
استماع تمام کن و بر عرش تقدیس و تزیین مستوی دخول و خروج  
و صعود و نزول را در اعظام راهی نبرد بعد از ثبوت این مطلب  
واضح است بر هر صاحب بصری که نه طاعت ممکنات بر قدر  
او بیفزاید و نه عصیان موجودات از شان و مقدار او بکاهد  
هرگز اجمال معدودی معدوم بساحت قدس قدم در نیاید و  
لوث فانی ذیل عز با قیر انیالا ید بخیر او نرزد او مذکور نه و در

و دون او را در مقعد او ایستد الما کن. <sup>فی حد الامکان والواجب</sup>  
 فی علو القدر والشان و بعد از ثبوت این مقامات دیگر شکی  
 نیست که آنچه از اسماء الایزالی نازل شده و یا میشود مقصود <sup>نقل</sup> از  
 خود عباد است مع ذلک بسی از انصاف دور است که خود را  
 از نجات قدس این ایام محروم نماید و اینقدر معلوم <sup>است</sup>  
 که قدر خردی از اعمال ممکنات مکسوم و مستور نیست  
 و لکن نظر ببطونت کبری و احاطه رحمت بر اشیا الظهار  
 و ابراز نشده و نخواهد شد و چون چهارت از حد اعتدال  
 میگذرد لهذا بعضی عباد را مطلع مینمایند که شاید سبب  
 نجات شود و ممنوع شوند و الا از غایت رحمت و عنایت <sup>سز</sup>  
 راضی بر کشف عیوب عباد خود نبوده و نخواهد بود آخر که  
 بعباد الله که اهل بخی و فحشا و اصحاب غفلت و عما که <sup>بیشتر</sup>  
 ظاهر میروند حین مراجعت بقدر مقدر و رسی مینمایند  
 که از کلهای ایستان باخود بار مغان بوند و شما که دعوی  
 ان دارید که برضوان جمال قدس معنوی وارد شده اید چه  
 علامت و نشان از ان فضای خوشتر جانان باخود آورده <sup>اند</sup>  
 اخر اهل نیازی را بجز رحمت شاید و احباب جانان از ان <sup>سبب</sup>  
 باید تا جمیع اهل ارض اریح تمیض الهی را از احباب او استنما

نمایند و آثار حق را از باطل چون صبح نورانی از لیل ظلمت  
 فرق دهند قسم بخدا اگر بر معدود قلیل تسبیح الطیبه در بین  
 بزیه حرکت میگردند حال جمیع اهل ارض طائف مراد و مقبل  
 حرره الله بودند قضی ما قضی انشاء الله ما میدوایم که بعدها  
 از تراب غفلت بنفحی و در سن احدیت لجیکل جدید و طرارینج  
 مبعوث شوند و بر آنچه از ایشان فوت شده قیام نمایند قسم  
 بخدا که هرگز آتایی خوشتر از این ایام و فضلی اکبر از این فصل  
 در ابداع ظاهر نشده و نخواهد شد و با وقت باقی خود را از  
 رضوان باقی ذی الجلال و از گلشن جمال ذی الجمال محروم  
 ندارید و از سیلاب جود و غمام فضل ما بوس و عنون خوشنود  
 و این معلوم است که همیشه خیر و صلاح و سداد احباب  
 این عهد منظور و ملحوظ داشته بستم که ملاحظه انشا  
 از نفس ایشان بخودشان بیشتر نموده و کفنی بالله شهید  
 و بر شما واضح است که چه مقدار از بلا یای سر و علم که بر این  
 عبد ریخته و همه را نجات نموده که شاید دنیا کل مرده از حق  
 از یاح الله زنده و از نسیم صبح الهی سر از نوم بردارند نه آنکه خیا  
 شود که از بحال است بالمره احتراز نمایم و خفی را بر طهور و بر صبح  
 دهیم چنانچه در این ایام معول گشته و در این ایام که کل ملل



از عرب و بنجم و ترک و فارس و نصاری و یهود و عام و جاهل <sup>بمیان</sup>  
با ابریحید قیام نمودند و امری جز اطهاری نورانته و اتحاد نارالله  
نخوبیند و ابریحید در مقابل همه ایستاده با آنکه مطلع است بر  
اینچه در قلوب مستور نموده اند حال باید اقلالاحباب و یکسب  
کندت و خزن چنین عید با احاطه بلایا و درایا و قضا الا شوبه  
و بکرتا انصاف چه کند و امر الله چه جاری شود علیه فی کل  
الامور و کفی و حسبنا الله و نعم الوکیل هُوَ الْعَزِيزُ  
فَسُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ يَا إِلَهِي هَذَا عَبْدُكَ الَّذِي اسْتَنْفَعَ عِنْدَ تَسْتَمِ  
فَسَأَلْتُكَ سَلْطَانَ أَعْدَتِكَ عَنْ مَظَاهِرِ رُبُوبِيَّتِكَ وَرَمَتْ  
عَنْ نَفْسِهِ وَعَنْ سِوَاكَ إِلَى بَدَائِحِ فَضْلِ مَلِيكَ مَغْفِرَتِكَ وَيَدِ  
الرَّجُوعِ عَنِ الْفُضْرِ وَالْهَوَى إِلَى مَنَائِبِ مَنِيَّتِكَ يَا إِلَهِي الْإِلَافِ  
الْأَبْعَى وَعَنْ رَادَتِهِ إِلَى رَادَتِكَ وَعَنْ رِضَانَتِهِ إِلَى رِضَانَتِكَ  
إِذَا فَانَزَلَ عَلَيْهِ مَا يَمْسُكُهُ عَنْ كُلِّ مَا يَمْنَعُهُ عَنِ سَبْحِ قَلْبِكَ  
وَأَمْرِكَ ثُمَّ أَرْسَلَ عَلَيْهِ مَا يَطَهِّرُ قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِكَ لِيَكُونَ  
خَالِصًا فِي حُبِّكَ وَمَخَاصِبًا فِي وَدِّكَ وَمَطِيئًا لِحُكْمِكَ وَأَنَّكَ  
أَنْتَ الْغَرِيْبُ الْخَفِيُّ وَأَنْتَ الْكَرِيمُ الْعَظِيمُ  
بِسْمِ رَبِّنَا الْعَلِيِّ الْأَعْلَى

ان حبيب من دنيا را قراری نه و فانی مشهور نیست و <sup>حان</sup>

اخذ نباید در این ایام معدوده خود را از نسیمهای خوشالهی و درالنج  
لطیف معنوی ممنوع و محرور نماید و بزخارف اقوال خود را از تخیلات  
انوار محبوب محبوب فرماید همیشه این گونه سخنهای مادیان بوده و نخوا<sup>هد</sup>  
بود کان و یکون و کائنات و سلطانیتها از برای هر امری برهانی مقرر  
فرموده که نزد اولوالعزم واضح و هویداست تا صاحبان افتد<sup>فتم</sup>  
بان مقتدک شده ملتفت بعضی سخنهای لغو که ناشی از مظاهر  
شیطان میشود نشوند و الا اگر جمیع حرفها بقول ختم شود و در مقام  
امور بذكر لسان کفایت رود هرگز امر الله و خیر و مبرهن نگردد  
و صیغ هدایت طالع نیاید و ظلمت ضلالت زایل نشود جمیع  
رسل در جمیع کتب که مرخصند از نازل فرمودند هرگز امر را<sup>ند</sup>  
بجاری و مخصوص بجهتی نفرموده اند چنانچه همه اسرار معلوم شد  
و نارا الا تمام حقایقهای محدوده لارا اتر زد و معدوم نمود و علم  
ان الله علی کل شیء قدیر بر جلیل بقدر مائتاء و بحکم مایزد  
مرتفع شد قضیئات امری عرف مرال اشار مواقع الهدایه و ایه  
قبل نالت الیه و دید الله مغلوله را بسیار فکر فرماید شاید  
از سلسیل مکنونه در او نصیب برید و بطنایت و صیغ این  
فضل مخزون و حقیق محتوم و اصل کردید فرخا همه این ایرا

تلاوت نموده اند و گویند که هرگز قرائت نشد نامعنی <sup>بسم الله الرحمن الرحيم</sup>  
 ثابت شود و تحقیق آید و اگر در همین این تفکر و تدبیر صرف اینها  
 و ظلمها هرگز بمطالع احدیه و مظاهر تدسیه وارد نماید باری  
 باید بصیر عنایت الهی که در فؤاد مودع است ملاحظه فرمائید و  
 قدر این آیات را دانسته غفلت نورزند که عن قریب مظاهر آن در  
 رجوع نمایند و طیرها و معنویان خاکدان بعد از آن اشیا  
 قرب و وحدت پرور نمایند و غمام رحمت ممنوع شود و سحاب  
 مکرمت مقطوع ماند و سراج نور سنور گردد و حجابهای  
 ظلمانی همه ارض و ساکنین آنرا احاطه نماید همیشه سراج  
 روح در مصباح نور روشن نیست اگر چه فنا ندارد و لکن  
 جز اهل بقا ادراک نمایند زیرا که فیض کلیه و رحمت منبسطه  
 و جمال هویت و بحر احدیه همیشه در جریان و در انبساط و  
 در ظهور و در موج نیست بجز ظاهر و ظاهری که تربیت <sup>اشیا</sup> ظاهر  
 با مرخالی است اما با مویکول و مفوض است در سال بیکرتبه  
 ظاهر شود همچنین چهار معنوی که تربیت ارواح و افتد <sup>مضی</sup>  
 مینماید بر همه اشیا از غیب و شهو و خلعت هستی و  
 تجلی ربوبی بلاغ میفرماید دیگر تا کی مستحق آید و چه کس

لایق باشد که ادراک نماید پس تاسنیهای خوش روحانی از  
باغهای قدس معانی میوزد و بلبل معانی بر شاخهای گل  
رضوان مدیر اید سعی و جهد باید تا گوش از آوارهای طلوع  
رتابی در نصیب نشود و حجم از یادهای بشار معنوی و شعری  
نماید و این نسیم بر هر حسد که وزید حیوة باقیه بخشد و بر هر  
یا سبه که مرور نمود خلعت دائم عنایت فرمود و بحفظ جان میرزا  
و از جانان مکر بزیید و هر خرافات احوال این وان پیراهن ذکر و ایضا  
مدردید بگوای دروستان چراغهای هدایت دل را بیادهای  
خل خوا موش نکنید اگر چه حکم من هدای الله فهو المهدون  
لن نجد له ولیا مرشدان ثابت و محقق است و لکن دلالت ذکر فغان  
الذگری تنفع المؤمنین هم جاری و ساریت و عنایت سید  
الله السیئات بالاحسان هم ظاهر و واضح است این ناله جان  
حرکوش پاک نشود و شمس معانی جز در صدر صافی عکس  
معاشران یوسف که شبها با او در یک بساط احوالش بودند و در  
ایام مواخر از بوی خوش او محروم بودند و دماغ جان بعقوب  
جانان از فرسنگهای بعید ادراک نمودیم ز کام غفلت را باید  
بدر کجیل دوست ملدا و انور و خیم قلب را از استتمام  
حب روشن و منور داشت تا بوی خوش محبوبیاد را نشود و تا

حبّ الهی غیر دوست از مغز و پوست همه را بشوزاند و تا آن مقام <sup>صل</sup>  
 نشود هیچ اعمال عاقل و باطل کرد چنانچه برای العین همه اینها قائل  
 و ائمه و شیخ کشت چه قدر از عباد که شبها بنا بر فراق یا رسوخند  
 و قنای وصال نمودند که تا جان نثار نمایند و چون حجاب جمال شیخ  
 شد همه بیات جلال محبوب مانند و بقیای محبوب که غایب از  
 مریدین بودند باین نکشتند این نبود مگر آنکه از خود گوش و چشم  
 نداشتند یا بار از بار تمیز دهند و نخل بلبل را از نصیب زاغ  
 فرق گذارند و کم مطلوب لایققیهون بها جمیع معتکف بکلمات  
 اهل کتاب شدند و مستسک با اشارات اولوالالباب که چنین  
 در کتب ذکر شده و چنان در وصف مستور کشته و غافل از  
 اینکه امر مبرم الهی بقاعده محمد و نکر در دو قانون نپذیرد و گویا  
 از چشمه بفعل و ایستاد نوشیدند و از خر حکم مایید <sup>وق</sup>  
 نکشته و معلوم شد که امر برخلاف آنچه مسطور کشته بود و در  
 عقول احاطه نموده بود از مشرق غیب هوی ظاهر کشت چنانچه قیاس  
 بقیاسی تحقیق یافت و خاتم بیداری راجع ای برادر من حال در  
 در این کلمات تفکر فرمائید ابوابهای علوم نامتناهی مفتح شو  
 و با استقامت تمام در امر قائم شوی و بیصر حدید در لاف جان  
 و نفس جانان اسرار سبحان ملاحظه فرمائی حال اگر این عمل

چشم را بنور انقطاع منور مینمودند و گوش را از استماع الحرف  
بدریغ الهی منع مینمودند البتہ گوش جان نظر بتعلق خود بجای  
قدم بنمای خندلیب هویر از قبر غفلت قیام مینمودند و  
از زنایت جمال که مقصود اصلی و فیض کبر است نصیب  
قسمت بر میداشت قسم بخدا که اگر قدری متوجع شود از  
حرکت این قلم حرکات ارواح قدم ملاحظه کنید و از سواد  
مداد بنور و ادجا و دیدن و دیدار هیاصل این حروف حکایات با  
محوسات مشاهده کنی نقش مشک را از فیض غیر بغایت ممتاز  
و کافور از دون خود نهایت واضح است و صبح هدایت را از  
ضلالت بر فرقی است و این نیز اول العالم مبره است که  
بجمع جهات از جمیع ناس ممتاز است بقوله و فعله و حرکت و  
سکون نه بجهتیکه هیچ وجه مشابعتی بدون خود ندارد و لکن  
فطرت جعلی و طبیعت خفایشی البتہ از ادراک این است جزو  
خفاش از اشراق آفتاب در پایش نصیبی نه و جعلی با از الحیر  
عطر ضعیفی نه باری جوش این بحر با این خورشها ساکن نشود  
و صبای الهی با این وزیدها ساکن نشود و همیشه این عباد خود  
در جامهای خشن که از او بر ابل است مستور نموده و مینام  
که با سبی معروف نباشم و بر سبی موصوف نگردم با آنکه همیشه

بجود قدم بفضل الله در قلب جاری و لکن قطره از آن ظاهر نه  
و صحنه معانی در صد دستور و حرفی از آن در الواح  
مشهود نه جز عبودیت خیالی نه و جز نیستی مطلق منظور  
نه و همیشه طالب بوده و هستم که خدمتی در خور ازین بره  
که شاید مقبول راه دوست شود و منظور نظر حقیر یابد و  
چه ابتلاها که دیده شد و چه بلا یا که از قبل وارد کشت البته  
شنیده اید و در این ملک هم در مقابل اعدای ما ایستاده ام  
و از جمیع اطراف دشمن احاطه نموده و احدی هم نصرت ننموده و  
در هر آن منتظر انیم که جسد را بیا با اهل آن و اگذارم و در آستان  
الحی می آوی کیرم با وجود این چه حرفها که میگویند و چه سخنها  
که از لسان جاری مینمایند گو یا یک چشم در امکان تحقیق  
نیافته و یک گوش باز نگشته مشکوینی و حرفی الی الله اقول  
لن یصینا الا ما کتب الله لنا اخر بگو ای مردم رحمی بر خود  
نمائید اگر بر غیر ندارید نبر که شر اعمال و افعال مجرور شما  
راجع است و اگر سبب اشتغال فاراهی نمیشود و دیگر  
علت اعتماد چرا و اگر حاضر نیستید باعث امتداد اجرا خرابین  
سراج را حاجی نه تا او را از ابد های مخالف حفظ نماید و  
این شمع را فانوسی نه تا او را از غبار نفس محفوظ دارد

اگر چنانچه نوسوزن قضاوی طی بخوید و زجاجی جز رضای او  
 نخواهد در حصن حدید تسلیم بنا کر است و بر کشتی  
 متشیت ذکر بلا یا را اگر نخواهید از سلمان جو یا  
 شوید و سبب این مکاتیب بعضی او هام ناسی  
 و الا هرگز رحمت نمیدادم و مایه کالت نمیشدم و ما  
 فشاء الا ما یشاء الله <sup>۵۲</sup> من الجاء قبل السن  
 هو الفعّال علی ما یشاء اذا سمعت نداء من ملاه  
 الا علی بان یا عبدنا فاذ فداء فی سبیلنا و انا قبلناه  
 و کان الامر متضایا

هو البهی الیاهی الابی حمدمقدّس از عرفان ممکن  
 و صفی اراد را که مدد کات ملیک غریبیا لیرا سز است که  
 کمزیر مقدّس از ذکر درن خود بوده و لا یزال متعالی از <sup>صف</sup>  
 ما سوی خواهد بود و احدی بهیوات ذکرش کما هو <sup>بسیح</sup>  
 ارتقا بنجسته و نفسی بمخارج و صفش علی ما هو علیه  
 عروج نموده و از هر شانی از شئونات غز احدیش  
 تجلیات قدس لافهای مشهور کشته و از هر ظهوری  
 از ظهورات عرفی در شش انوار لایبایه ملحوظ امید چه  
 بلند است بدایع ظهورات عز سلطنت او جمیع



انچه در اسماءها و زمین است نزد ادنی ایه تجلی آن معدوم  
صرف کشته و چه مقدار مرتفع است شئونات قدرت  
بالله و که جمیع انچه خلق شده از اول لا اول الی آخر لا آخر  
ادنی ایان عاجز و قاصر بوده و نخواهد بود هیا کل اسماء  
در وادی طالب سرگردان و مظاهر صفات در طور بقدر  
و بتاری بولسان موجیان طامرحمت بین و انچه جمیع  
بطران عز هستی مزین نموده و فیض ان نفحات رضوان بهمان  
تمام موجودات را بخلعت غرق در سی مکرر داشته و بشود مطهر  
ان مقام بحر مشیت سلطان احدیتش خالق انقادی را بباله  
ان علم شخص بهر چه وجود آورده لم یزل بدایع خودش را  
اخذ نموده و لایزال ظم و رات فیض فضلش را و قوف نماید  
از اول لا اول خالق فرموده و الا اخر خلق خواهد فرمود  
و در هر دو ریازاد وار و کوری از اکوار و تجلیات ظهور و انظر  
تھای بدیع خود خلق را حدید فرموده تا جمیع انچه در سموات  
و ارضین ایند چه از آیات خرافاقیه و چه از ظهورات قدس  
انفسیه از باده رحمت سخنان عز احدیتش محروم نمائند و از  
شکات فیوضات سحاب مکرمتش ما بوس نکرند چه قدر  
محیط است بدایع فضل بهینتھائش که جمیع او فرشتگان

احاطه نموده بر مفا میگذرد در ملک مشهود و نه مکر آنکه حال است از  
 ظیور است عز احدیت او و ناطق است بشنای نفس او و مد است بر انوار  
 شمس و صدف است و در جانی صنع خود را جامع و کامل خلق فرمود که اگر جمیع  
 عقول و افئد اراده معرفت بسترین خلق او را علی ما هو علیه نمایند جمیع  
 خود را قاصد و عاجز مشاهده نمایند آنچه رسد معرفت از نقاب عرق حقیقه  
 و آن ذات خبی لا بدک عرفان عرفا و بلوغ بلغا و وصف فضا جمیع ناطق  
 او جامع بوده و خواهد بود صد هزار موسی در طور طلب بند او که ترا  
 منصف و صد هزار روح القدس در سماء قریب از اصفا کلمه کن تعریفی  
 مضطرب لبزل بجلو تقدیس و تزئین در مکن ذات مقدس خود نبوده و  
 لا يزال جسم و تسبیح و ترفیع در سخن کیبوت خود خواهد بود مستعار جان  
 سماء قریب فانش جز در منزل حیرت نرسیده اند و قاصدان حرم قریب  
 و وصل الشجر بوادی عجز و حیرت قدم نگذارده اند چه قدر متعجب است از  
 ذره لاشی از نفی در غرات لجه قدس عرفان تو و چه مقدار عاجز است  
 از تفکر در قدرت مستودع در ظیور است صنع تو اگر بگویم بصیرت  
 بصیر خود را نه بیند چگونه تو را بیند و اگر بگویم بقلب ادراک شو  
 قلب عارف بمقامات تجلی در خود نشد چگونه تو را عارف شود  
 اگر بگویم معرفتی تو مقدس از عرفان موجودات بوده و اگر بگویم غیر  
 معرفتی تو مشهود تر از آنی که مستور و غیر معرفت مانعی اگر چه اینک

ابواب فضل وصل و لقای بروجی همکات مفتوح و تجلیات انوار  
 جمال بیمثالت بر اعراش وجود از مشهور و مفقود نیستوی شرح <sup>ظهور</sup>  
 این فضل عظم و عنایت اتم اقوم شهادت میدهم که ساخت جلا  
 قدست از عرفان غیر مقدس بوده و بساط <sup>احلال</sup> است از ادراک ماسوی <sup>حق</sup>  
 خواهد بود بکینوست خود معرونی و بذات خود موصوف و چه قدر  
 از هنیا کل عز احدیه که در بیدای هجر و فراق جان مابسته اند وجه مقدار  
 از ارواح نرس حمدیه که در صحرای مشهور بصحوت کشته اند <sup>باعتبار</sup>  
 با کمال طلب و استیاق از شعله ملتهبه نار فراق شوق شد و <sup>بسیا</sup>  
 از احراز که بر جای وصال جان داده اند نه ناله و چنین عاشقین <sup>بسیا</sup>  
 قدست رسد و نه صلیبه و نه فاصدین و مشتائین به مقام فرستند <sup>اند</sup>  
 و چون ابواب عرفان و وصول بان ذات قدم مسدود و منوع شد  
 محض جود و فضل در هر عهد و عصر کتاب عنایت خود را از شرق  
 جود و کرم بر همه اشیا مستشرق فرمود و ان جمال عز احدیه را از <sup>شرق</sup>  
 بریه خود و <sup>بسیا</sup> نمود و بصلت تخصیص مخصوص فرمود که <sup>بسیا</sup>  
 سرسالت تا هدایت فرماید تمام موجودات را اجلسال کوشین بیزال  
 و بشنیم قدس بیمثال تا جمیع ذرات اشیا از کدورت غفلت و <sup>کوش</sup>  
 پاک و مقدس شده بجزوت عرفان که مقام قدس بقاست ندانند  
 و آوست حرمت اولیه و طراز قدسیه و جلوه غیبیه و کلمه نامیده

تمام بطون ظهور سلطان احدی و جمیع خاق خود را باطل  
او که عبر اطاعت الله است مامور فرمودت و حیات بحر اسمیه  
از اراده اش ظاهر و ظهورات بمایم صفتیه از امرش باهر و عرفان  
موجودات و وصف حکمت از اول لا اول الی آخر را جمع بنا  
مقام برده و احدی را از این مقام بلند اعلی که مقام عرفان و لغت او ان  
شمس احدیت و آفتاب حقیقت است تجار و وارثان ممکن نبی که  
وصول بحیب لا بدیرتک بالبدیهه محال و متنع بوده پس توجیه  
ان بحر باطن در ظاهر این ظهور سلطانی مشهود و اشارات آن  
غیب از اذن این طلوع قدس صمدانی من غیر ایشان طلوع و ظهور  
و این کینونات مشرقه از صلیح احدی را بحقیقی ظاهر فرموده و در آن  
کینونات مشرقه مسئله از اتیان بمثل ان عاجز و قاصر بوده اند تا بعد  
مجال اعراض و اعتراض نماید چه که من دون تخری و اخصیه و برهان  
حجت الهی و برهان عز صمدانی بر هیا کل انسانی تمام نبوده و نخواهد  
بود و لکن بتخصیص ان حجت بایات ضرثه و با اشارات ظاهره و یاد  
ان منوط و مشروط با اراده از سلطان شیت بوده و خواهد بود و منوط  
و معلق با اراده و نبوده حال ای طالبان هوای قرب قدس صمدانی  
بطلب تمام و مجرد سعی کامل از سلطان وجود و ملک مشهود و مستند  
منوده که شاید از ططام نیایم وجود و فضل خود گفتن کار از اسلیل

بیزال و نسیم بمثال خود محروم نفرماید چه که جمیع مقامات ملامتاً  
 عرفان و منتهی ثمر وجود انسان وصول و بلوغ باین رتبه بلند اعلی و  
 مقام ارجمند می بوده جهدی بآید تا آنکه و مظاًهر آن که الیوم عالم را  
 ابطاطه نموده فارغ شده و باصل شجر مرفعه مبارک که آفا تا نشوند  
 که اینست تمام رستگاری و اصل آن حقیقت فوز و مبدی و <sup>منتهی</sup>  
 آن دیگر آنکه باید از افتاب وحدت و سلطانه حقیقت را از ظهور  
 بوارق انوار مستشرق قرار از این کینونات احدیه بشناسند و عاز نشوند  
 چه که ان ذات اولیه بنفس خود قائم و معروف بوده و تحت او هر از  
 نفس و ظاهر و لایح خواهد بود در لیل بر ظهور شمس همان انوار  
 شمس است که از نفس خود شمس لایح و مشرق و مضمی است و  
 هم چنین کل عباد بنفسه مأمور بر عرفان از شمس احدیه بوده اند دیگر  
 در این مقام رد و لغراض و یا توجه و اقبال عباد برای احدی بمثل و تحت  
 نبوده و نخواهد بود باری ای مؤمن بالله در هر ظهوری ناظر  
 بجود امر و ظهورات ظاهره منعمند و بوده تا از صراط الهی نلتزمند  
 ملاحظه در انسان نمائید اگر او را بجود او عارف شوی در هر تمیز که او را  
 ملاحظه نمائی می شناسی و لکن اگر نظر بدون او از لباس و تمیز  
 داشته باشی هران و بیومیکه تمیز متحد بشود از عرفان و <sup>حجج</sup>  
 و ممنوع مانی پس نظر از ان تحدیدات ملکیه و شئونات فاقیه

وظهورات سمائیه بر داشته راجل ظهور ناظر باشید که مباداد  
 حین ظهور از اصل شجر محتجب مانند و جمیع اعمال و افعال <sup>طل</sup> نما  
 و باطل مشود و از اثبات نبغی راجع شوید و شاعران نباشید و  
 معوز بالله عن ذلك فتر آتین باملاء البیان لخرقوا الظهور <sup>بمنه</sup>  
 و بما یظهر من عنده لا یبادونه لان دونه را نمی بینیم و گویند که کل من  
 السموات والارض وهذا خیر النصیح مقی علیکم ان انتم تقبلون باری  
 بصیرت و شهاده را از تو حبه بما سوی الله پاک و مقدس هوره تا بجا  
 او در ظهور نایز نشوید و ببقای او که عبرت لایق الله است مزور گردید  
 و اینست قول حقیکه سبقت تکرر او را قوی و از حجب دنیا بد  
 او را باطلی م یزل در مشکوه کلمات چون سرایح منیر و بانی روشن و  
 مضیی بوده و خواهد بود در حدیث است حال نفسی که بنفس خود  
 با نور از ضیاء قدس محمدانی منیر گردد <sup>صغیر</sup> حدیث اللغاتین  
 اینست بدایح نضایح الهی که بلبان قدرت در مکن عظمت و مقعد  
 قدس رفعت خود میفرماید پس بگوش جان بشنوید و خود را  
 از اصحاء نضایح محبوب <sup>خسر</sup> و ممنوع مهمائید

باسم ربنا العالی الاعلی

ای مؤمن محاجر عطش و ظمأ خفت را از سلسله قدس  
 عنایت شکنیده و شام بین بعد را بصبح منیر قریب منور گردان

بیت محبت باقر انبظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام <sup>تیرا</sup> تو  
 بچجات تیره نفسانی مپوش بقوای خالص پیشه کن و از ماسو  
 الله اندیشه نما و معین قلب عنبر را بخاشا که <sup>مسلم</sup> حرص و هو  
 مکن و چشمه خابیه دل را از جریان باز مدار بحق متمسک شو و  
 عنایت موصول باش چه که دون او احدی را از فقر بغنا نرساند و از دست  
 نفس بجات نبخشد ای عباد اگر از بجزو غنای مستور احدیه مطلع  
 شوید از کون و مکان هر دو غنی و بی نیاز گردید تا طلب در جهان بر  
 افرزید تا مطلب رفیع منبع که مقام قرب و لقای جانا است فانی گردید  
 ای احمد از البحر متوجه مطلقه مستور خود را منع مکن و از صراط <sup>مشق</sup> او  
 مستقیمه <sup>شیر</sup> بر مپاش چشم را منیر کن و بنور لایح روشن نما تا آبینا  
 مبارکه طیبیه که محل ضیاء و استضیاء سنا و الطیبیه است و از <sup>شاه</sup> دست  
 و تجلیات انوار الاضایه منور گردی و تدای جانفرازی انظر ترائی از  
 مشرق بیان سبحانی من غیر تعطیل جشنوی جمال عنیب در هیکل  
 ظهور میفرماید ای احمد نغمه از عرف گلستان قدس روحانیم بر عالم  
 هسق و ندید و جمیع موجودات را بطراز قدس محمدانی عزیز فرمود  
 در شیحی از طعامیم عنایتیم بر عالمیان مبدول گشته و جمیع را سر مست  
 از این مباده قدس است از عدم محض فانی بعرصه وجود باقی کشید  
 ای احمد دیده را پاک و مقدس نما تا تجلیات انوار الاضایات از جمیع

جهات ملاحظه نمائی و کوش را اولیث تقلید منزه کن تا لغات عندی  
 وحدت و توحید را از افان باقی انسانی بشو و ای احمد چشم در بیه  
 مر است او را بغبار نفس و هوا تیره مکن و کوش مظهر خود مر است او را  
 با غرض ششویه نفسیه از اصغاء کلمه جامعیه باز مدار قلب خزینه <sup>است</sup>  
 ثانی مکنون او را بنفس سارق و هوس خائن مسپار دست علامت  
 عنایت مر است او را از اخذ الولیح مستوره محفوظه سر و مفا بکوا  
 عباد فیض رحمت بینهام از سماه مکرمت خاسته ایم چون عنایت  
 هاتل در نزول و جریان است باید مقتدر و کوش منزه و استقامت  
 تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشتابید بکوا و بندگان  
 بشاید نفس و تقلید هوا خود را مقید و مقاد مسازید چه که مثل  
 تقلید مثل سرب بقیع در وادی می که است که لم بزل تشنگا  
 سیراب بنموده و لایزال سقایه بخنواهد بود از سرب فانی چشم بر  
 بزال سلسال لازوال بیمانم در اسید اولو قدرت ربانیرا از لؤلؤ  
 مصنوعی فرق دهید و تمیز گذارید چه که مصنوعی ان بلاقات  
 اب فانی و معدوم شود و قدرتی ان بلاقات اب صافی و صیر  
 کرد پس جهد بلیغ و سعی منبج نماید تا لؤلؤ قدس صمدانرا  
 من دون ایشان بدست آرید و ان معرفت مظهر نفس من <sup>بوده</sup>  
 نخواهد بود و لم بزل باب عنایت من زنده وی و باقی خواهد



ای بنده کان من جمال قدم میفرماید که از نخل هوا و بعد و غفلت  
 بظل بقا و فریودت بشناسید و چون از من تسلیم شوید  
 تا ریاحین معطر ملونه مقدس عرفانم از ارض وجود انبات  
 نماید و چون نار مشتعل شوید با اجبات غلیظه را محرق نمائید  
 و اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حب الهی زنده و باقی دارید و  
 چون هوا لطیف شوید تا در مکن قدس و لایتم در آید ای  
 بنده کان من از قدینه و هیبت بقوه توکل بیرون آمده بمده  
 محکمه مشید یقین وارد شوید و در جمیع احوال از رحمت و استی  
 و عنایت شیطانه مایوس مباشید که هر شیء کلمه موجودات را  
 محض جود و کرم از نیستی محض هلاک هستی آوردم بطلب  
 عنایت فرمودم و بی سوال احابت نمودم و با استمداد مستی  
 فضل وجود را مبذول داشتم جمیع شما ائمه را رضوان قدس  
 منید که بدست مرحمت خود در ارض مبارکه غرس فرمودم و  
 به نیسان رحمت بی زوال خود تربیت نمودم و از حواریت کفریه  
 و خطرات ملکیه مبلانکه حفظه حفظ فرمودم حال از غرض  
 و محافظه در حق خود غفلت ننمائید و در او را با و ترجیح ندهید  
 و غیر او را بر او مقدم و مرجح مدارید که فساد ارباب سمویه  
 بر شما مروز نماید و جمیع را از اولان بدیع و ائمه جنتیه واقفان

منیعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را از لسان  
ظهور قیام شنود که به پیر مریم فرمودم که هر مالک دبستانی شجر  
یا بیره را در بستان باقی نگذارد و البته او را قطع نموده بنا را فکند  
چه که حطب یا بیره در خور و لایق ناست پس این اشجار در ضوان قدس  
عمایت من خود را از سموم انفس خبیثه و ارباب عقیقه که معاشرت به  
مشترکین و غافلیر است حفظ نماید تا اشجار وجود از وجود معبود  
از نطفات قدسیه و روحیات الهیه محروم نگردد و لازال در رضوان  
قدس احدیه جدید و خرم ماند ای بنده کان بدینان مصلحتان حضرت  
سبحان را بنظر هم و ظنون منهدم نکنید چه که ظن نام نزل مغنی نبوده  
ولا يزال نفسی با بصراط مستقیم هادی نگشته ای عباد دید قدرت  
مبسوطه مدوده مرتفعه سلطنت را مغلول فرض گرفته اید و رحمت  
مترکه مسبوقة غیر مقطوعه ام را مقطوع دانسته اید و سحاب <sup>تغیر</sup>  
متغالی وجود و کرم را ممنوع و غیر مهطل و غرض نموده اید یا بدایع  
قدت سلطان احدیت مفقود شده و یا بقدر مستی و احاطه  
اراده ام از عالمیان ممنوع گشته اگر نه چنین دانسته اید چرا لاجال غیر  
قدس احدیت را از ظهور ممنوع نموده اید و مظهر ذات عزایم را از ظهور  
در همه آفاق ممنوع دانسته اید اگر چه اضاف بکشاید جمیع  
حقایق ممکنه از این باده جدید سرست بینید جمیع ذرات

اشیا را از اشراف احوال بر مشرق و منور خواهید یافت فبشر ما انتم  
 ظنتم و ساء ما انتم نظنون ای بنده کان بیده خود رجوع نمائید و  
 از غفلت نفس و هوا برآمده فصد سینای روع در این طور مقدس  
 از سر و ظهور نمائید کله مبارکه حمامه اولیه را سید بیدار منمائید و  
 از مقرر شدین و قدس بیدار منصرف مدارید بگو ای عباد خاکی اگر  
 چه در این رحمت جمیع ممالک غیب و شهود را احاطه نمود و مخلوق را  
 جود و فضل بر تمام ذرات ممکنات سبقت گرفته و لکن سیاط عباد  
 شویسید است و ظهور رقم بنیای عظیم نصاب جمیع مشفقان را بگو  
 مقدس از کبر و هوا نشوید و بجهت سر و سر در بدایح امر و ملائطه  
 از امواج بحر رحمت که جمیع البحر لایحه قطره است نزد و بحر منسوب  
 و از همین عذب فرات ساینج خود را منبع سازید قسم بذات عظیم  
 که اگر اقل از شمر بشوید بسینه بسینای روع نشناسید  
 و بعین خود بعین قدسیه منوره واضح و آرد گردیدند ای روع  
 القدس را از سدره ناطقه در صدر منیر و شینوید و غفلت  
 منمائید ای احمد از تشبیه تقلید بر وضع قدس بیدار و فرود آمدن  
 توحید بحرام بگو ای عباد باب رحمت که بر وجه اصل آنها حاضر  
 کسودم بدست ظلم و اعراض نمیدید و سدره سر تقصیر بحور و اعراض  
 قطع منمائید بر استقامت میفرمایم قلب خزن جواهر عتیقه شین من

محل خرف فایه دنیای دنییه ممکن بود در محل اثبات سنبل  
حت مر است او را بغیار شیء بغضا مینا لا یسید بصفاتم  
شونینا قابل ورود ملکوت عزیم شوید و در جبروت قدیم در  
جمیع اشیا کتاب مبین و صحیف محکم هوم منسند بدایع حکمت  
لذیم بالیحیثم طاهر مقدس و قلب نورانی منزله مشاهده نما  
ای بنده کان من انچه از حکم بالغنه و کلم طیبه جامع که در الواح  
قدسیه احدیه نازل فرمودم مقصود ارتقای انفس مستعد است  
به مراتب عز احدیه و الاجمال مقدس از انظر عارضین است در  
اجلام منزله از ادراک بالظن در شمس مشرقه منوره مضیبه  
ملاحظه نماید که اگر جمیع غنای از بصیر و انی چه در وصف  
منتهی مبالغه نماید و یابد درون ان منتهی جهد مبد  
دارند این دور تبه از اثبات و نفی و اقبال و اعراض و مدح  
و ذم جمیع در امکان حد و تبه بخود مقبل و معرض راجع  
بوده و خواهد بود و شمس در مقرر خود بکمال نور و اعطای  
فیض و ضیاء خود من دون تغییر و تبدیل مشرق بوده و  
خواهد بود و همچنین در سراج مضیبه در لیل مظالم که  
در محضر شما روشن است مشاهده نماید یا انچه از بدایع  
اوصاف منبجیه و یا جوامع صفات ذمیه در حق او ذکر شود

هیچ بر نور او بیفزاید و یا از ضیاء او بکاهد لافوا از فیضی سید  
 بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور مینماید و  
 این مدح و ذم بقائین راجح بوده و خواهد بود چنانچه پیشتر  
 ملاحظه میشد و حال آنکه بنیاد از سراج قدس منیر صمدانی که در  
 مشکوه عزریانی مشتمل و مضیی است خود را ممنوع نموده  
 و سراج صمدانی را بدین هدایت در مشکوه استقامت در  
 منیر خود برافزاید و در حاج توکل و انقطاع از فاسوی الهی از  
 هبوی انفاس مشرکین حفظش نماید ای بندگانه <sup>ظهور</sup> مثل  
 احدیتم مثل بحریث که در قمر جمع از لئالی الطیفه منیر ارباب  
 از <sup>از</sup> احضار مستور باشد و هر طالبی البته باید که محمد و <sup>طلب</sup>  
 بسته بشالی آن بحر در آید تا تمت مقدده در الوان سخوی  
 مکنون را علی قدر طلب و جهد اخذ نماید حال اگر احدی  
 بشالی قدس قدم نکند و در طلب او قیام ننماید هیچ  
 آن بحر و لئالی آن که شود و یا نقضی بر او وارد آید بقدر ما <sup>موت</sup>  
 فی انفسکم و ساء ما انتم توفهون ای بندگانه تا نقطه حق آن  
 بحر اعظم لاجی و مواج بسی نزدیک و فریب است بلکه از  
 از حبل و دید بانی باز فیض صمدانی و فضل سبحانی و جوی  
 رخانی و کرم عزرائیلی و اصل شویده و نازگریهای بندگانه

اگر در بدایح جوهر و خضام که در نفس شما و در صیحه گذارده ام مطلع  
 شوید البته از جمیع جهات منقطع شده بمعرفت نفس  
 خود که نفس معرفت مرا است بی برید و از دون من خود را  
 مستغنی بینید و طظام عنایت و تقیام مکرمتم را در  
 خود بجستم ظاهر و باطن چون شمس مشرقه از اسم الهیه ظاهر  
 و مشهور بینید این مقام امنع اقدس را بمشخصات ظنون  
 وهوی و افکیات و هم و عی ضایع مگذارید مثل شما مثل  
 طیر است که با جنه منیع در کمال روح و روحان در هواهای  
 خوش سبحان با نهایت اطمینان طیران نماید و بعد بجان  
 دانه باب و کل ارض میل نماید و بجز من تمام خود را باب و آ  
 بنیالاید و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور  
 مشاهده نماید چه که احسن الوده باب و کل قادر بر طیران است  
 و نخواهد بود در این وقت آن طایر سماء عالیه خود را است  
 ارض فانیه بیند حال ای عباد پرهای خود را بطریق  
 و ظنون و غراب غل و بغض اصیلاست تا از طیران در اسمائها  
 قدس عرفان محروم و منوع نمائید ای عباد لئالی صدف بحر  
 صمدانی را از کفر علم و حکمت ربانی بقوت یزدانی و قدرت  
 روحانی بیرون آوردم و جواریات عرف ستر و حجاب را از

این کلمات محکمت محشور نمودیم و ختم آناء مسلک احدیه را پس  
 القدره مفتوح نمودم و رواج قدس مکنونه انوار جمیع محکمات  
 مبذول داشته ام حال مع جمیع این فیوضات منبسطه و محیطه را بن  
 عنایات مشرق لمبجرا کر خود را ضعیف نماید ملاست آن بنظر  
 شما راجع بوده و خواهد بود ای اهل بیان ایوم مقصود را از اثر  
 و خلق خود را دانسته چه که جواهر جمال مرتضی الخبیر اید و کما  
 ای فضل احدیه و دین شما از این در سهوات و ارض مشهور است  
 در ظل شما محشور است و بالتبع مرزوق و مقصد شما اهل  
 در ارض کتبته نماید که مقصود زارع از سقایه سقایه زرع  
 خود است و بسا حجر صلبه که در آن کشت و زرع بالغ  
 مشروب میشود پس مقصود از نزول فیض فیاض مزاج است  
 او بوده که حاصل انبات نبات عالم و حکمتش و من و دینان از اعنای  
 فاضلین که ایجاد می و که ارضند بالتبع بر شمسات فضلیه است  
 مرزوق و مشربند ای اهل بیان با جمیع این مراتب عالی و مقامات  
 متعالی از خود غفلت بجوشید و از حق عزت مکبرید و از سراقبت  
 امر الله در جمیع احوال فاضل مشوید و عهد نماید که کلمات الخیر  
 بدین اوقاس نماید ای بنده کان اگر صاحب بصیرتید بدین  
 بنیایان وارد شوید و اگر اهل سمعید شهرت معین قدم گذارید

و تطرت

و اگر صاحب قلبید بجز موقنین محل کرنینید تا از مشا<sup>له</sup>  
 انواع حال الهی<sup>ه</sup> در این آیام مظالمه محبوب نمائید چه که در  
 این سنه سنه تمسیر گیری و فتنه عظمی است ای عباد و صایا  
 روح را با قلم تسلیم و مداد اذقان و ایقان بر لوح صدر خود  
 مرقوم دارید و در هر آن توجیه بان نموده که منبأ از حرفی از آن  
 تغافل نمائید و بید تمام اخیال<sup>بختی</sup> حسته و از روزن ان اعراض نموده  
 که اینست اصل و رقا<sup>ر</sup> تمهینه در شجره الحیره ای عباد نیست  
 در این قلب مگر تجلیات انوار صبح بقا و تکلم نمینماید مگر بر  
 حق خالص از پروردگار شما چیزی منابت نفس نمائید و عهد  
 الله مشکنید و نقص میثاق مکنید با استقامت تمام بد  
 و قلب و زبان با و توجیه نمائید و نباشید از بیخرفان دنیا فانی<sup>و</sup>  
 است و حقیقت و نیستی است بصورت هستی راسته دل با و  
 میندید و از پروردگار خود میگیرید و مباحثید از غفلت گشته<sup>ند</sup>  
 بر راستی میگویم که مثل دنیا مثل سر است که بصورت آب  
 و ضا<sup>ح</sup>بان عطش در طلبش جهد بلیغ نمائید و چون باور  
 بی بصر و در تضییع مانند و با بصورت معشوقه که از جان و  
 روح غاری مانده و عاشق چون بدور سدالیمین<sup>هد</sup> و لا یغنی<sup>هد</sup>  
 نماید و جز تعب زیاد و حسرت حاصلی نیاید ای عباد اگر در این



آیام مشهور و طام موجود فی الجمله امور برون خلایف رضا از جبروت  
 قضا واقع شود دل تنگ مستوی که آیام خوش رخساری آید و  
 عالمهای قدس روحانی جلوه نماید و شما را در جمیع این آیام و  
 عوالم شمتی مقدس و عیسی معین و دینی مقرر است البته  
 بسجیع آنها رسیدن و فایز گردید اگر تمیص فایز ایتیمیر باقی  
 تبدیل نمائید و مقام جنات اصبیه که مقرر خلودار و روح عز  
 قدسی است وارد شوید جمیع اشیا دلیل بر هستی شما  
 اگر از خجارتین نیستی بدباید از رحمت آیام معدود و دل تنگ  
 میباشید و از خجارتین ظاهر در سبیل محبوب حضرت <sup>شود</sup>  
 چه که بعد هر خجارتی عمارتی منظور گشته و در هر <sup>حت</sup> جمیع بهم با  
 مستر ای بندگان سلسبیل عذاب صمدان را از محبت <sup>شده</sup> مقدس  
 صافی طلب نمائید و آنها را منیع حیات احدیه را از سوز <sup>شده</sup>  
 الحیه اخذ کنید چه در وادی جز با این تسنیم خوش تسلیم <sup>کوثر</sup>  
 قدس تکریم بدست نیاید و از شجره با ایسه ثمه لطیفه منیع <sup>ط</sup>  
 نکرد ای طالبان باده روحانی جمان قدس نورانی در فغان <sup>شده</sup>  
 صمدانی از شجره روحانی بیجا سبن ترانی میفرماید چشم دل و طابرا  
 محروم نمائید و مجل ظهور اشراق انوار جمال شبتا سید کذک <sup>شکم</sup>  
 لسان الله لعن انتم میرزا الی خوفا سطر الروح بتصد <sup>د</sup>

هو الله نامہ دوستی بر مخزن نیستی وارد شد و معانی روحانی آن  
 مرت تان و فرجی با ندان بخشید معلوم است که دوستان <sup>مستحق</sup>  
 که در استان الهی وطن دارند باید از حال در گذرند و از افلاک بگذرند  
 از تراب بردند و در ساحت قدس رب الارباب گذارند از اینجهاب <sup>برای</sup>  
 سدی حایل نشود و هیچ مغیری نصیر ندهد از خم عشق <sup>مد شو</sup>  
 و از جام شوق بهیوش مست جمال لایزالند و چون لاله <sup>بمثال</sup> و ظاهر ایشان  
 اگر ناز جلو نماید باطن ایشان بورد لالت میکند عالم الفاظ ایشان را  
 از ران بلند معنی منع نکند و حجاب عجز از مواضع حقیقت <sup>خوب</sup>  
 خنار در پیر توکل پرواز نماید و بیخام عزت و حمید در هوای <sup>دین</sup> <sup>شیر</sup>  
 سیر کنند و آنکی حرکت عوالم بر نبرد بقلب راجع است و قلب <sup>بالت</sup>  
 بی باکی در ایشان و بیان کثیف نماید و مادون را بنکریم و حال راه  
 ما برودن انکریم و قال راه بر خود اینجانب معلوم است که این <sup>اصحاب</sup>  
 معروف چه قدر از امورات مکر و هر امر تک هستند و در <sup>درو</sup> <sup>نفس</sup>  
 سالک اند و در یادیه غفلت مامق بهواستخنی گویند و در تیر خضالالت  
 سلوک نمایند ای عوغای عشق سخن جانرا بگو شرجان بشنود <sup>نادر</sup>  
 سبیل خبان جان و دل باری و در کوی دوست سر اندازی تالی <sup>سر</sup>  
 سر اندازی و سبیل بجزوشی و بی لسان خبر و موالی و از این <sup>کلی</sup> <sup>نما</sup>  
 ظاهری بگشتنهای عزالمی میل فرمائی ای بلبل بیایغ <sup>در</sup> <sup>جا</sup>

و بر شاخ گل و قتر کزین طایر مدهد مبدینه سسبا باز کرد و ای بوسه  
 از نیجوی بن بدای خلیل افکار نفس بگذرد و بخاران عشق وارد شو تا در  
 این ظلمات بام مثل نور بر امر وزی و کمر خدمت بر بندی و بجان و دل  
 طوف مدینه کل نمائی ایست مفرم وجود افا فاشو ز ابر المعانی  
 من محض المعنوی تصدیق البقا عن من الوفا و تكون من المصدقین  
 فی آتم الکتاب من الصلوة القدرة علی لوح العزم بالحق مکو و الکریم  
 علیک و علی الذین یتبعون فی امر مولا و کانوا من المحسنین فی اللوح صلو

هـ

عیسای

مریم عیسی خان بلا مکان عروج نمود قفس و جویان طیر محجور و غافل  
 مانند بلبل قدم بجزای عدم رویه و عهد لب الهی بر سدره قبا  
 بجزویش آمد سراق غرت بر درید و همای رفعت از شاخسار حقیقت بر  
 پدید افلا که ای بلند بر خاک تیره بلبشت و نغمه ها از دل پرورد  
 برخواست اب کوار الجویون تبدیل شد و طبع فر و وس بر بر جوی  
 امینت کشت بلی تیر قضا و الهی را سینه منیر دوستان ایق  
 که کند بلای نامتناهیر اگر درن عاشقان شایق هر که با حد تکلیت  
 بر صدر لاجباب واریاید و هر جا غمی است بر دل اصحاب نیاز از کرد  
 عاشقان از چشم تو باید و معشوقان از نا زوگر هم شاید حجاب  
 کرسد ناله سراید محبوب بر حجابی پیدا اگر شربت وصال سخن

اخلاک گوی

تن بزوال درده و اگر خمر جمال طلبی دروادی حرمان با نه مر میا خترا  
برو و بخش و غم را از جام فرج درکش اگر خواهی قدم در کوه طلب  
گذار و صابر باش و در خراجش و با باز دیده مناس و از بی صبران  
مباش پیراهن تسلیم بپوش و از باوه رضا بنوش و عالم را بدرستی  
دل بقصد ریند و بحکم قدر پیوند چشم عجزت برکشا و از غیر دوست  
دزبوش که خمر سب در محضر قدس حلقه زنی و بخضر است خرد  
ایم و از بر طعراقی نغمه عجزی بشنوم و با دوست ملحق شویم  
ناگفتنی بگوئیم و نادیدنی بینیم و ناشنیدنی بشنوم و با شنک تو  
هیکل و در حریم تو ایام و در حریم جان بنم خوشی بیایم و از ساق  
جلال مساعز جمال بر کنیم و بیاد رخ ذوالجلال خمر به مثال در نو شیم  
چشم را از آب مالک کن و دل را از خرن بر وب و قلب را از غم فارغ نما  
و با شنک ملحق بر بخوان، کرنج بار در کوی امامه کردن نهادیم  
الحکم لله ۴ هم الهو بشیر عما عرش هو تبه بصیر سنا  
عز ممدیل از غضب بقای مدینه و فاجانب مصرهای سنا شوق  
روار کشته از نغمه ان بحور عطر الهیه و بخور طیب حمدانیه نقل  
وجود قدس زیاتیه را معطر و مزین فرمود کوی یا گوش رضوان حق و  
سلسال خبان مطلق از ابرجیر دلکش معطر شده اکواب  
بلور بر دست ساقی بقاست و گوش با قوت بر دست طلعه

عذرا و از هر کس که طلب خمر حمر و ماء زلال عذب بهیسان می نماید تا که راقبت  
 شود و کرا مضیّب گردد که عین بصر الحی را که در او منتهی است از این <sup>بصر</sup>  
 روشن و منور فرماید و از این خمر غیبی احدیه عطش قلب را ساکن نماید  
 تا ای اسم بیان اسم کند و بر صفت ذکر صفت نماید <sup>بدر</sup> سبحان الله از بدایع  
 جوامع حکمت بالغه الحیه و طرائق نوامع قدرت جامعه حمدانیه که  
 جمیع موجودات از حرفی زان در هوشند و همه ممکنات از نغمه ان  
 بهوش و مخور بلای این صیبا ای صیبا از لیه را ابرق نور ماید و این عمل  
 صافی صفا ای ابدیه را کو بی از کافور شاید تا قرع عین شیاطن بدین <sup>و</sup> جماع  
 از این <sup>بدر</sup> ماء حیوان بهیسان مشروب میشود و بعد ساقی بساط مجلس <sup>الیه</sup>  
 و محفل بویبیه گردان آیم که طیب و عطاء وجود در سماء <sup>شهو</sup> وجود جمیع  
 کشته و وصف زده ماند هدهد جذب ممکن از هوای غر قدرت پر با  
 نمود و از مشرق لا یرالی میگزبازی روی نمود تا از مدینه هویبیه حبان  
 طلعت قدس و جهت اشن چه استماع نماید و چه پیام ار قدسین  
 منیر حر بر تکبیر را هجر که مایل بیوشان و مفتخر کن <sup>و</sup> لایح <sup>مکن</sup> جمیع  
 هوایحی

سم  
صفای

طلعات قدس در کفانشد و جهات اشن در ذات و جهات  
 افرید و من در غنات و حوریات یافت در ذات در این <sup>بدر</sup> آیم که همو  
 جذب امر رفع فرمود اند و شمس و لره از افق بلا مشرق نموده و انجم

بجهت ظاهر آمده و امر عزت با هر شده تا آنکه حدیقه جمال بطرا<sup>ز</sup> را  
 در تزیین اید و ارض سنادر عرش عجا مینسوزد و در چند است محمود  
 بر افغان شایع طور با بیت سرود مترجم شود و اوراق شجر طوبی و نصا<sup>ن</sup>  
 سدره منتهی در جلوه و حرکت اید که شاید انفس مجرعه بوطن اصل  
 میل نمایند و افتد منزه بجواهر و سوار رخ کافور در عرش نور الهی<sup>ط</sup>  
 و ساحل گردند تا از بدایع نعمت نامتناهی ملتذ و از لواجم حوامع<sup>ع</sup>  
 مکرمت معطوظ و مشرب شوند آئینت بخاری اشارات بمثل حوار  
 منشئات بر بحر منکات جاری گشته تا طلعت حیات جمع موج<sup>د</sup>  
 مشهور گردد و لطیفه و درددل کیونبات مذکور آن موجود اید آن بایات  
 و از آسرتفعت کیونتی لا تسبسط ارضک و استغنت حمامه و انبی  
 لظهور الخدب فی سرتک لتستر ذلک فی ذلک و تشریح قلبک فی  
 قلبک لتذکر الناس و تدعونهم الی صراط حق رفیع اصحاب الجا<sup>ر</sup>  
 بر کله جامع از تیر جمع فرمائید و نکذارید محمود شوند از ثمرات  
 عنایت محروم شوند جناب محمود را ذاکرم قانتین و قانتان را انکلی<sup>ر</sup> بر ساد<sup>د</sup>

هیکل از خط مبارک ارسال شد  
 هو الحی و با بوقت که هماء قدرت الهی بفر عظمت مزین گشت  
 و هماء مدین حضرت لایزال با بنجم رفعت مطرز شد و محاب<sup>ر</sup>  
 از هوای عنیب امطار رحمت بارید و بحار غیرت در صدد طالعیه<sup>ر</sup>

مکرمت ممتیج امدایر قلبا عشره خزین و این نفس بر پرده غمین قلم حسی  
 برداشته که علم و در بر افرازد که شایدهنیمی ارشمال بین جهانان بود که بک  
 ازار نسیم شام رحمت الهی و نفا این عنایت تا بنی هجیان اید و بار طبع حقیقت  
 الله فاش کرد که شایده انزال صذب نسیم مشروب بشویم و از صفای ضمیر  
 تکریر مرزوق ایم کل ذلک تقدیر من الله العزیز المحبوب و بعد در سائل  
 الجباب و اصل شد حمد خدا را که شعری بر سلا متی فرسخ حاکم بود انشا  
 الله همیشه در کمال راحت و غلظت باشد امور این ولایت را از غم خوا<sup>هد</sup>  
 نمود انشاء الله که زات عالم وجود که دل با من حدیقه نفس محمد و صدقه

و هالک شوند ما طلعت باقی وجه سر از براتج جمال بر او در وجه جلال  
 کلشی هالک آو جمد از نطف نقاب مستشرق و هویدا کرد نسیم محمد که  
 همدا مکان جمیع شوند و ذرا قطار امر الله یخو از رفوز کنند و باشند  
 و قادر شوند بیا را سست غم از تنفذ و امر اقطار السموات و الارض با  
 اخر بر اصحاب تلاوت کنند اگر مستمع باشند و الا در هم فی هوایم سست

علیهم ما کانوا هو الحق فیدان غیرتون

و قدر مبارکه که از اعضان سدره بقادر و یئد و از افغان شجره و فانیات  
 کشته بقطاب روح الامین غیب بر مکن ففر و نیستی و بعدن بعد  
 و هسوق و اصل و نازل کشت شنبیثا لنا و اکم حمد خدا را که از کس سنا  
 خمر خوریم و از کوب بجا آه ماء عذب بیضا نوشیدیم و اینج از است

وحالات و تقصیر که در صدف عزت و تسمیر می‌کون فرمودند مشهور  
 گشت و هر چه از شرف و جواهرات لطیف اشارات که در بخور کلمات  
 کشته بود عمدگوار آمد الحق هموات بلا خفت را با بیم فصاحت مزین <sup>بود</sup>  
 و هر عظمت را بدواری بخت و مکرمت مطرز نموید کویا نصیحت روح الفتا  
 از اثر کک از ظاهرا و شرفات نورالانرا زخرفات ان با هر لذت محرم مدیه  
 انشربت نوشیدیم و طعم فواکه ابدیه از ساقی و داخضمودم و اگر چه در  
 ایندست تصویرید در ارسال رسائل و ابلاخ ان رفته باشد سببان  
 عدم عیب نوره بلکه رافع امین و بیک مبین دست نداد و آلاستی  
 در حیطه دوستی واقع نشده و وهی در عرن یکجتهی بهم نرسیده انشاء  
 الله بعدها عمل ظهور و بروز مراتب الفت و نزهت خواهید بود و کن  
 اننا حوشی و کسر الخباب بسیار هموم و غوم روی نمود انشاء الله <sup>بتا</sup>  
 رفیع کسالت و وقوع بخت رابع صحت مرقوم فرماید  
 هو الحی عرض میشود که خزن و کدورت الخباب نه صدی مشهور گشت  
 که مراسلات محبت و اصحابات مورث انرا مفضود و ذایل نماید و کن  
 ان الخبا که اینرات خزن و هم از شئونات نفس است لهذا تقصیر و  
 تنبیه انرا لازم چنانچه یکی از ان دنیا سوال نمود که کی کیف الوصول الیک  
 قال القیضک ثم تعال پس معلوم میشود که بتدبیر افتاده ضایعه  
 ترا کیه مایدا ز شری که ولت نفس مرتی و معتد بر شد و فلک <sup>فصل</sup>



الله يوتيه من يشاء اگر چه این بر آن حضرت واقع شد هر چه وجود او از  
 غیب و شهود مکتور نمود کویا مفسر سرور مستور شد و ترجمین <sup>شخص</sup>  
 کشت حوریات جمال در بر اربع جلال بحیث ماندند و طلعات بهیسان  
 بلباس خرد و مثل و محبت کشتند <sup>مهر</sup> <sup>سحاب</sup> بقطرات در موج <sup>مهر</sup> کمر بست  
 و طرف سما از افق عجاخون بیابید و لکن چون این امور که متعلق بقضاست  
 امضای آن لازم و اصطبار در آن واجب زیرا بلاهای الهی و دنیای نامتناهی  
 از سنن خداست بر احوای او و از مذهب اوست بین عباد او و اول <sup>تجد</sup>  
 لسنة الله تبدیلا لا یخولک لهذا جمیع بدایا و سخن و دنیای سر و وطن <sup>محبوب</sup>  
 و مقبولست و بیکر تفصیل امور بسیار است <sup>صلوات</sup> رافع اگر شرف شود <sup>معرض</sup>  
 هو الی سبحان الله از این ساعت و وقت که جوهر نور <sup>مقصود</sup> ظهور و پوشید  
 که شاید در رضوان حب هو به داخل شود و برافتن <sup>سبیره</sup> و غا و اغصان سل  
 بقا حاصل شود و سنازج و جوهر برقع خلود در بر نموده تا قاعدی شود از  
 عماء حب و مدینه مسابای عشق راه یا بدین از غلبات ذوق و مینبات شوق  
 قسمت برد و رضیب بر بار و هیکل قدس <sup>مد</sup> <sup>دانه</sup> <sup>خسبیم</sup> <sup>صلوات</sup> قبول نمود که شاید  
 در حرات مدینه وارد شود و بر شجر جلال و وجه جمال <sup>محبوب</sup> بوزیرت از <sup>شکست</sup>  
 و مجانست از کسب رواج کافور سنا و طیب بقا نماید و شیهة <sup>مهدیه</sup>  
 ثوب منیر مصباح حیرا حایل کشته تا در آن بیوت بین <sup>یدی</sup> <sup>محبوب</sup> <sup>بشکل</sup>  
 و مستوفی کرد و <sup>عظیم</sup> چون <sup>عزیز</sup> شده که شاید در آن رضوان <sup>ساز</sup>

و جاری کرد سبحان الله چه مجلس وادی بر پاکشده و چه بیاطبم خوشی  
 کز زده کشته جمیع کر و بین ملاء اعلی مقامات قدس قرب رفرز ابی رسد  
 مندی را از قلب ستر دند و محو نمود و کوش هوش مراتب روح را از نغمه  
 و قاء عمر می و ترغبات ادنا لک عز محمدی جوهر و فزغ نمودند تا در ان مقام وارد  
 شوند و با الحیر در ان عالم است مفضل و شرف کردند و ذلك فضل الله  
 من خفیات الامر علی مرئینا و كذلك یعطی کیف یشاء و ینفی کیف یشاء  
 و انه لبقدر علی ما یشاء و انه هو المقدر المحبوب  
 هو الحق اگر شمس جهانی اشراق افکار بجهت کو و اگر قمر رضوانی اینها را  
 اسرار در دست کو و اگر از قاصدات غرافات جنات احدی جذب و شوقت کو  
 و اگر از طلعات سردقات ربوبیتی و له و ذوق کو آخره حقایق اشانی  
 هست و هر رتبه را ابی در کار مشک خطای احدی بی روحان و لکن  
 معلوم نکرده و طیب سنای سنای صمدی بی نجات دلیر پر چه کاراید  
 اگر صورت به معنی مرا راست تصوی بر هندی بسیار است و در دنیا  
 ان بجز عشر دینار میدهند و اگر معنی مطلوب و مقصود است از <sup>طریق</sup>  
 و بروزی باید تا ختام شهادت قدس عما از سجدهات کیسو تمت بر دراز  
 و نفا کین رغولات عرضیاه از معطران شمامه حجاز و نصیب یابد  
 ایرو است شان جواهر حیرات و سوانج مقدسات طوی و بظنق  
 از صوم کتر بنظر ابد و شمس که نور و بها البتة از ذره نیست تر <sup>ا</sup>

محبت مستقیم کن تا سر رفعت برافرازی فلم یسوق بر لوح منیر دل بکثر تا  
 عالم حق فوق جبل قدس بریا نمائی و لکن کل ذلك من فضل الله یوسیه  
 مرفیاء غیر سنا نبع وجود را از این بخت قسمتی نیست و جز جوهر نورانی  
 از آن حوض بضییق نه و آنه هو معطی ما یشاء لما یشاء جناب علی الله  
 که عوالم وجود حقیقی را به بلع خوش طعم او طعمی نیست و نیزه بوفور نکند

هو الحق

نقره الحی بزاقور صمدانی مقرون شد و جز به جامه سلطان از بر افشاند  
 سده و تابی مغر دگشت که با جواهر و کلمات و سوا زخ موجودات در  
 سر آفرانده صافین و مخلصین ظاهر و هویدا کرد و دلو به تقدسه  
 از سیمیات و عجات مکدره خالص شوند و دست ایشان در میدان  
 حلال نلقاء طلعه جمال الم نزل و لایزال سائر گردند انبیت نصیب  
 وجود از عالم شهود رخسینا لکم ولا صلحا لکم ولا عیابکم و لکن شرب من  
 کما و من محبته الله و کما و ب مودت الله دین چه نیکوست این بخت  
 از ایادی روضت و چه رفیق است این خرمساز طلعه حرا و چه طالع است  
 این بلور ضیاء از وجه روحانتم بخدا هر کس بچند قطره لیسند و ما  
 یتمها حد مر الغالبین و بعد وصیت میکنم شما ان که از جمیع عجات  
 امر الله را حفظ فرمائید و در برابر کله جامعه ان لیس جمع فرمائید با کمال  
 حیا و صدق منیر و بفوران ابد و عیناب هما انشا بدید اکتید خالفتنا بالبر

از میان اصحاب مرتفع کنید و عالم احد و در احباً لله معمول دارند که فسق  
ناسر ساکن نمیشود مگر با این امر و امر الله را در کمال محبت ناظر باشید  
جمیع طلعات جاذبات و روحان موطنها فرادرتیفات جز با ذکر

هو الی

باز بلند میکنند پرواز نمود و غراب غیرت از مغرب جان متصلا  
و با وجع حواء قدرت تمکن شد و از صعودان صعود خاموش  
حلیقه غیرت بجزویش آمد و بلبل ریاض و در در ملکوت انور  
که منق از حرف و صوتت مغر و کشت از الحی از ان عجمان عظمت  
خرق شد و سر او قات رفت منهدم آمد و از لحن دیگران روح بقا  
از مدینه و فاراحت بخشید و نور انقاء لطایف نعمت را از  
جذب و رقاء بخشید و مصباح احدیه سراجی از کافور برافروز  
و صرف علم قدم فوق جبل طهر و بر افراخت و نور صمدی در  
بلور وجود غیبیه نار احدیه بعد از تقدیس از فسق و آیه  
مشعل فرمود چه مبارک نفسی که بان مهتر و شود و چه  
فرخ وجودی که بان نار مصطلی کرد و حیند قل قلبا ظاهرا  
فاخلق فی یا الهی ترا ساکن اجد فی باعنا و ویروح القوة  
تبتی علی امرک یا جمونی و بنور الصلح فاشهد فی عالم  
بارجانی و سلطان الرفعة الی سماء و قدس عرجی یا

اولی و بار بیاغ الصمدیه فایحی باخری و نجات لایله تا سمن  
یا مونس و بغناء طلعتك القدیمه بحی من دنك یا سیدی  
و بطهور و کیونستك الدائمه بشری یا ظاهرا فوق ظاهری و الباطن  
دون اقامه و نا هو کفرین جمیل حسن باطنی  
مدتها گذشت و عهدها تمام شد و طبری از انجانست بر او  
نمود و خبری بدوستان نرسانید مگر جز آنرا نام بعدم بر  
و بجز مرداد خشک شد که قام برقی ملحق نیامد و لوح بر خط  
زیادت نیافت دوستان معنوی اگر بر شاخسار انجمن  
کزیند چراز جان نخر و شدند و اگر عاشقا حقیقی را بوطن  
اصلی اقبال است چراز و چرا شبی جانان نفرستند  
حشر حبت منتظر ماند و کوش طلب محروم گشت این نام  
آخر مقام وصل است و اول مقام هجر طایوس قدسی را  
تغنی بانتهی آمد و بسند ربابی خرم رجوع فرمایند  
عاشقان شیدائی که از معشوق بازمانند و در دستها  
هجیران و حرمان جان در بایزند همیشه خمر وصال در محو  
نیست و عندئذ جمال درخوشتره وقتی رسد که بلبل  
و فاخته اموش شود و بسند منتهی بر و از نماید و بادوست  
چلب و زبان نکته سراید پس ای تهای من قدسی بر

دار و بلا مکان گذارتا از چشمه را چون نشوی برورش آنا  
لله واقف نشوی بجهت مواج شده و این غلام اکنون  
خبر بقا نوشیده و ز تمام مکت را عالم از دست گرفته شرحه  
میخواند بر صفحه میبارد و لکن خمر امکان در خور این  
مستی نیست و فضای امکان قابل این هستی نه پس باید  
خلوت اختیار نمائی و بجز اموشی بیروازی

هو هی ایام ایام منجان و ایام اختلاف و ابتداء در  
و ایات مشبهات از هر گوشه و کنار در فساد و خیران  
معلوم است که هیچ احتیاجی باشد از احتیاج از حق نیست  
و هیچ ناری احترار بعد از او نه در هر آینه بعد از قطره  
او برده و مامل با لایحه رضای اوست بوده که این است شرم  
وجود در ستر مقصود و بعد بر فاف مرتفعه و مکان  
ممتنع ستر لایح باشد شجره نیندازد شما را اندای  
بعضی از عسا کرفی و از حق غفلت نمائید که در هر طریقه  
اینگونه اختلافات ظاهر گشته لکن الله سبب آمرم و نظیر  
نوره و لو کرم المفسدون در جمیع ایام مرافا امر الله به  
و از نفی احترار و در رضایات ساکن با مشید کینونیتی با  
ساجد با شید که لم یزل و لا ینزال بر مسند عزت ستر لایح

بوده و هست و ستایشش نموده ذات مقدس او را بپوشش  
 و مقدس بی چون بود هر عز خود و اصف عز خود بوده اند و چه  
 بود خود باعث جود خود خواهد بود و کل جودش از خود  
 او ساجد بوده اند و جمیع عز عند پرواز عز او خاضع خوا  
 بود زیرا که هر شیئی بجز جود او موجود نخواهند گشت <sup>سینا</sup>  
 سبحانه عما <sup>یتقون</sup> الظالمون  
 هو لی عند لب سنا میگوید ای اهل انبیا لیل  
 و ما میگوید ای اهل الوفا هدهدنا مغررنا ای اهل  
 الهدی و دعه و تقارنم الیک یا ایدرس القدر فی ملکوت  
 الاهی لیستدور کیف یمتی السرور فلام الوحی و بعد فاتی  
 اکتیل التکبیر علی رأس مرثیة <sup>سینا</sup> ایام محمد امجد  
 بقطره اعلی و کلمه اولی نموده و این اشعار را ذکر نماید اگر  
 چه فارسی است الا با من علیه ای عشق منم از تو سرگشته  
 سواری و اندر همه عالم مشهور و بشیدای در نامه  
 مجنونان از نام من آغازند زین پیشتر اگر بودم سرگردان  
 ای با به فروش من سر پایم خوش من ای از تو خوش من  
 من نام و توانی که زندگانی خواهی در من نفسی درم  
 من مرده صد ساله توجان مسیحائی اول تو و آخر تو

ظاهر تو باطن تو به مستور ز هر چیزی در عین هویدانی خود کن  
 بقوت الهی و قدرت ربانی و غایت حضرت لایزالی باید در شایسته  
 نور جان شد و بر فرآی روح سایر کشت تا جمیع چندها را  
 بیچون مشاهده نمود و مقام اسم و رسم را بی ننگ و نام دید  
 ابراست مقام رفو اعلی و سدره ایمی و شجر طوبی و ثمر  
 تصوفی فطوبی الخاریفها و اشاریهها و اکیلهها و واصلیهها  
 هوئی

صبح صباح احدیت از مشرق جان طالع کشت و انوار سنا  
 سینای مهدیت از مطلع امکان ظاهر شد هیا کانت  
 هستی بقیمت رجوع نور در عالم روح راجع کشت و عظام  
 ریم موجودات بردای حیات ابدی بعد از کشف مراتب  
 بعد و دوری مرتبی شده تا کماله انادر نفس راجعون  
 نماید و حروف کو احد در آما اللهم ثابت کرد تا بعد از  
 رجوع عود نماید و بعد از عود رجوع فرماید تا خنامه  
 ازلی بر افغان سدره الهی ابر کما بدتم لتعودون تلاوت  
 کند این است طلعت اولیه در هیکل اخرت و وجهه ظاهری  
 در همیشه باطنیه لیکل القول فیما نزل فی الكتاب بان هو  
 الاول والاخر والظاهر والباطن وانه علی کل شیء علیم شیر



ارض تان با نام الحجاب بیشترتی نیکو بر ارض جزین تار شد  
بطاعت بعد رسانند محمد خدایا که سر و کلاه های از کلاه بردارید  
حاصل آمد و فرج و هجرت و اشارات ان ظاهر گشت طاعتین  
حول و طلعات مقدسات و مخدرات مؤمنات همه را مکتوب شد

### البیاری

شرح فراق که تواند داد و یا عهدی محکم میثاق که ارد بر یاد حکم  
بدیغ نلاق ندی بر یاد مکر نشیده امر مبرم طلاق پیش بایست  
بر تو رسد و اگر هستی از اهل شاق دور همان از و داد داشت  
حبیب رفاق مد هشر بر یاد داشت ادب و فاق مبرش از یاد  
انست طبیب و فاق مرفش بر اضداد و اگر چشیری شکر  
از لب شقاق دل حیند غرت بر لب الحیار محسوس من اگر چه  
لغنا حقیر مسدود شد و لکن سلطان هو الذی یفرج ما یشأ  
و یقبض ما یرید یا یخیر ما یشأ الله فرج جمیع علل میگرد  
چنانچه متصل اظهار و ابراز رفت لا شکر بعباده ربنا احد  
وما انا الا عبده و کفی بفسدک علی شهیداً و کذلک قل کلام  
سمعت حقنی ثم احفظ امر الله كما ینبغی لسانک بر احباب  
جمیعا بکر بخان سلام جان بکر میرسانم  
هو هاهو این نام من زول از سازج قبول بارض محمود

و آن شاء الله بعد از وصول مقبول خواهد افتاد اینچه نامه از هر کس و  
 هر جا که نوشته شد و هر چه نغمه و نغمه از هر نفس و هر کجا که ظاهر  
 گشت از تو بود و بتورا جمع گشت دیگر چه طلب مینمائی بحری از  
 مطلوب بر دوش گرفته و ذکر طلب در زبان میرانی و عالی محبوب  
 در قلب داری و وصل حبيب میجویی اینها همه از جوهر فضل  
 و سانه عدل است که بان فایز شده چندی از شما در عالم  
 شهود و خبری نبود بعضی میگفتند ساکن دیو شده اند و برخی  
 نشان مسجد میدادند که در اینجا اعتکاف نموده اید گفته این را  
 شنیدانی جز در عرم الهی مستریم نشود و این سرگشته و جدانی  
 جز در کسبه ربانی اعتکاف ننماید معلوم است طبر حبی در ذکر  
 دوست طایر نکرده و قلب مسرور جز نیاد نور و معبود شایسته  
 چون سکون شما در محلی معلوم نبود لهذا احوال ذکر شد و لا  
 هرگز فراموش  سر میر  نظر امید شد  
 هو کی مر میا باین <sup>مجموعی</sup> قبضه حمدی و یک دگله محمد علی و اصل  
 و باید بعد از دستمخ خبرهای غیر جدید غیر بدیع یکجهان گوش  
 باید تا این سرویش بشنودر جمیع حکایات از مرحوم صدق است  
 و در ایاتشان از ناظم غیر مناظم و دیگر ذکر خزن شما را نمود که از  
 مفارقت و فوت معلوم و مجهول و این بیضایت بعد است

زیرا که شما بفضل الله از سخنان نور مشرب گشته اند و از غیر  
 ظهور مرزوق شده اند و جمیع تشبیهات بقومند و بند و تمام  
 ارواح بقوم رجوع دیگر کرد و درت از چه ما دید از چه محزونید آیا  
 شنیده اند که بجز از فراق بخیز کرمان شود و یا شمس در بی <sup>نور</sup> شوی  
 کرد و غفلت اسیر تا سرانجام الی راجعون بر افرازی خلق بدیع جامع  
 گمشده است زیرا که در خلقت جدید بنقص راه ندارد تا منبأ را الله  
 احسن الخالقین باطل نماید و عاقل نکرده و بیشتر ازین کهن <sup>سود</sup> مراد  
 نه هوالت کثیر هو <sup>هو</sup> علی السبیح

جناب وزیر که الحمد لله از کاس غنای مرزوق گشته اند و از خمر استفا  
 مشرب در حدیقه کبریا داخل شده اند و در ظل شجر احلی ارمیده  
 از ارض نخب بر فرخا بی صعود فرموده اند و از تراب ارض بسره  
 منتهی عروج نموده اند قباب و قوسین مراتب جذب و شوق و ارتقا  
 طی کرده اند و رکن و مقامین وله و ذوق را بنسب دریافتند شمس  
 سنای عشق را کاهی سیر داشته و عنقای علای مهاد وجود است  
 در آن کرده اند کاهی لطیفات عرش علوی را در درکات ارض سفلی <sup>اط</sup>  
 داشته اند و هنگام حجابات سرادق عزت و جلالت را خرقه  
 با این همه امورات الهیه و مشاغل ظهورات صمدیه کجا فرست  
 اخبار احوال دوستان قدیمی که مطر و باران در درون <sup>دند</sup> عبا

دارند و ولیکن اشاء الله فرصتی بجا عنایت شود که بیاد محبان  
ببفتند و الله یحب الذاکرین و یحب المتذکرین  
هو الله تعالی عز قدرته و جل عظمته

در حالتیکه سموات حب مرتفع شده و شمس و قمر از شرق صبح و فای  
طالع کشته و فرج حبت ارافق مودت ظاهر و انجم مرجع از طلوعه  
مکرمت باهر و طلعات حرام با کاب و بخر و فادرتغی و و حجات بیضا  
با کاب و سربین مصفی در و در و ترنی و حویات حبت ادر و زخوات  
قدس بابایت جذب مغز بند و جمالیات عرش لقا در حدیقه بقا بقا  
ابھی مرثم و حمامه عنایت براخصان شجره و لایب در سرور و عنایت  
مسدود رافت بر افغان و حدیث در نغمه و شور و زار الهی از شعر طور  
در ارض سرور بابایت جذب مجبور و نوری صمدانی از سده  
کافور در عرش ظهور بر تایت نشور مشهور هینتا کم و جمالیاتکم  
و در داخل فی حکیم و شرب من کاب و کاب و کاب و کاب و کاب و کاب  
الحمد لله فاطمه رب العالمین  
بنام دوست محمد علیا میگوید با جاب عراقی کاغذ لیکن  
بنویس من میگویم که ایشان از نواها و عمارت هم آگاهند او  
میگوید لیکن عراقی ملیح تر است من میگویم نغمه عمارتی  
محبوب تر از آنکه اهل بیت از گوش جذبه نوشیده اند

و از بحر احدیه اشامیده اند و از فطرت اصلیه ظاهر شدند و از شاخسان  
 ربوبیه روئیده اند و صاحبان فطرت راهم یعنی ایکه است و همه  
 اوارها از جانان اگر از او از بلبل حجازی در جوشند از نواها می شنیدند  
 پاری مد هوش همه ناله از دل خیزد و اگر صاحبی گوشه نشین بود البته  
 از سر جان بر خیزد و لکن همدرد جان بر او دیگر بیان است و دیگر لسان ای  
 خواهر اگر بگوش جان بشنوی مقنعه از سر بر اندازی و سر در کوی برادر  
 در اندازی تا در طلب وصال جان در بازی هزار حجازی بن مرغ عزتیرا  
 چاکر و هزار طایر معنوی این رتقاء الهی را خادم و التکبیر ملک یا خسته

هو الله

لبنا صبح صادق طالع آمد و شب هجران با خورشید و چرخ  
 کرد رستاخیز "بنخه در آمدند و بلبلی از فدینه وصال بنوازی فرزند  
 کویا ابواب رجاسد و دست و حدایق بایس بگشود غالی از شراب  
 لطیف وصال بی پیش و این هم هجران برای می در خورش شمشاد  
 تیره هجر و فراق آخر کی بسر آید هم جان عاشقان اگر از تن بد را این <sup>صد</sup>  
 جان از سنای جانان کی غزم صفر نماید و بشیر مصری فرود هم میر  
 بوسفیر امیر کنتاکی کی رساند کویا طیر ترابی با بشیان معنوی  
 پرواز نماید و لقای وصل را اورا ک نماید بشیر با بدن هر قضای  
 الهی را چون شهد شکر بنوشیم و بتر حکم قدر الهی جان طالب

شوم ۴۹

شوم زیرا مراد از تسلیم خیزد و مراد از تقویض پدید آید تا خدا را چه  
 تقدیر باشد و قضا را امیر ز رضا قلی چه تدبیر و التسلیم  
 هو الله تعالی اگر چه دفتر عاشقان بپیان طی نشود و نامه مشتاقان  
 بقلم امکان اتمام ننهند و لیکن اگر کجری از وصال دست ندهد یعنی از  
 ادکار باید قانع شد مدت نیست که از مدینه قرب سبیا طبری نپدیده  
 و بلبل بگلزار رو نموده کویار سم و ناز اصل بقار ایل شد و از زده کا  
 خم هجران بدل نمانده و باد وستان بساط معنویا قصد مقصود نکرد  
 و حجاب بعد محبوب بگرداند بی قاصد نامه فرستند و بدل را از کوبند  
 بی قلم رقم زنند و در لقا وصال جویند و در صین بعد بقریب رسند  
 این مراتب خواست و لیکن این قسمت دل با شدنی تضییع و کل  
 نوع اگر از غذاهای معنوی سرور است و لیکن جسد را الطعمه ظاهر  
 در خوش گوشت ظاهر بر انغمه ظاهری باید و گوش معنوی را نیز انغمه  
 چشم سرتی جمال باقی ملاحظه نماید و چشم سرتی جلال از افاقی  
 مشاهده کند پس مقبول است که جمیع مراتب را با بدان  
 قسمت بخشد هو الهادی و تضییع بهد  
 جناب نور الله معنوی حضرت هادی اثناء الله و كذلك  
 شاء که از هر صحت نبوتش و از باره سال متوجهی حلال فیض  
 کامله الهی شوی و معدن ظهور انوار لایزالی کردی تا دوستا

سر و شوند و دشمنان کور کل آسود و آتار و کل بحدود  
 رحمة الخطار پیر سوئی و به پیری برسی و در هر سوئی خود  
 در بر گیری و در قصری جاگیری تا توان سنبله و نصیب  
 و انضا از گوشه ابر و ولیکن نه حوری جودی که جز شک هیچ  
 ندارند و بخیر از دم چیزی نخواهند بلکه حوری معانی است  
 او در المین الحی تفریح نما تا از گوشه روح بنوشی و از شر توید  
 انشاء الله صاحب معانی از فوق بیان طالع و هویدا است تو  
 از پر تو از لی روشن ملا جعفر و ضری با بنی و السلام  
 کتاب انصاف ملاحظه شد و نغزات روحانی از عند لیبی  
 صمیم گشت و اعراض مردمان خدا و اقبال ایشان به روی معانی  
 و عبرت است هر قدر بتوانند مراعات اسباب ظاهر نمایند  
 محوری و مقبول است یعنی اگر ممکن شود که در کمال روح و شایان  
 بولکن مراجعت نماید احسن است و الاخرین بوجوه <sup>تقدیر</sup>  
 راه ندهید و بسیار خوشوقت باشید که خبر هجرت <sup>تقدیر</sup>  
 و الم الله مسافر گشته اید از خان گذشتن و بیابان و لامکان  
 خلوت گردن شیوم مقربین و شار منقطعین است و ما  
 عذرت فی الحب آن هجرت دمی به شرح الهوی لکن وقت  
 آن نوقت به بلی شرح عشق را حکمی دیگر است و الروح طلیک

و علی

مر معك

جمیلاً

هو الغریز الوجدید نغمة قلبی بلجن باری بر طلعت عراقی وارد  
 و ناله های ستری از آن شنیده شد بی کوش باقی کلام باقی شنو  
 و چشم باقی شاید تا جمال باقی مشاهده نماید زیرا که فنا در صر  
 بقا راهی نه تا ادراک مراتب عزت جاوید نماید و دلیل را از کاس عز  
 نصیبی نه تا در ساحت قدس او قدم گذارد پس چون تو پیراهن جید  
 عزت پوشیدی و در شریع باقی رحمت وارد شدی پس کوش جا  
 بشوایب نوهای عند کیب المیرا که در شاخسار قدس مصنوعی  
 نجات تغنی می نماید تا در هوای روح ازلی جان درباری و بکن  
 جهانان پرواز نمائی تا هم جهت روح شود و جسماء نور عروج نماید

میرزا هو الحج حسن

انشاء الله بنعمه و وقاه عزرائلی از مشرق سنای سماء لایزالی  
 بنفحات قدس عماء صمدانی از سانح مدینه رفا و جوهر حدیقه  
 لقا جانب ارض خروج رجوع فرمائید و جمیع طلعات مکرراً  
 و مخدرات مستمر اثر ابا یاز نارحت موقد و مشتعل نمائید  
 تا اثر نار الله الموقده از منبع ماء عذیب جاریه ظاهر گردد و اثر  
 ان از شجر وجود سر بر ارد تا چه رسد بمقدسات حجرات عزت  
 و مطهرات عرفات رفعت که از تغذیه اشجاء روح مجذوبند



وازر نجات دین نور سرور سبحان الله موجدك وموجد نور  
عظام هویگی بنفوس

شمس زلی از شرقه لایلی از غایت زبانی مستبر و کشته و  
وجود عوالم نور با بنسایم جواهر روح و طراز سوار جگانه نور  
فرموده تا هر ذی شمی محظوظ گردد و هر ذی کوی محروم گردد که  
قد بلا امر من لدی الله العزیز المتقدرا لکل من علی الارض صبح  
شوند حد اطفا این نور مبسوطه متعالیه تا در نشوند و باقی  
نیاید پس باید صد و ده الیه را از حجابات پاک و ضمه نموی تا بصیرت  
باخصای قدس فرود بس داخل شود که شاید از لکان بدیع و ذوق  
نصیب بود و مستفیض گردد اینست وصیت ای سرور فرشته  
فلیحس فرشته فلیسک والتکبیر علیک جمیعاً

هو الی الحمد لله که طلعات مجد قدسیه و وحیات الهیه  
جسد سر زلی را از حجابات غریبه و بر اوج ضدیقه منتهی فرمود  
و عریان و عری از اشارات هوای سماء انبیه و حجابات عمال فیکه  
بر رفارف همدیه و مکامن غریبه وارد کشته و طائف حولند  
الی ماشاء الله و كذلك شاء الله فیما شاء الله و انه یفعل ما  
یحیی و انه المتقدرا العطوف بلی جلالی قلب که از غلین  
پاک کشت البتة از وادی کدورت بیفچه مبارکه عزت و

سفر فرماید و هذا حق بمثل وجود الله لا ريب فيه لو كان الله  
في أيام الله يبرون

وفايا تم تفكرون

یا سحی شکر نما که از لال خرم مثال نوشیدی و از شهید  
حضرت ذوالجلال مرزوق شدی پس حمد کن تا بیت دلرا از  
ذکر غیر پاکتی و در شمار دره جانان جلالت شوی زیرا که اگر  
دستم روزگاری بچک مرگ درانی دامن دوست گیر و از دو جهان  
دل بر کیم تا زندگی باقی بای و در کوی الهی کزنی بدینا اعتنا مکن  
و بدینا ردل مسند از نفر تنال و از غنا مبال که جمیع اینها از غنا  
امده اند و بفنا راجع شوند از وجه شوق تا باقی مانی و ببقا راجع  
شوی اگر کو سفند میرد دل منمرد میوزند با شوی

هو الله تعالی شأنه القدرة

ای خاله حمد کن خدا را که از شمال خرم بهمین سرود راجع شد  
و طلبت ضلالت را بسفر هدایت تبدیل نمودی و بسفرا ما انرا  
بجان خریدی و فرعون کفر عاصی بفر و خقی پس باید در وفا ثابت  
باشی تا ان شربت بقا و از کوفت لسانیا مشامی دیگر چه خرن داری  
و چه مخجوری تا کل بنا از اربلیل بدگر مار عاشق را خرنی جز در  
نباشد و مشتاق را جز فراق افسرده نکر داند الحمد لله که شمع  
ظاهر است و معشوق بی حاجب و در بان مشهور و بی ستر

و حجاب منظور هو والروح عليك

کافذ بلجن عجزی نوشته شد و ارسال گشت و این <sup>نشد</sup>  
بزبان پارسی القا میشود تا او از های خوش جاننا از غدا <sup>نشد</sup>  
الهی بشنوی و نواهای بدیع جاناننا از طیر مضو و خند <sup>نشد</sup>  
تا مدکوی دوست قدم گذاری و از این غیر دوست بیزار شوی  
حمد خدا را که بر حمت و اسعه خود بندگان را از مغرب ضلالت  
بمشرق هدایت راه نمود و از ظلمت شب بصبح یقین فائز  
فرمود پس با هم کسیکه از این صبح صادق منور شدند  
هر نفسیکه بصبیب و محروم مانده شکرشکن شوند  
همه طوطیان هنده زیر قند پارسی که بنکاله مروده

هوالی

در ساعتیکه شمس سماء وجود برقع بشود از رخ بر آنگاه  
و قرعاه مقصود مقنح حد و در افوق نلال قدت بر آفر  
وجه ان از کرات عباد منزه گشت و طلع این از جذبات ناله  
میراستد انشاء الله همیشه از شراب محبت بنوشید و از  
قضای مویت مرزوق باشید <sup>نشد</sup> ان الله عما کنتم  
فعلی عمامه بزرگرونه ثم اقمصر فمصر التکبیر علی التی کا  
معک والتکبیر علیک و علی عباد الخالصین

هو الخ

فقطه عماسیر نمودار و عوش نطق مستر هیچ کشت و بعد هیاکل  
حرف غامبی با بترکیب خلع بدیع مرکب نمود کلمه مبارکه از جنین  
مبین باهر کردید و تمام انرا دثای تثلیث قبل ترسیع مشهود  
و ظاهر فرمود تا فتبارک الله احسن الخافین قمیص بدیع <sup>شده</sup> بدیع بود  
و از افاضه هو الخ لا اله الا هو کل ارض با صبر و کفر و انیدان <sup>شده</sup>  
کلمه الهیه ثابت شود و ثمره صمدانیه ربانیه ظاهر کرده و

هو الخ

منزل جواد بسیار خوب و مرغوب و کعبه مقصود منزه از  
جهات و یاس و رحاست از رب و وصل و بعد و فصل بغیا  
عری و پاک است قمیص منسوخ پوشیده و خیط را قبول  
منیفرمانید یعنی بعد از ظهور خفی معدوم است و بعد از  
ستر ظهور مفقود رب لا املک فی الملک دون بقسی  
ولا اطلب غیر رضائک فیما ارضت لی و قضت علیک  
انت المقضى فیما اشاء و انک انت العزیز المحبوب

هو

بلبی بر جمع اصطحاب و احباب لازم است که بر سر ابرخه  
جالس نباشند و بر فارغ هودت مستر هیچ و در مقام <sup>نشد</sup>

متوجه سیر نماید از یک مصباح مشرق باشند و در یک نگاه <sup>مشاهده</sup>  
 و از یک بشیر برویند و از یک ثمر رزق شوند و در یک ارض مشی <sup>سند</sup>  
 و در یک بیاط فاعد شوند و از یک نهر مشروب شوند و از یک بحر  
 مجذوب ایست صفت احباب با الله تعالی عن العالمین و السلام  
 علی عا و الله بحجاب میرزا یحیی نوشته شده <sup>المخلص</sup>  
 میرزا یحیی چند باره منوره که در خدمت یکی از دوستان خداداد  
 صحراهای با فضا و محبت حرکت نمایند و سیر فرمایند چو من <sup>الله</sup>  
 بده منوره انشاء الله عود خواهند نمود من درون الله راجع شده  
 عند الله رجوع خواهد شد و بعد از سلوک منازل عشق بوطن الهی  
 و مقصود کلی مشرف و فائز خواهد گردید ذلک من فضل الله <sup>عنه</sup>  
 علی من یشاء <sup>هو الحق</sup> و الله اکبر  
 آنچه مسطور آمده مشهود گشت و هر چه مستور بود مشهود  
 آمد حمد خدا را که ثمرات شجرات احدیت را در ثمر و مطو و <sup>شیر</sup>  
 از شجره ظاهر فرمود هنیئاً لمن فی السموات و الارض کما ینبت  
 الهی و از مرحمت و مکرمت سلطان لایزالی انچه را اولیا امیده <sup>شدند</sup>  
 این عباد بان فائز گشتند و هر چه را انصیا انو میر و ندای <sup>است</sup>  
 بار بفضلتش بار درستان <sup>هو الحق</sup> نوشته شده آمدند  
 شجره عباد در حرکت است و سدره و فادر محبت تاد و هر <sup>بنا</sup>

در ارض احدیه مغروس شود و ورقه نور آه از فون لقا بورق آه  
مفروند کرد که شاخه اید از خواست این دو لطیفه ربانی و نفوس  
صمدانی طلعت ثانی پیدا شود تا نتیجه فخر زنا باشد <sup>دگر</sup>  
ظهور مشهود <sup>شوا الله</sup> اید والسلام

قادر غای غلبه و مکنه و عالم سماوی قوت و محلات بر جمیع  
ذرات و هوایات باحاطه اسما و صفات احاطه فرموده و فلک  
نبدی عرش قدم را بقدر مقدّم در ملکوت مشیت محیط  
صفراء دردی مشرف فرمود و فلک عظیم صفات بدیع قدیمه را  
ببارگی اسمی از اسماء قدسیه و بحر قدم جاری و ساری فرمود  
و بعد از اراده مطلقه نظام انزاج با جان طهوری در قبضه اقتدار  
کد است ذلک من تقدیر عزیز مقصد

هو العلی فی حدّ ذین شرف کبر و حضرت عظیم کرم  
ذرات همگان از اعلی ذره علی الی ادنی نقطه ای می رسد  
فرموده و از خم سنا و ماء عذب بیضا مشروب ساخته با شکر  
مربوبات و تمام مذکورات با قلع عنایت بر لوح فکر مرقوم قرآنی  
بانه هو الحق لا اله الا هو و هو الله کان علی کل شیء شهیدا  
والسلام والتکبیر علیکم جمیعاً والسلام  
شوا لکی و حجت محبوب مکشوف و طلعت محمود

و مشهور و نامرایا و امکان از غیب هستی بعباد و در الهی تعالی  
شوند و از صرف جمال حمدانی بعد از کشف حجابات جلالت سبحانی  
و مستجابی گردند تا بر بساط سحر احاطه شوند و بر و صاید و بیجا  
سناکن ایند که ایراست لذت هستی و هجرت الهی و موهبه  
ربانی هو الحی والسلام

سفرای صحرای فرقت و فراموشی و غزبای بیداری ذلت و تقوا و  
دو بار غریت و نهایت خفت متذکر شد که حضرت لایزال و سلطان  
بیمثال هستند و این ذکر بدیع و کلمه رفیع مغز دند کرتیر بلایند

اینک هدفش جانها و نیکو از عنایت ربانی این ذلت فخر  
غرهاست و این فقر سلطان غنا و ذلک مرفضل آید و نیز در  
هو الله

معلوم است که عنایات حق و خوق جمیع نعماست و در  
عبد با این رتبه عالی فقیدان درون از زخرف و زینت دنیا  
با سنی نیست زیرا چشم عاشقان بالطف الهی بدو شواست  
و قلب ایشان بیدایع دگر و سناکن اگر با حقان سر کبری از ملک تالی  
در کدزی و بیدار راحت مفریابی و دیگر جز را نه بدینی و غم را  
احصا ننمائی و الروح علیک همیشه احوال خود را از سال  
دارید و کلمه نصرا ذکر حب نماید

هو الحق قد کار بیکیشی مقصد را

جمال غیب فناء جلال را از طلعت بهیثال برداشت فوراً و جسمی را  
المثل الاعلی از عرش غما ظاهر و هویدا گشت فیما بجزی لمراسینار با  
حضرت فیومیه و استضاء با شران طلعة قدوسیة و التکبیر علیک  
یا احباب الله ومن معکم فی امره

هو الحق المقدر القیوم

ساقی نما با کار و بسنا خمر وفا سپد هدا در طور سینا  
عشق از ظهور جمال مجرب شوید و بعد از وصول بلایا فاق ایه  
مبارکه و لله ملکوت السموات والارض را از زبان قلب بشنوید  
نا سر مست در محفل محبت و مجلس مودت وارد گردید و شاکر شوی

هو الحق

روح القدس مترصد روح الانس منتظر که بغیر نور کی ملک  
شود و نقره ظهور کی مشهور اید تا طلعت هاه فی قمین کشف  
حجاب نماید و وجه باه فی نقاب کشف از وار و تا عرش  
عظم مهتر شود و کبری قدم ملتذ کرد و السلام  
هو الحق شامع اولی در زحاجیه صمدی مستشرق کشته  
وسراج انوار حضرت لایزالی در مصباح احمدی و مشکاة  
محمدی مستشرق شده تا صدور فیض از اشارات مملک



وعلامات مجده صافی شود و بعد بر عرش انا لله وانا اليه راجعون  
جالس گردید و السلام

هو الحی طلعات عرش و قدس و وجهان عماء فرودس و حور  
سرادق عصمت و قاصرات فسات عفت در بناط عرش  
حسن بارواج اخضر در زینات و تغنیاتند تا قلوب بیته بچو  
سرمه و نقره لاهوتی نذر کرد و ببقاء مقصود فایز شود  
هو الحی

حمد خدا را که اگر موسو کلیم طلعت هدایت لایب را از ناز سحر  
لا شرفیه ولا غریبه مشاهده فرمود و مهتدی شد چنانچه  
فرمود او احد علی النار هدی این احضابا نور سده و بایته  
و ظهور کینیه حمداتیه مستور و مهتدی گشتند هیتا  
للفائزین

هو الحی ان یام ح م د فاستنشوق راحه الربانی من هذا  
القصر السحابی لتکون من یوسف الوفا و مصر اللقمان  
فلم التنا علی لوح  
البنیانا لروح مکتوبا  
هو الحی بجزدم در امواج است و نور عظیم در ارباب و شکل  
مکرم در این پنج فیا طوبی کم و لمن معکم فبما اعطیکم بکم  
و اگر هم باز نگردد

هو الحی

هو الحی و رفاة انی و در قه صمدی در جلو و سر و در زمین  
طوبایات النور مذکورند فای روحا لمن قرب بها و سمع <sup>تسبیحا</sup>  
و یبلغ الی معرفتها

هو الله حمد خدا را که احبب خود را محفل طهورات قضا فرموده و این  
عبد در این چنین که جمیع بلا یا از سحاب قضا در جراب است بکل  
لسان و بجمیع بیان او را شا کربونه و خوا هم بود زیرا که هر چه منسوب  
محبوبت التمجید بیان طالبان باری ابرجد در این ایام  
اراده ارضی دیگر نموده و تفصیل آن مشوع خواهد شد و احبب  
خدا باید بقدم ابرجد می نمایند و من بعد در امر الله را نسیخ <sup>بسخ</sup> تر وقت  
تر باشند تا افضل بانی در عوالم باقی با این عناد پروان نمایند و جفا  
است محمدی را در این ارض برای بعضی گذاشتیم <sup>ای</sup> و مرسلات

باو می <sup>فرستیم</sup> هو الله  
جمیع احبب را تکبیر و ذکر و بها میرسانیم پس فاین شدند <sup>تسبیحا</sup>

در ایام الهی بشرف قرب و لقا فاین شدند ضعیفا لهم بما فاند  
بنعمة الی ما قدر الله له و نعم فیها نصیب و اگر کسی از حقوق  
الله ارعه نماید نزد اسید محمدی بفرستد چون قدری دیون

موجود بود باو محمول شده باقی هو الباقی  
تم عملوا یا علماء الاحباب بان الشمس اذا غابت لتطیرن <sup>طیور</sup>

اللیل فی الظلمة اذا انتم لا تلتفتوا اليهم ولا تكفون من المضلین  
 خلصوا وجوهكم لله رب العالمین كذلك اخبرناكم بالفضل  
 مراد العالمین

در جمیع الواجع قبل ذکر یافت که وقتی اید و هنگامی شود که طیر مرغی <sup>از</sup> آن  
 همان نماید شیر شتابید بسوی او ای عاشقان جمال سبحانی و ای و  
 حر و ربانی حال انوقت رسیدن و ان نسیم وزید و ان طیر پرید و ان <sup>نشد</sup>  
 و مقصود بر رسیدن باروی آنچه مرقوم شد و چه مذکور آمد باقیال <sup>نشد</sup>  
 فکوشند و اید حال انوقت گذشت و ان بوم از دست رفت و بکران  
 نسیم در این ارض بوزد و ان کل رخ نکشاید و ان باب مفتوح نشود  
 هرگز شنیدید که بلبل باغ الحی جز بگذارد روحانی را <sup>عش</sup>حت جوید و  
 گزید و آنکه هدهد سبای عشق جز در سبای روح و وطن کبر و  
 مایلو به عاشقان جز جمال معشوق منظوری طلبد و شما ای  
 عاشقان بجای خود مشغول شد و هرگز غم دیار معشوق  
 نمودید و هیچ غفلت که امکان از آفر گرفته که شمس در وسط انزال  
 منیر و در روی روشن و جمیع بطیور لیل همراه و هر از گشته و انتم  
 القول بما اغنت عندنا فی العراق فی ارض الخزان و بیاد کل <sup>سکن</sup>  
 فی سطر الافاق بابر طیر البقا فطارت الهمدیه العنا و نجات  
 الروح قد صعدت من بخصن و ارادت تخصن آخری اذا فاکون

یا ملاء العاشقین و یا ملاء الخارین و کذاک نلقی علیکم آیا  
القرآن لعل یقومون عن مرآة العظلة و تكون من الذنوب  
میرزا حسین کافوا المر المتذکرین مؤتی باشی

هو العالی العالی الاعلی مکسوب الخباب بر مکن فنا و اصل بر  
مخزن سلیم و رضا وارد و آنچه مسطور شد منظور کشت و هجر  
مذکور آمد صحیح و درست و لکن محتبان کوی محبوب و محمدان <sup>مقصود</sup> حرم  
از بنا بر و اندازند و از قضا احتراز بخوبی ساز بجز تسلیم مرز و قضا و هجر  
شنیم مشروب رضای دوست را بند و همان ندهند و قضا <sup>بر</sup> بجا  
رضای لامکان تبدیل نمایند در هر لسی از اجواب جبات <sup>شدند</sup> تو  
و مست کشنده را چون شهد روح بخشند <sup>ها</sup> لایحه عه بیایا مانند در کل  
جواب مهملک بیاد دوست مواجند و در یادیه های متلف <sup>شدند</sup> بجان  
چالاک دست از جهان برداشته اند و خرم جانان نموده اند چشم از عالم  
بر بسته اند و بجمال دوست کشوره اند جز محبوب مقصود بی مدار  
و جز مال کمالی بخوبی بپر توکل پرواز نمایند و بجناح تو سلطیران <sup>کنند</sup>  
نزدشان شمشیر خونین از خریخته محبوب تراست و نیز تیر از شیرام  
مقبول کرده زنده دل باید در این ره صد هزاره تا کند در هر نفس صد  
خان شاره دست و قلم را باید بوسید و رقص کنان <sup>کند</sup> اشک تو  
دوست تو و چه سگوست این بیاعت و چه مطلق است این وقت

که روح معنوی سر جان افشانی دارد و شکل و فاعل معنوی فضا نمود  
کردن بر افراختیم و تیغ بیدریغ یا در تمام اشتیاق مشتاقیم و سینه را  
منیر نمودیم و تیر فضا را بجان محتاجیم از نام بزاریم و از هر چه غیر اوست  
در کنار او را اختیار نکنیم و بدفع لغیا رنیز در نام بدعا بلا را طالعیم تا  
دهواهای قدس روح پروا نکنیم و در ساقهای شجر انرا ایشان سنا  
و بمقام مقامات حث منتهی کردیم و از خمرهای خوش وصال بنوشید  
البتة این دولت بیرون از دست ندهیم و این نیست بمینا الوار کف کذا  
و اگر در تاب مستور شویم از جیب رحمت رسا لاریاب سر بر ایم این  
احصا بر ابلاغ ناکند و این سفر را قدم طی نماید عین وجهه را بر وجهه  
شود و بلی این معلوم است که با این همه دشمن داخل و خارج که غلظ  
اختلاف بر افراخته اند و بحال حد در دفع این فقر اگر کسبته اند البتة  
بقانون عقل با بداحترار نمود و از این ارض بلکه از روی زمین فر  
اختیار کرد و لکن بغایت الهی و با سیدات غیب بافتنای چون شمس  
مشرقیم و چون خورشید بر بسند سکون ساکنیم و بر شبا ط صبر عا لبر  
ماهی معنوی از خرابی کشتی چه پروا دارد و روح قدسی از نجاتی تن  
ظاهری چه اندیشه نماید بل تن این را ز نزار است و کشتی انرا سبزه  
نغمه بلبل را بلبل داند و سخن اشعار را شناسد شناسد با ریایم  
قبل را ناظر باشید که بنجام انبیا و صدیه اصضیا چه نازل شد آنچه

روح حقیف شوی و چون نفس از نفس تن برائی در نهایت استقامت  
 اعدا شدت ابتدا طایر دمی نازل شد و این آیه او بد و آن که علیک  
 اعراضهم فاراستطعت فابغی نفقا فی الارض اوسلمنا فی السماء  
 هزار چشم باین خون گردید و صد هزار جان باین ناله از دل برآرد  
 هم چنین دعاوی دیگر می نماید از میکر ملک لکن کفر و الینوک او یسئلوا  
 او یقریبوک و میگویند و میگویند ان الله خیر الماکرین در این دو آیه مبارک  
 که از صبر الهی نازل شد بسیار ملاحظه فرمائید تا بر اسرار جنبیه  
 واقف شوید اگر چشم بصیرت نامس باز بود همین جلوس این عید  
 در ظاهر همه را کافی بود که با همه اعدا و موارد بدل چون شمع روشن  
 و چون شاهد عشق در المنهن ستر و حجاب بر اسوختیم و لکن چه فائد  
 که جمیع عیون محجوب است و هر کوششها مسدود و در واد و غفلت  
 سیر مینمایند و در زبانه ضلالت مشغول میکنند هم بر شیون همانا  
 و اناب روی عجا و تعاون معلوم الخجاب باشد که یکی از علماء کرام  
 بزخرف دنیا است و از جام رحمت نصیبش نه و از کاس عدل  
 و انصاف بهره ایست نه و در لحظه آری بنده را ندیده و در جمعی شمع خند  
 و بیاعنی مواضع نبسته فام ظلم برداشته و بیخون مظلومان تا  
 کشید و بعضی حرفهای بیعت هم بجمعی گفته و در همین روزها  
 هم بتخصی معروف بعضی مقالات از ظنونات بیان نموده

و این شخص این دو روز بطهران رفته با بغتری حکایت و کجائی  
 روایت طایفه در دل دارد از مکر و سوزده پیش حق پیدا و رسوا هیچ  
 روزه همه این مطالب معلوم و واضح است و بنیادها هم <sup>مشهور</sup>  
 و محقق از این سنده کتمان کنند از حضور من لا یعرب عن جمیع <sup>اشیاء</sup>  
 چگونه مستور ماند و ندانستم که آخر بکدام شرح متمسکند  
 حجت مستدل این سنده که مدتی است با کفر مغرلت بسته ام و  
 خلوت گزیده ام در از آشنا و بیگانه بسته ام و تنها داشته ام این  
 حد از چه احداث شد و این بغضا از کجا هوید اگشت و <sup>معلول</sup>  
 که با خبر خبر بزند و کام دل حاصل نمایند اگر چه ایشان <sup>گفتند</sup>  
 این فقه بمخیط فقی متمسک و انشاء الله بنور هدی مهندی <sup>گردد</sup>  
 از ایشان تدارم و عمل در دل نگرفته ام بخدا گراشتم و بعروج <sup>شد</sup>  
 جستم بعد از حصول مقاصد ایشان مثلاً از حجیم مشرب <sup>شوند</sup>  
 و از ناره غضب الهی هر روق زیرا که حاکم مقتدر در میان است و <sup>انظ</sup>  
 البته فیکند را خراب بیدیک مجلس ملاقات نماید و بر امور <sup>معالج</sup>  
 تا بر ایشان مبرهن شود که در آن وقت حکم جاری کند قضا و <sup>بعضی</sup>  
 ظنون ایشان کوتا هست و شرح عنایت الهی بغایت بلند تا زمان <sup>ما</sup>  
 نرسد هیچ نفسی را بر ما قدرتی نیست و چون وقت آمد <sup>بجایان</sup>  
 و طالب نه مقدم باید و نه تاخیر انا لله و انا الیه <sup>وارجعون</sup>

فَلَا خَالَ لَكُمْ وَأَنْ يَخِذَ لَكُمْ مِنَ خَالِدِي نَبِيْرِكُمْ بَعْدَهُ إِلَى آخِرِ النَّبِيِّ  
 عَلَى مِنْ بَرَجٍ صَوْتُهُ تَوْفِيْعٌ مِبَارِكٌ اِيْشَانِ الْهَدْيَةِ  
 حمد خدا را که محررای بافضای فضاحت را طی فرموده اند و ارتقا  
 سموات را بلغت جسته اند و در صبح ایقان از کعبه ای بیان نوشید  
 اند و عبرت ببلندت بیان که اخر مقام کساست فاین کشته اند  
 و لئالی کلام را در صفا مکان به تمام ظاهر فرموده اند کویا بر  
 جوامع کلام و کلمه نامه کماهی کماهی حاصل کرده اند هنیئا لک ثم  
 هنیئا لک ثم هنیئا لک بلی از تقدیر و تدبیر ربانی نظیر و رات فعل  
 در عالم وجود بطبیع و و رولکن تدبیر و تقدیر علت نمیشود تا بجای  
 وارد یا قصی راه یا با کرا بر لطیفه کاه شوید بجمع مقامات عالم  
 قدر که عالم جبر و اختیار از اصصت حرفی از وست اطلع خواهی یافت  
 قواعد و رسوم از نشئونات عالم خلق است و عالم امر از جمیع این  
 حد و دفتر و صبر این باید قدم برداشت و مبلک قدم کن است  
 تا عالم هستی در سماء نیستی برافزایم و معنی کل شیء هالک  
 الا وجهه را ادراک نمائیم و از و لمن ترائی بگذریم و بوطن اصله  
 المحی که انا لله وانا الیه راجعون حاکمی از وست راجع کرد  
 ای حبیب من ساکنان را بعد از ارتقای سموات معانی سه  
 مقام حاصل یعنی شمس مجلی یا این سه رتبه در مرا ای موجودات



اشراق و تجلی میفرماید اگر چه بعضی مراتب تعیین ترا میدانند و حضرت  
 نجمن نام نموده اند اگر تفصیل درم کتابی کفایت نکند و از عهد  
 بنیادین خانی عارف حمیدی و واقف اسرار الهی امام زین العابدین  
 از این مراتب در تحدید عالم ذل بجز فرموده اند و البته بنظر شریفیها  
 رسیده که رتبہ اخر این سه مقام سفر مراد الله از اولی است دنیا  
 مقام و رتبہ وجود فانی و یحیی فانی است کل من الله یورثه و الله  
 خواهد بود و قل کل مرعد الله بر این مطلب شاهد کافی و دلیل  
 فانی خانی عارف روی میگوید هشتاد و نه رتبه و بقای ذات  
 او نسبت گشته و صف او در وصف شوه این مقام البتہ قائد  
 ندارد و رسوم خوبی در بعضی جمیع فعل او <sup>ص</sup> است اگر چه بظاهر  
 بنظر ظالم اید و علم حاجت است اگر چه در صورت مجهول حلوه نماید  
 این مقام احتیاج بیان ندارد ظاهر و هویدا است انشاء الله ان  
 حجریمیا حضرت لایزال مشروب شویم و با شرافات لقا فانی  
 شویم تا هر معانی را از حجاب و نقاب در آید انما یم و السلام  
 سالکان طریق

معبود و واسلان سبیل مقصود مقدس از خود دانند و فانی از  
 تعارفات بر رفوف توحید ساکنند و بر مکن تفرید مستراح و  
 سدره المنتهای عالم عشق و ادراستد اسیر کرده اند و غایه القصد

معارف از شیخ طویلی در الهمود باند و فواکه طیب بقار آل  
جان یافته اند و بجانبان در عرض لامکان خلوت گردید اند  
خلوت مع الحبيب و بیننا سراق من از آسری ابن  
اصحاب ارواح متجدست و انفس مختلف چنانچه عارفانند  
میگوید جان کرکان و سکان از هم جداست ه متوجه آنها  
شیران خداست ه زیرا که از یک کاس مشروبند و از یک  
جام مرزوفند و بر یک بساط خالسند و در یک مقام ساکن  
بجناح عز و قوید پرواز نمایند و در سما و قدس بحر سیر  
میفرمایند در اظهار مراتب بقاصد و بیام محتاج نیستند  
و در برابر مقاصد بخامه و مداد امداد بخوبند بفتح قدس را  
از شمال روج است تمام نمایند و روحیات اشرا را از انفس  
طیب قلب است نشان فرمایند تمسک بحبل حکم الله نور  
السموات و الارض جسته اند و تثبیت بنیل استنای  
الای معنی ارضی و اسمائی نموده اند بعد نشان عین قرین است  
فرایشان عین وصال و لکن چون ظهور معنی بجالم لفظ  
متعلق است و بروز ارواح بظهور جسد مشروط و منوط  
زیرا که هر باطنی را ظاهری ضرور در کار است و هر اولی  
در خوردن هیچکلی علقه بعد از رجوع بمخارج فالخلعت بقا

متبارک الله احسن الخالقین مفتخر شود و جوهر بدیه بعد از  
 رجوع از عالم هویت به تین ختم و گفته رسول الله و خاتم  
 النبیین جلوه نماید تا کلمه جامع بانه هو اول اول والاخر  
 و الظاهر و الباطن در عرصه وجود بطریق وراید لهذا تحتها  
 باطنی که عمرها و فرها در صدر مستور بود باین کلمات تد  
 و تعارفات رسی کشف و هو بدیه نمودیم تا که همسایه بتداند  
 که بود در خانه مالی النساء بعنایت ربانی حرم جمال را  
 طایف شویم و کعبه ذات را از اثر ناد در عرش بقا بشرق لقا  
 فایز شویم هو الله والسلام  
 کاسی آکر در ظاهر تخت در باطن شیرین این وصف کاسی ظاهر  
 است که در باطن ارضیه ظاهر است و لکن تو کاسی رضوان تبارک  
 و عده سده تعددین که بهر مذاقی طبعی از تو ظاهر شکر مصراحتی  
 و لکن در مذاق عاشقان و حظلی در کام مشرکان از برای اهل بو  
 ثمر تجریدی و از برای اهل تجدید اثریوم شدید نعمت حجر فانی  
 و نعمت مقربان سلسبیل رحمتی از برای قلوب طالبان و  
 کاس شری مخصوص افند معرضان عنی الله عما سلف من جمیع  
 الله بکل هو الله شیعی علیم  
 ای بنده خدا نظر حق با تو بود چه که تا او ناظر نباشد احدی ناظر

با و نخواهد بود نظر او سبقت داشته بر عالمیان خیا آنچه در حشر  
داشته و خواهد داشت لازماً ذکر او عباد خود را مقدم بوده  
از ذکر عباد او را و لکن ذکرش را هر کوشی استماع ننماید و هر تلبی  
ادراک نکند از خدا بخواه که از ذکرش ممنوع نشوی و از نجات  
نمانی

عزیز

آیا میسر

هو الله حمد خدا را که برفاقت تقدیرش و اندشدری و از تسلسیل تقدیرش  
مغزوی شما میدی و لکن ارباب اختلاف و ذنب نجات رحمن از همین در شیوه  
و رای شیطان از جهت خردی در بر و محبوب از قبل خبر فرموده که جمیع اشک  
رحمن معروض شوند و در بحر نغمی مستغرق باری ایوم بحر در غلام نامواج  
دیگر آنچه نفسو با عانت فک کبریا و بخطر از بحر بگذرد

هو الله هر قلبی قابل و در عیب حب الهیه نبوده و نخواهد بود و چنانچه هر  
ارضی لایق اثبات و یا حین بدیهه نبوده و نیست مگر فایده اشان که از آن ط  
امامت رحمن و نسبت سنبلائت حکمت و نبیان بوده فتمبارک الرحمن و  
والا احسان و لکن هر که بصورت بشر لایق منظر اکبر نبوا از انسان بین می الله  
محبوب نخواهد بود چه هر نفسی از خلق عرفان عار و ماندار بجهان خدا شده

هو الله

محبوب میفرماید که ایوم احدی بعرفان الله فائز نمیشود مگر با تقاضا از  
انچه در آنها تھا و زمینهاست پس نیکوست حال نفسیکه باین شرف

کبری نامن کردد هو الله وایست مانند

در احیان همو باریا بح امتحان و امتنان باید عاشقان جمال رحمن و کمال  
الطیبان بر بساط ایقان مستقر باشند و آلاء و آیام عزت کوروا حج و عبادت  
در و راست کلام مدحت جمال ذوالجلال بوده و خواهند بود لکن آن در  
معلق است با امتحان دیگر چه که معلوم نیست سبب از اسباب شاید

بوده یا نفس رحمانی هو الله والروح من الله

حمد خدا را که صنم و هم را بقدرت خلیل شکست و حجاب مانع زدن است  
اینست از فضلیکه معادله نمینماید بیان آنچه مستور و مشهور است

هو الله

طوبی از برای و نفوسیکه از حیث و بقا نوشیده اند و از کونین از شام زود شنیده  
قسم با قباب فجر معانی که معادله نمی نماید بعضی از آن نفوس آنچه مستور

و مشهور است

هو الله ابواب رضوان معانی مفتوح و نشایم تقصیر رحمن در همو

و مرود او احبای الهی خود را از این راه روحانی و بحر و مرصداست که شاید

از نجاتش زنده هو الله و باقی مانید

دقای بقا بر سده منقطع در هر صبح و شام با این کلمه احلی منتر است

او مجذوبان در هوای رحمت رحمن طبران نمائید و سرادق انقطاع بر

سالی حج اعظم مرتفع کنید که بر شیخی از هر غنایتش مرده کان بنزدک

۷۴ باقی

باقی داهی

فائز نشوند

و لا ترجع علیک

هو الله کلمه الهی حیران بران است و مثبت روان پس بشنوید که بگویند

حکماش برانا از اهل مدابریقا خدا لله مذکور کردید

هو الله ای صبح اکوان بشنوید ای رب رحمن را که انشطر احزان

مرتفع است که شاید بشنیدن تو اذان اهل ارض توجه نمایند <sup>صغای</sup>

کلمه الله

فائز

کردند

هو الله طوبی از برای نفوسیکه در سبیل دوستان کما بلایا

شامند و از جام نقصا بنوشند لا زال اهل حق از باطل در حین ضرر و آ

ارحم منفضل و ممتاز شده اند خوشا حال تو که با فی محبوب مبتلا <sup>کشته</sup>

مبتلا شده و از کاسیکه بنفش خود را شامید چشیده مل تنگ <sup>من</sup>

که دنیا و آنچه در اوست فانی خواهد شد و آنچه در دین پروردگار تو <sup>مخصوص</sup>

تو مقدر شده باقی و دائم بوده و خواهد بود ذلت در سبیل دوست <sup>ست</sup>

محبوبت عنقریب جزنت بفرج تبدیل شود و از زاویه ظلماتی

بعرصه نورانی وارد شوی قل ای رب انت الذی فی قبضته

قلبتک جبروت الممکنات و فی مین ارادتک ملکوت الممکنات <sup>نمان</sup>

اشهد بطلانی و قلبی و فؤادی بانک اوتیرید ان یخیر الممکنات <sup>شاه</sup>

مرا صعبک لتکون قاندا ما قدر سلطانک و مقدر ابلطک

قیومیتک اذا ما الی اسئلك باسمک الذی منه جرت سفینة امر

على بحر مشيتك ان تضامد عما كنت فيه ويظهر قلبي بعرفانك وتجعلني ابتلاء  
وحنك فانك انت المقدر على ما تشاء وانك انت الغفور الرحيم  
هو الله هجيات اتهام با بدرديد نيکه جدا جان با اهل سرافات و درين  
شوند و جميع نقبارك الله اقدرا لا تدريون كوني سيد

هو الله اگر در حجاب الله ثابت ما في نيا سيع حكمت و بان اطلب و لسانت  
شوم و على كلمات الخي اگاه شو و چه كه حبش مطهر قلوب طاهر و  
صافه بون و مؤاخذ بود تجليات خف هجيات قلب مستور و محجوب با لسان

پان كن تا انوار تجليش بر طور صدر پر تو امكن  
هو الله حمد خدا را که از گوش حشيش انشا مي دي و از نيم غنايش از حشيش  
غفلت سر بر آستين بر عهد نما که اير لطيفه حناي را مظاهر شيطان  
سرت نمايند چه که هر چه لؤلؤ گران بجا را دندان در صند و نگار و آن  
رحمن را قاطعان سبل در يکين از خدا بخواه که امانت حشيش و خيزش قلب  
از دست شان ان ايام محفوظ ماند

هو الله در اين ظهور اظهر ابرع اضع جميع عبدا لله را از قتل و فساد  
و ظلم و عباد منع نموديم و جميع بحکمت و بيان فامور شده اند مع ذلك  
بعضی از حدود الخي تجاوز نمود حصن او امر و نواهي با بطين متحمين  
نفسا في بيالونند و فعليك جاهل سبب شد که جميع فساد را عا ملين  
ان اين مظلوم را جمع نموده اند و بعد نفوس مطمئن را اضطراب خيالي انما

منوده که المیز از نجات رتبا را باب محرومانند اندیکر مکشایم امری از نظر  
رحمن بود و مرهه کار احویات جدیدی غایت فرمایند باری تا او را از خود در پائین  
سبب خسران دنیا را خردی بوده و نخواهد بود

هو الله مر بین و مقوهین با از کاس یقین رتبا العالمین نصیبه نبوه و نحو  
بود پس خوشحال آن نفوسیکه با یقین تمام در سبیل رحمن مالک شوند و  
از کل منفی الامکان چشم بردارند نظر برای منظر اکبر خلق شده و طلب رتبا  
کوشش و آن نفس رحمن پس سعی باید تا کمالی بجز این فاش نشود و نظر منظرش  
ناظر

هو الله ذکر انام سدا که در لوح سدا شده حق جمیع را بقدر عظیمه در  
الواجب بوجه منبجه اخبار فرموده که شاید باس و رحیم مدد آن مضطرب  
نشوند و از سبیل رحمن ممنوع نگردند مع ذلك بعضی را اسرار نهی و ایراج  
افتدائیه با صلها و بید را جمع شده اند و از شرط احدیه معروض مکران نفوسیکه  
که بنظر رحمن ناظرند و از کوشش اطمینان شایب و الروح ملک

هو الله ای بند خدا این بند خدا میگوید که چندین سنه میکند که در  
صبر و شام آن بیلبای لایحه مبتلا بود ما تا آنکه از رضای ربانی بمقتضی  
سناکم که با دی احوال از وصول بنیلم ممنوع شده و از جل فاصدین از رود  
بمقره مقطوع مانده قسم با قیاب جهات شایب که الیور از نظم منتسب  
در خلف سحاب تجویر ما ند که از ان راه چینی بود که جان در د



دوست افکار شود از تری برینو اعلا تابد و لکن هنوز بان تا تر نشدیم  
 که اگر کجا اشران بیان را بگو آنکه بجای عا کف شوند نه سحر ساجد و یا بی حال آنکه  
 از اهل ارض عبده اعنا م اندر جانی در بعضی از کتب مطور است که  
 نصف اهل ارض ما کف اصنامند و نصف دیگر از ملل مختلفه <sup>الله</sup>  
 از ما سوا منقطع شده بطلعت انا فلان فاش و مفتخر شوی  
 هو الله لان الحاظ الله بعباده مشغول متوجه و اگر اقل من ان نظر عنایت  
 ان ارض ومن علیها برود البته کل بعد م راجع شود و لکن الیوم محبوب  
 انکلهای الهی با خلاق روحانی در مابین بها دظا هر شوندا هر نفسی در <sup>الرحمن</sup>  
 اهل آوان است تمام نمایند مدعیان محبت را برهان لازم هر چه بلسان  
 اید مقبول است و محرم نیست الیوم فضل مقدّم بر قول است پس محمد <sup>ص</sup>  
 تا از کل جوارح اعمال حسنه بظهور یابد اگر نفسی دعوی نماید که از اهل  
 رضوان ربانی است انقول حجج داد عا ثاب شود بلکه صاحبان هوش  
 شامه است تمام نمایند اگر استنشاان رایحین نمودند مقبول <sup>شود</sup>  
 شد و الا مردود ای براد من صبر بر قلم اعلی الظنین ذباب دغی ظاهر  
 و تبار

هو الله ای دوستان در این ربیع رحمان که سده اراده الهیه با تمام  
 معارف بدیعه ترین شده سعی نماید که خوا که جنبه را بدست خود  
 چیده و ناول نماید چه که در غیر فضل بدست نیاید و اگر همت

شود البته بطرا و نادل نشو اهد بود

هو الله ای طایران هوای زمین بکلمات مسطوره از جمال حدیثه محبوب بماند  
چرا که الحرف معارف الحقیقه و حکم بالغیر بانیه که الیوم نام بان معاصر بجمع از نقطه  
ظاهر و باوجه و از نقطه از اثر کلید من بود آمدن لذلایق نکر نام شیخ  
مسطور شده مقرر شوند و در بجزم اگر میجو بمانند جمد نماید که نشاید باعانت

دبانی بجز معانی فائز شوند

بنام خداوند یکتا انشاء الله لا زال بذكر الله مشغول باشید و اندوختن  
فارغ و حو جل که با نه هرگز عباد خود را از ذکر و اوقات فراموش فرموده و شیخ  
فرمود و ذکر و رحمت و عنایت و رحمتش لا زال سبقت داشته و خواهد داشت  
اوست ناگزیر مذکور و ذکر است چه که قبل از ظهور عباد در عالم ملک جمیع را ذکر  
فرموده و ذکر او عباد را علت ذکر عباد است و در او مذکور است چه که کل این  
بذكر شای و ناطق و خانی جمیع حق را میطلبند اگر چه از او میجوید هر وصفی  
که از ایشان هر و اصف ظاهر میشود عبده خود را جمع با ست اگر چه از شیخ  
و اوصاف موصوف را نشناختن خوشایمال نفعی که بشناسد و ذکر شود  
والروح علیک

هو الله ای ائمه که ذکر ت بین بدی مذکور انشاء الله از حق اطهر و رکب  
از کلام رب العالمین بنوشی اگر چه فتنه ایام شدیده اگر شی از بیه را  
مخبره نموده و یکی انا که بنا بر الله مشتعل شده اند و بختش فائز گشته اند از

فتنه ایام بحیو بکر دینا بکه هر چه فتنه شدید تر شود ما را حبستان بیشتر بخندان  
ابدایشانند نفوسیکله اهل عالم علی بوجودشان شکر دنیا مید و بعداً آنگاه مشتاق  
بپرتو محمد نما که یوسف حب الهی را ذایب افتنان نیاید والروح ملک

هو الله

نامرات بین بدی حاضر و لکن فلامردان ایام در جواب مستحیر است چه که معلوم  
نیست در ایام افتنان که از زمین اراده رحمان و زنده کرام نفس را با علی علیه السلام  
داده و کرا با سفل ساظین راجع هوده اگر چه احوال کل عند الله مشهور و مذکور است  
و لکن چون خود را ستار نامید اندک است فرموده و میفرماید باری در این ایام از  
نفس قدر من احدیه نان و زنده بودی انشاء الله بغایت الحسیه این نعمت با نسیه که در نفس  
خود همیشه باقی بود اندست ندهی و لکن از ان شیطانی قدر من ناظر باشی دنیا نیکو از این  
مکده فانی از جمال احدیه غفلت نما و محروم نکر دی والروح ملک  
هو الله ان با بقیه ال المبلغ نامرات رسید و بالذات مسموع امد حذر خدا را که  
بطراز حبست الهی مزین شدی و بنجبت الهی باقی مرز و کشتی دلست مستحیر  
محبوب شده و صدمت خط هر انوار مقصود و لکن از خدا مطلب که لنا الحییه  
از دست سارقان و مظاهر مشیطان محفوظ ماند چه که بکل حیل ملاحظه  
شده اند خان بلباب امین مشهور و فاسق بلباس زهد ظاهر انشاء الله  
باید بغایت الهی برصراط امر مستقیم باشی و با حال حسنه ممد و محامل والروح ملک

باسم پروردگار عالمان

نامه ان ائمه رسیده و چینی که از حوان وارده نجات الهیه مقطوع قلب  
 از حرکت ممنوع مع تلك حياة بان ائمه جواب مرقوم میگرد علی ما اراد  
 بر ربی اگر چه معلوم نیست که ارباب اختیار که را برضوان انداخته و که را بسیرا  
 مفرداده چه که مشاهده میشود که اکثری از قاصدان همین زمین از نجات تسلط  
 منقلب گشته اند و از فیض کتاب سبحان عز و مجد ماندند و لیکن از خیر امیلم که ان  
 ورقه و سایر اما و الله را از شرش طمان و خوبی و حفظ نماید و الروح علیک  
 بنا خداوند یکتا

ای کزین حق و ندید مطهر بغبار افتراء مفرین الوده شده و سراج افان از هیبت  
 ارباب نفاق از نور وضیاء ممنوع گشته هی حسرت برای نفوسیکه خاکها اصفا  
 رعابد و هام اگر چه نونی و لیکن در راه بر خیز و صم و هم را بقوه خلیل جتک و حجاب  
 مانع را بقدرت جلیل شوق نما و کوش معاینه از دید غلام الهی بگری و نوشتن و ارجح  
 عالم حثیم بپوشن حرکت حثیم برای مشاهده جهان محبوب خلق شده و قلب برای  
 معرفتش موجب گشته و اگر با این شرافت گیری فائز نشوئی بی ثمرند چون  
 مشکا هی سراج لایمین

هو الله نقطه بندتیه بعد از سپردن عوالم ملکیه بطراز حتمیه ظاهر شد و از تن  
 ان اسکال مختلف ظاهر و شکل اعظم منتهی و از اشکال متغایر که از اذواج  
 نقطه فردیه احداث شده اینجکه متعلق بکبر بود در سبوت خود ساکن پس محمد نما  
 تا کوزستون را از نظر برتیه را با باد الهی بیرون آوری انبیت و صیبت این  
 عبد مسجون از عبد را  
 والروح ملک

هو الله ای ائمه الله ذکر در این سبب مذکور شد لذا بزرگتر تمام امر فائز نشدی  
 و صیبت علام الهی را بشنو قلب را از ماسوی الله فارغ نما تا بتجلیات انوار محبوب  
 منیر شود بر کلام است که باجلان پسندیدم و احوال حسنه و افعال طیبیه ظاهر

شوند و آن نفوسیکه خود را بر جن نسبت دهند و با اعمال شیطان و املندند  
 حق از این نفوس منزه و مقدس بوده و نخواهد بود انشاء الله عزوجل  
 الی محفوظ باسند و در سایر جهت منسبطه اش مسترسلج و التوسیع علیک

هو الله

او صغیر است و هر بر قلم اعلی با و از ما سوی الله بگذرد بیادش خرم باش و دیگر  
 مسرور قسم بحال قدر که اگر ناس در جمیع سموات و ارض سیر نمایند و تفحص کنند  
 ابد فرج و سرور نخواهند یافت الا در جنبش این جبهه نما که با کمال جلالش ما بین  
 اما الله مزین کردی والروح علیک  
 او محمد عاشق جمال دوست قرارش بود و در ذکرش اضطراب نماید و خود شنیدناشعله  
 در بیان افکندش تا آنکه جمیع حجابات و سلبات را از جمیع ذوات محترق و معدوم سازد  
 محمد جان از لطف ستر و سکون بیرون خرام که جمیع جهانان را از حرکت محتر شده  
 به بیان آیند یعنی جمیع حوزات مستوره در قیامی سندی و جوهری است  
 افروز محبت از غر و ستر و سکون بیحجاب و نقاب بگذرد تا ارباب ناطق شوند  
 او محمد قسم با بزم اعظم که قدری ظاهر شده که اگر اناری رجای جمیع ممکنات  
 به این اعطایش بلند شود جمیع با کف مشرق و نصیبا از سبب او فضل و  
 کبریا راجع شوند پس کف منیر را از جهای برتر با نذ خالق برتر بر و ناز  
 و کراهان وادی نفس و هوای را برضوان قدس امی و رف و سرور اعلا  
 نما و از فقدان ثناتین و اعراض مغربین محزون مباشی که بدعا خلق  
 مبعوث شوند که قدر نقطاع بر کل من فی الارضین و السموات گذارند و  
 استین تقدس بر کل ملاحق و طایقی من السماء و الطین بر افشانند و بی مری  
 بقدم دوست جستاند در سینه ستمین و اعظم فنا که چند قدر از با جنت  
 اشارات که در ظهور قائم از دوسای قوم دوست بود و تسبیح بودند و چون

ظهور نیز اقتدا منع ارفع ابھی از افق بحر احوال مشرق و ظاهر گشت خلقی  
 مبعوث شدند که جمیع ان اشارات مشهوره را از صد و بیست و پنج نمودند و در  
 برصراط اخر مستقیم سلطان رفار و تسلیم و شکین گذارند و لایح <sup>تجارت</sup>  
 محبوب نشند و بهای <sup>بسی</sup> منعی و ممنوع نکشند که آنک خلق الخاق تسلط  
 امر و اکثر <sup>التا من</sup> هم لا یعرفون به بلکه دستاخی از کل شیء منقطع شدند که  
 ذکر نام که فیض کتاب بود بصیرت ام من خبر تلویح بان هم ممنوع شده دست  
 مرفوع و مقام محمودین بدی سلطان مقصود وارد شدند و حال <sup>تعمات</sup>  
 میدهند که بنی سر و جمر که بنی زا و اول لا اول نوه و الی اخر <sup>لا اخر</sup> خواهد  
 امد حال مشاهده فرما که چه قدر بی ظاهر شد و بصیر را از هیچ این  
 کلمات برداشت و بمنظر <sup>کر</sup> که لا اله الا هو <sup>مفید</sup> با ربی بکل حسد چه <sup>مستور</sup>  
 طاشغه شمس بفرید و بخریدیا کوره شود و از فیض خود ممنوع نگردد و بهیچ <sup>تعمات</sup>  
 انسان رخ قدر مشحون و پر نشوند فل ما مله السیاه بعد اشرق فی وسط الزوال  
 لربیع مئی شیدا و لو یکون اعظم فی الا نظار و اهل سما خلق بالاجراد  
 ای جواد

سلطان ایجاد میفرماید سیف لسان را از خلاف بیان بصبیح رحمن برآورد  
 و بصتی تبلیغ این امر نماید که جمیع افرینش را بحال اعراض نماید چه که این اجباب  
 در حین تکالیف روح القدس نماید فرماید ای جواد صبح میرا از فیض رحمت  
 نفس کشد و الصبح اذا قفس مرتة اخر ق ظاهر گشته انشا الله جمیل  
 بلوغ مبدول فرماید که صابا ظلمت انفس ظلمتک و هی کل شیطان <sup>تعمات</sup>  
 انفس مشرک این صبح نورانی را از عین ناس مستور دانند ای جواد دنیا  
 چند را ثواب غنائم ظاهر شده اند باین در کل وقت پناه بخیرا بر دیگر از خج  
 و مکر این خار عین که برت عالمین مکر نموده اند محفوظ مانیم ای جواد لیلو

اگر کل من فی السموات و الارض دعوی بودیت نماید و با بابت اولین  
 و آخرین تعنی نماید من دون ذکر اسم ربک الا علی و فی کل الا حق <sup>عنه</sup>  
 اسم الا باقی سرود بوده و خواهد بود چه که خلق کلمات بمثل خلق <sup>است</sup>  
 شده و خواهد شد و هم چنانکه از خلق انفس و مقصور عرفان نفس <sup>الله</sup>  
 بود و از خلق کلمات هم از زبان که جاری شود مقصود مذکور <sup>محل</sup>  
 بود و اگر بن رتبه ان کلمات مقصود نشود مثل کلمات اهل سوختن <sup>محل</sup>  
 بود و بعد خدا نشانی از حج و اگر چه از نغزات با حسن الشان ظاهر شود <sup>محل</sup>  
 مبتدا که فرماید که اگر از زجاج لطیف و یا بلور مذبح مصنوع <sup>مقصود</sup>  
 استوای سراج است بزا و اگر با دقیقام فایز خورشید <sup>مقصود</sup>  
 و معطل لاشین و لایقندیس مقصود از مشکی کلمات استعمال <sup>مقصود</sup>  
 ذکر در البطل بوده و من دون ان و سانس شیطانی است اگر چه <sup>مقصود</sup>  
 ان کلمات بقصر ملکوت اسما و صفات مشاهده شود <sup>مقصود</sup>  
 ای جواد مقصود از اشجار هیاکل انسانی اثمار معرفتم بوده و اگر  
 شجره یا بر فضل مرتفع نشود حکم شجره با بسبب استانی دارد که  
 لایق قطع و احتراف بوده و خواهد بود ای کاش که برای تربیت <sup>مقصود</sup>  
 محبوب مشتعل میشد و شاید که بحمل ظنی مشرکین برده شود  
 بما اکتسبت ایداه من قبل فنخود با الله من ذلك ای جواد محبوب  
 میفرماید که ظهورم بی اجا و فیام ما بر اعلی در ایا می که کل  
 رحل متر نزل بود و جمیع اداری از سطوح قیام سر نفس <sup>مقصود</sup>  
 و اعظم از حج اولین و آخرین لو کون الناس من المنصفین  
 دلیلی بر نفسم جز نام نبوده و نخواهد و مقصود از ابیات اثبات امر <sup>مقصود</sup>  
 نام که مستحب بوده اند بوده و الا اشارت برین خبر صافی من کل <sup>مقصود</sup>

شناسند و بدو او ناظرند ای جواد تا الله ظهوری بین هوکاه العظم عن  
 خلق السموات و الارض و عن کل مکان و ما یکون و لکن الضار فی سکر السنه  
 میتون در این ایام اطفال حرم بابائی تکلم مینمایند که ائمه و مقربین <sup>عزیز</sup>  
 و مختبر ما نداند **ولیس ذلك** علی الله بعضین  
 ان با ما فرماید مال فانی قناعت مکن و بجان عاریتی سرور ما این حد  
 کن تا بمملکت باقی درائی و بجا بان ندان و هم درائی فائز کردی قسم بخدا که  
 البورج رضایم سرور و است و جز سلطان فامر مرهم خود و دره معدوم  
 پناه بخدا برده در هر شان مرا تا مر الله شده که بلکه هیا کل علی بن اثنا  
 بسببین فنی و اعراض راجع نشوند و نفوس معدودی از اب و کل نفس و  
 هوی خارج شده بمواقع قدس دل که مقرر ظهور سلطان همثال رحل  
 بر و مملکت لایزال است در ایست و هذا طهو الحق و ما بعد الحق الا الصلا  
 البین هو الذي تغش حین سیده مقصود و جز ابلاغ امر الله نبوده و نسبت با  
 شما ندید باید که جان این چند در هر ضلوف بوده و خواهد بود وانی و را  
 حفظ نموده ام و هرگز با اعتداء در امر الله مداخله نکرده دنیا فانیست  
 او را باقی نه مثل و مثل ظل است یا هیچ ظل را پا بدارد دیده اند <sup>الله</sup>  
 المجهير العبر بالقدیر من غریب کل تر اسباجع خواهیم شد پس باید  
 توهمات دیابرا از نغمات رب الارباب فرقی گذاریم و هر نفسی دل بنیدیم  
 باز تقلید و وه با المزم خارج شوم چه که مقصود از ظهور رسان این بود  
 و خواهد بود و الا ما الفرق بینکم و بین ام الصل فبینوا امیله المؤمنین  
 ما نزل <sup>عزیز</sup>

خارجیم و صاد بنفحات عز رحمت ربانی سرور بوده بدانند که کم از رعایای  
 مخصوصه از رضا حق عزش احدیه بران رسولان و ادوی عز معدیه نبوده و



خواهر بود و لکن او در میان خدا الیوم سکون و استقرار معنی و اولی  
و اضطرار در سبیل بخار محبو بجهت که اگر بصیر لطیف ملاحظه شود  
تا الله الحق آن فردوس الاعظم بشکر و تقسیم آن ما قدری ما شوقا القاه  
تک الکلی الاعلی الذی لیس فی آخره و بقصه الاولی اذا فرغ من حضور  
هیاکل الخمره من هولاء الاستقیاء بین الارض و السماء المستحکم فترت  
اعظم و آنچه در او خلق شدن از جواهر افند و حوریات و سنان چار و پنج کار  
و هم چنین از لطایف صنایع قدر الحسیمه و جواهر عز خلق و ناسخه جمیع  
الیوم در حرکتند و از شوق بمال مختار بقرار زمین نیز آید که در چشم میجو و دست  
و در باج ذکر مصمت اختیار نمایند و در کل حین افکار بدین ماب  
مستقرن و مناید ذکر القادار بدیهه جمیع بفضله الله و منتهی عز الله  
و محبت چون نار حرکت آیند و مشتعل گردند از حرارت ایزد و هیما  
مقدسه اهل عالم بنار سدره عرش حسیه محترق و مصمت الکر و ندان آثار  
نا و الله بر کل ماسواه ظاهر و هویدا کردد الیوم کاس و مانیها و الکر  
اخذها کل در حکم واحد ملحوظ و بین بدی العرش مشهود و لکن سیف  
فضلیه که بتمیز کلمه الله ظاهر شده در کل شیء بما هویت خیر معنی  
و عنقریب است که افند های قدر سینه از نکان میجو به چون ظهور  
نار سدره الله فویان زیند و در عالم ظهور مشهود کردند فطرتی لم  
بما فاز زمان لدن بارئتم و قدرتم من رحمة الله العزیز المنیر زبان را  
از بیان و تبیان ممنوع ندر آید و در کل حین بتبلیغ امر جان و بد منزل  
دارید و السلام علی من بلخ امر مولا و ما منعه ثباته الاعدا و اعظم  
لا صرتم و دیگر آنکه در جمیع اوقات مرافق امر الله بود و در هر حال  
حکمت لای از دست مدهید که مباد صرتی واقع شود و تکبیر مقدس از شیء

تجدید بر عباد الله واجب و اجزای آن و اجزای آن و کور مرسل الله العتقا  
نمائید فطوی للمتبلین

ای دوست من حزن بقسمی از عیبه مظلوم را اعاطه نموده که ذکر اولیا  
میکند از دنیا محل افتتان را امتحان بوده و خواهد بود اگر کاستن جز زهر قاتل  
احدی نبوشیده و از جامش حزن نه مهلك نفس و بچشید لا زال بلا یای  
از مضیب مردان حق بوده و خواهد بود و دنیا یای او تمت فصدان  
او خواهد بود زینهار بچشش حزن نشوی و از ذکر رحمن در این ایام تقابل  
نمانی در جمیع امور بحق توکل نما و از زویش دل بکسر و در این آیه شکر  
سکون ایجاد در اعاطه نمودن ملکوت سدا و حبش غفلت مکن و چون  
باشرفات حق سلطان الهما و صفات مشرق باش تا انوار جمال حق از تو  
در بین عباد ظاهر شود و که هست در استقامت بر امر محکم بنده از کل ماسو  
ازاد و فارغ باش دنیا را و فانیت و غفرتیا بجز بر رض مشهور در قعران مستور  
ایند و الروح علیک وضع ان دوست از قرب بقا سبب هبوط ارباب  
اختلاف بوده و بعد از تفصیل گیری و سکون ان انشاء الله تعالی وقت  
اظهار هوق میلود

چون جمیع ممکنات را بحرف حی زنده نمودیم و از جمله حرف تورا که از انبیا  
و اولی بود و خواهی بود ان برای تبلیغ امر بلك الخیار باری بکمال جلال  
جسم از ملکوت بهوات و ارض و با خلق بنیما امر الاضداد پوشیده تا  
بعایت خاصه فخر شده قدم مسبق در رسیدن تبلیغ امر حضرت  
منان گذاری او حرف حی سعی تبلیغ باید از ان حیوة تو جمیع ممکنات  
حیات بدیع جدید فخر میشوند و از ماء حیوان عرفان زنده کردند  
هر امی را سعی باید و هر حرفی را معنی نمایند که سنا از حرفی

واسماهی بنی مثنی محسوب کردی چه که التیور از استیکونه اسماء الایضه و لا  
 یحصی مشهور است قیس او حرفی از شرط و هم بگذرد با صحبت ایشان و  
 ریفضا و لامکان که مقام عرش حمر است فایز کردی و در کتب حدیثی است  
 اسرار اودست مدد و در مسالک تبلیغ بکلمات حجه رسالت مشهوره شاید  
 بهیامر لطاف خزانه متناهی و ظهورات مواهب قدس حضرت رحمانی  
 از او راه کان را بجز مکر بائی و مقرر قدس سلطانی سناکن کردی و فکشان  
 کلال حرف از امعین قدس حیوان کشائی و اگر فیض الیوم را فیض رضا و دوست  
 بود سلوک نینما بدالبت بندش بر وجه در اوج است و فنانی شریقا اولیاد  
 احب که تکرار آلهما که من جواهر الاسرار الحکماء الاستار و ایضه انک  
 عن رفا الغضاله لفقیر علی امر ربک و تشر التا من هذا الرضوان الذی یمن علیهم  
 اقمین احدین الایضه و الروح و التکبیر و الهما و العز و العظمة و الذکر  
 و الرفعه و العز و النعمه و السوکه و الذکر و التثنا علیک باحر حق الحق  
 من یومئذ الی یوم الدقا قوم علی امر خزی بحالی الا اولی و اذ اعزرت علینا  
 ملاء البیان من هواء المعرضین فتم بحال حق که حرفی از ان است  
 منزله و کلمات مقدسه منبع مشک رحمانی و خزینه غنیه قدس سلطانی  
 صمدانی است و بعضی نقیضات و منتشر و متضوع است که حرفی از ان  
 از مشرق لامکان بیحجاب ظاهر شود اهل امکان و اکوان از ان را خیر  
 روحانی سرمست شده بمواقع قدس است شتابند فکر انگه جمیع را  
 زکام غل و سد بعضا منع نماید و محرم و مسازد که تکرار خاطر فضل ربک کل  
 سنی زانت من الغارین و الحمد لله رب العالمین  
 هو الخزون فی حرفی ای مرتبه مظلومیت اسم اولم را از لوح امکان  
 محو نموده و از بحاب قضا اقطار بدلی فی کل حین بر این مجال امین بار بک

اخراج از وطن سبب عز محبوب نبوده و دوری از دایم ملتی جز رضای مقصود  
 نه در موارد تضاد ای الهی چون شمع روشن و منیر بودم و در مواقع بلا ای  
 ربانی چون جبل ثابت در فتنه و رات فضلیت ابرار ندیدم و در اخذ اعدای  
 سلطان احدیه شعله فروزنده شهنشوات غلامت سبب حسد اعلام شد و  
 بروزات حکمت ملت فل اول الغصنا هیچ شای در مقدمه امن نیاسود  
 و هیچ سببی بر احوال سر از فرانش بر نداشتیم <sup>متم</sup> بهمان حق که حسین بر مظلوم  
 کریمت و ظلیل اندر دم خود را بنا را فکند اگر درست مشاهده <sup>متم</sup>  
 عیور عظیمت خلف سراق عصمت کریمت است و انفس عزت ستر <sup>متم</sup>  
 رفت نالان و لشکر بدلت که صدق منبع ای سر نیز از ارض <sup>بعد</sup>  
 از استلای <sup>بعد</sup> بصره بجز آن عرب با مر ظالم بچشم وارد شدیم و از غل اعدا <sup>بعد</sup>  
 اجتامبلا گشتم و بعد از آن علم ما و روحی تا آنکه از نیت و آنچه در او  
 بود و از زبان و آنچه متعلق با او گذرشته فریاد <sup>بعد</sup> هجرت اختیار نمودیم  
 و بر بصره اهای تسلیم نهادیم و بستی سفر نمودیم که جمیع در غریب <sup>بعد</sup>  
 و جمیع اشیا بر کوه خون دل بیاریدند با طیور صحرا موافق <sup>بعد</sup>  
 ما و جوش عراجم الشکر گشتم و چون برق روحانی از دنیا و فانی <sup>بعد</sup>  
 گدشتم و دسته و اقل از ما سوی الله احمر از حبتم و از غیر او چشم برداشتم  
 که شاید نار بغضا ساکن شود و حرارت حسد بفرود او مر بر اسرار  
 الهی را اظهار نشاید و در موزات ربانی اجمار محبوب <sup>بعد</sup>  
 از اسرار کفوز مستوره در نفس مقصود است لا غیر <sup>بعد</sup>  
 و لا یجمله الا بحار و لا الامواج و لا الاقمار و لا ماکان و لا ما یکون <sup>بعد</sup>

این مدت مهاجرت احدی از اخوان و غیر استفسارها از این امر بود  
بلکه خیال ادراک هم نداشتند مع آنکه اعظم بوده این امر از خلق هم آ  
و ارض فو الله نفسی فی سفری لیكون خیر امر عبادة الثقلین با اینکه  
با اینکه ابن هجرت صحیحی بود اعظم و برهانی بود ام و اقوم بلو صاحب بصر  
باید تا مبنظر اکبر ملاحظه نماید و بی بصر از حسن جمال خود محروم است  
تا چه رسد بحال مدرس معنوی ظل از مظل چه ادراک نماید و مشتکی کل  
از لطیف دل چه فهم کند نا آنکه فضای الهی بعضی از عباد روحانیا را بفر  
غلام کفغانی انداخت با دستم مکانی باز همه جا و همه کرد و صفت  
افتادند و در کف جلی نشانی از این بی نشان یافتند و آنست که  
کتابه الی صراط مستقیم قدم باقیات صفت حمدانی که از  
و اردین ابن محبوب رسکین مصوت و منحیر شد بجهتیکه از ذکر آن  
قلم عاجز و قفا صراست شاید که قلم حدیدی از خلف عالم قدر بیرون  
خرامد و خرق استار نماید و جمیع اسرار را بصدق زمین و خویشتن  
اظهار نماید و باید ایستانی بنیان ابد و نشانی رحمان را از صدق جنت  
بیرون آورد و لکن هذا علی الله بقرین ما ری ختم اسرار را بدیختار کشود  
ولکن لا یعقل الا العالمون بل المقطعون نا آنکه نیز آفاق بقران روح  
شد نفس چند مشاهده شد بیرون و پیر مرد بلکه مشهود و سرده حشر  
ان اسرار الله مذکور نبود و قلبی مشهود نم لهذا این بنده فانی در سراج  
امر الله و ارتفاع او بستی قیام نموده که کویا قیامت بجهت با نام شد چنان  
ارتفاع این امر در شهری ظاهر و در هر بلدی مشهود با ارتفاعیکه جمیع

ملوک بمدار و سلوک عمل نمودند ای مریم قیام بر عهد در مقابل اعدا جمیع  
 فرق و قبایل سبب زنا و حد اعدا شد چنانکه در کران ممکن و متصوفا  
 کتلت قدر من لادن غریز قدر ای مریم قلم قدر میفرماید که از اعظم امور  
 نظیهر قلب است از کل ما سوو الله پس قلب را از غیر دوست مقدر  
 کن تا قابل جاسا اخن شوو ای مریم از تقیید تقلید بقضای خوشترید  
 وارد شود دل را از دنیا و آنچه در دست بردار تا بسططان دین فایز شوو  
 و از عمر رحمانی محروم نگردی و بقوه انقطاع حجاب و هم را خرد کن و در  
 ممکن نفس یقین در ای ای مریم یک شجر را صد هزار ورق و صد  
 هزار ثمر مشهود و لکن چون جمیع این اوراق و ثمار بجز کتی از اوراق <sup>خارج</sup>  
 و شتا معدوم و مفقود شوند پس نظر را از اصل شجره بانبیه و  
 غصن سدره عز و حدانیه منصرف تماملا حفظ در بجز نما که  
 در محل خود بسططان و قار و سکون مساکن و مستی است و لکن  
 از هبوب نسیم اراده محبوب بنزوال امثال و اشکال <sup>لا یحیی برقیه</sup>  
 بجز ظاهر و جمیع این مواجع مغایر و مخالف مشاهده میشوند و حال  
 جمیع ناس با مواجع مشغول و از اقتدار بجز الطیار که از حرکت و ایات  
 مختار ظاهر محبوب گشته اند ای مریم بانقر رحمان مواجع شوو و از  
 عیالست و چنانست شیطان در حفظ عصمت منان مقرر  
 که شاید بد الطاف الهی تو را از مسالك نفسانی بقضای عز  
 انسانی کشاند ای مریم از اضلال فانی شمس عز تا قیام راجع  
 شوو وجود جمیع اضلال بوجود شمس باقی و مانشرک بقسمیه

اگر درانی اخذ غایت فرماید جمیع نجهه عدم راجع شوند نه حسرت  
 و ندامت که نفسی و ظاهری فانی مشغول شود و از مطالع قدسی با  
 ممنوع ماند او مرتبه قدر این آیات را دانسته که عنقریب غلام <sup>بیت</sup>  
 در سراق مکانی نه بدنی و در جمیع اشیا انا حزن ملاحظه نماید  
 فسوف تفتتح انامل الحسره بین اصابعکم و ان یخبروا الغلام و یسوسوا  
 اقطار السموات و الارض كذلك ینزل الامم من ملکوت خزائن بل ینزل کلمات  
 وجود را انصرت غلام در دهان بدنی و در تمام اسماء فاضله و میباید تقصیر  
 نماید و فانی بقای غلام نشود باری امر و بقای منتهی شد که بر عبد اله  
 خروج از مابین یا جوج نموده متفرد از کل ماسوا جز فصولی که ابتدا باید  
 با عباد باشد حق خدمت حرم راه را هم نمیرد تا بعد از جدا چه خواهد <sup>غلام</sup>  
 حرکت مینماید در حالتیکه معین قطرات و موع مراست و معنا <sup>حقی</sup>  
 نغزات قلب و انیسیم قلم و مولدیم جالم و خدمت تو کلم و خزینة اعماد  
 كذلك القینا علیک من اسرار الامم لکن من مر الخازنین ای مرتبه  
 جمیع مایه عالم و افعال جاریه ان از چشم غلام است که همیشه تمام <sup>ظاهر</sup>  
 شده و بمظلومیت خود گریسته بابتی این جان و سر را فی انزل الامم  
 در راه دوست داریم و هر چه واقع شود بان راضی و شاکریم <sup>و</sup>  
 این سر پرستان بود و وقتی در دست شمر وقتی در زانم <sup>آید</sup>  
 و وقتی در هوام معلق او میخندند كذلك فعلوا بنا المشکون بار

ای میر لویح را بناله بدیعه و کبر و بیجه نام خدا ایم و نزد تو ارسال داشتیم  
 فاندیه و بوضه فمائی و در خزین با جمال قدر شریک ما سنی و دیگر آنکه چون  
 جناب بایا در سنه اولیه در حضور بودند و بر بعضی از امور مطلعید  
 اختتام الله روح القدس صدق و یقین بلسان او نطق مینماید <sup>تقدیر</sup>  
 از قضیه عالم میشوید و هر نفسیکه خرجت الهی با از کاس مقدس  
 ربانی نوشیده جمیع را ذکر نموده متذکر دارید و بگوئید هینما لکم  
 بما شرتیم عن کاس الی ما فاز به احد من العالمین و لکن این سخن بایه  
 و باده خندانسته را هرگز مزوق شد باید در خرنیزه دل مستور نماید  
 تا اختیار مطلع نشوند <sup>هینما الشارین</sup>  
 هو ای حبيب کتاب تو تعلقاء عرش بلاوت شد و از اخرا<sup>ن</sup> نیک  
 او جمال قدر خزین وارد و لکن لا تياس من روح ربک و جمع مؤ  
 فی الحقیقه چون اصل شمره در خزین کبری وارد شد ابرافان و  
 لفضان و آثار او البته سرایت نماید خاصه از جناب که <sup>صند</sup> خصو  
 بدخست خود به جمال قدر و وصیت مینماید تو را لسان رحمن که  
 الجناب باید بحق ظاهر شوند که جمیع عباد را اظهار رحمت او کمال  
 قدر متحیر کردند و بعبودیت قیام نمائید که جمیع امکان بعبودیت  
 محضه ظاهر و هویدا کردند و بجزارتی مشعل شوند که کل کایات  
 بجزارت او مشعل کردند از اخرا<sup>ن</sup> و آره مخزون مباحثید و بر  
 امور ماموره از نصاحت محبوب بتمام جان و اعضا و جوارح  
 قیام نمائید تا نیکه کل ایام از نجات معطر شوند و کل احوال  
 از نجات رواج قدس کس نمائید اینست بیان جمال تقدیر



جیب را بعد از نشاء و در هفتم از لوح محکم منبج ارسال مینماید هرگز از لبوش  
نشاء اید و بنحو اهدید شد بفضلله و متنه که کو یاد رکیز اوقات بین بدو امرت حد  
ای مهندی

بضایت ریت سر و دباش و بدایع و فضلسن متبجج انکاسن دکرش نبوش و از یاد  
حتبش بچوش و بشروش اذ در مراتب امر الله اعمال مکن و توقف مفا با دار الله  
بین ناس حرکت کن و احتیای او بفضایت خضوع و خشوع سلوک نماوی خاصه  
بجیب که باید در راسته خواترین جهد منبج صدوق داری با و مواض  
باش و در کمال حبت با یکدیگر حرکت نماید چه که رضای او النور حجبست  
او صدی بظلمت با مکن دران در جمیع اوقات تلاوت آیات الله مشغول  
شوی و بتقریر در کلمات شکرش مواظب باش دنیا فانی است قسم بجا آید  
مستکبر با و بدافان نبویه و بنحو اهدید بود پس در فضایت سعی واستقامت  
تمام بر امر الله قائم شو و با اجایش متکبران است امرت و رضای من و اهل  
حرما انسان الله بیکر بدیع مذکور را و مسرور ساز و هر خیرین  
خود را والسلام علی من تبع بحر القدر من جماله الله العالی و اربع  
رضانه و منقلبه و مشویه

هو الله تعالی شانه القدرین این نامه بر منسجوبت با من منیر و مقبوض  
مصر الهی است بکجه بصیر قمص غلام کنفانی بصیر ظاهر کجشد و  
قمص غلام رحمانی بصیر باطن کجشد و فی اطوبی لك بما جعلك الله  
بصرک الیوم و حیدر زفرات قلبت مشهود و حرقت فوات معلو  
و انک فی کل ذلک اقتدیت بنفسی و ورده لیک فی سبیل او ارد  
علی جمالی در سبیل محبوب و قتی بنیاسوری و ساعتی بنیاسید

چه تا فتقای بعید که مقابل و عیاره طی نمودی و چه بادی بهای  
 صعبه که بار جل جنتی دیدی جمیع در نظر بوده و خواهد بود و  
 حال هم مجامرت انفس افسرده و هیاکل پرمزده و عباد مستحبه  
 متبلا شده و از محض افسردگی و مقررتی دور مانده و لکن چون مراد  
 ما از ادای الله بوده و مقصود ما قصد به الله و مشیت ما است و  
 کل مطلوب بوده و محبوب خواهد بود انشاء الله در کل آیام انانرا نکر  
 ربم العلام متذکر داریدا اگر چه کوثر حیوان قیمت معشر حیوان  
 و نسیم رضوان رحمن نصیب اهل ضلال و خسران نخواهد شد  
 و مخصوص شیرین من حمراتی کانت من انامل القدر معصوما  
 و لکن چون ارباب رحمتیه در هبوط است و نجات قلته  
 فضلیه در مردشایر جمعی بسبب عرفان از کردار اکوان  
 ظاهر شده بقرامتح ارفع ابقان در آیند و بلهتای جمال رحمن  
 فائز شوند و این آیام باید بکمال خضوع و خشوع و عبودیت  
 صرفه ما بین عباد مشی نمایند چه که ظهور امر و استقرار نفس  
 ضعیفه منوط باین امور است و این است نصرت حقیه چه که  
 اعدا بگری ظاهر شده اند که البلیس متخیر شده ضووفت  
 و تگون مرالمطالعین و اگر سیریلاد را مصلحت دانند حرام  
 و لکن بکمال حفظ چه که حفظ از جناب اهم امور بوده و اگر از

قضا یای وارده در این ارض بخوابید مطالع شوید تا آنکه حجر انقلم بل کل  
 شیعی عن ذکره ای کاش ازله منو لدر منسیدم وارثدی لبین مطالع تیسو  
 و با بعد از بلوغ اظهار امر الله نمینموید چه که سبب و علت بعضی  
 اعدا این رتبه بوده و خواهد بود فی الله طیر طیر البقانی صدری  
 محمد نموید که اصلا اظهار امری نشود و با سرد و صغر و هم بیکارم و آن  
 الروح اشرفی ما تر کنی قارنا و قافی علی الامر و انطقه تیز و التی و  
 و الارضین مابقی حیثانی ظم و ارد شده که در امکان شبیه آن ممکن  
 نه ومع ذلك قلم کرب بر داشته و افعال نفس خجیت خود را  
 تقدیس نسبت داده اند و چون ملا حظمه نمودند که بر فضل صغری  
 ستر ممکن نه و لا بد جمیع نامی که نسبت الیه ضاخان بصیرید  
 یافت میشود که بین شمس و ظل وجود معدوم و فرقی کنار نماند  
 در قطع شجره که کشتند و چون خود را خایب و خاسر مشاهده  
 نمودند جمیع ظنون خود را در اطراف با هم این عبد شمرت دادند  
 که شاید با بر سبب علی در صدور الفاظی است که جمیع ناس را  
 تمیز و شعور یافته اند از جمله اخوی نوشته با طرف که بر ای  
 نان از من بجنب نموده اند حال ملا حظمه نماید که شیخ زکری  
 چنین سخن میگویند و الکی بنفسی که اگر جمیع ثقلین بر مطنشر  
 وارد شوند و الی آخر این مستم شوند تا آنکه مشاهده نماید

تا چه رسد بمنع از این بیان معلوم است که چه در هر صورت قیام نموده اند  
 چه مقدار بر نفسین هیچ امر مستقیمند در هم که هر هم و گزینم بلعبون حیفا  
 فلم یذکر جبل و افعالش سیلابی کاشش بقضیل اول این امر را تمام بالمختار  
 ذکر مینمورد بر اصل و مبدی که چه مقدار رعایت در بیان او شده و چه ترتیب  
 کفر از بیعت قیام نموده با ایشان و الله در امر الله چون جبل حدیث است و  
 باشد

واسطه هُوَ الْبَيْتُ

خواب مریز امهد و انشاء الله لا زال بر صراط مستقیم باشند و  
 بر صفت و دستر هیچیم از عالم بر میزند و دل از غیر دوست بگسند  
 و در کمال شکن بر طرف یقین بیار آمدن مقصود و چنان بود که مکتوب  
 عیسوی طرغوم شود و لکن نفس بد انفس عر هو اشند و در حرمت  
 معلوقان اهل عر مراد کرا لا یجوز بر سائید و در کل آیام از قبله اهل  
 نوشته شما که بکلیم ارسال داشتید بلا حفظ شد لا زال تکون می  
 رحمة ربک لوالک ربینین مطلب تمام شد و لکن چون هو اکرم و  
 حرارتان مؤثر لذا با این چند کلمه اکفارت احباب اطرا از حلال ذکر  
 دارید

مربیع مزین

هو الا قدس الابهی نامه الخجاب که بمیدایع ذکر رب لا اب خیر بود  
 بر مکن بلا و سخن استلا و اصل و سیدم اخذ شد و بلطافات مظهر الله  
 کت هذا تقدیر بر مقدیر الله که الخجاب از کوثر عرفان

رحمن که الیوم اکثر اهل مکان از شرکین محروم ماندند و مرد و کشته شد  
 از این فضل بدیع که در ابداع من غیر شبیه و نظیر و من بدون توقف <sup>تغیظ</sup>  
 ظاهر گشته و الموحدون کثیرین من خمر آتی کانت بحسب الله عمر و جادگر  
 شده بود که اراده طواف بیت الله نموده بودند و با سبب آن عمر توقف  
 داشتید ففعل ما قضی و فی ذلك لحکمة عظیمه زود است که بر حکمت  
 مستوره مطلع شوید چنانچه از قبل از کمالاً قضی من لذت ربک <sup>لغنه</sup> حمد یا  
 مشاهده نمودید که بعرب علمه من سوره و آیه بکلماتی عظیمه بنفسیا یا  
 محنومه سلطان لایزال را خاضی شده دل تنگ نباشید و ما هو المحموم  
 عند ربک لئن لم یدر الله ما خلق بین السموات و الارض خفاً لایبصر ما بین  
 عباد مذکور است دو اجل فرض نموده انداز برای شریقی الا اول معلوق و  
 الثانی محموم و لکن آنچه در این دو مقام ذکر نموده اند لا یبین و لا یغنی بوده  
 چیرکه از اصل علم الهی و حکم بالغنه حمد الی غیر و من ذلک الامم شیطان ربک و  
 اکثری از نام بعد بلوغ عرفان این دو مقام مقرر و معترفند در بیان این  
 مطلب مثالی فکری شود که شاید الخجاب بحقیقت از طرف شد  
 ناسر الحفظ الله و قدومه از احوال معاصره حفظ نمایند که شاید بنفصر  
 محموم و عرفان او فائز شده موقن شوند در شمع ملائطه نماید  
 که مشتعل است اجل محموم را منتهی شدن پیه و فتنای است چه  
 که تا این دو باقی شمع مشتعل و منیر است و چون این دو <sup>مصحف</sup>

شد حتم است اطلاق او و البته منطقی خواهد شد و بدلتغییر و تبدیلی در  
 این مقام راه ندارد و این تقدیم بخوبی و این تاخیر نیز بدین وجه مشهور است  
 و مشاهده میشود ولیکن باین حتم مرزوفی شود اگر احوال احوالی که در نفس  
 احوال بقدره و حسن خلق شده و را اخذ نماید و فانی حسا زود و این احوال  
 بعد از انقطاع قدرت کلمه الهیه بر کل شیء مشهور و آمده فهمینا لمن  
 یلج الی متبع القرآن و یكون فی آثاره لمر المبتکرین و یبلغ الی مراد الله  
 فی علماته مضبوطی للواصفین و المبالغین مثلا همین شیء حسا منشیق  
 که با بنهارن سیده اریح بر او مرور نماید و با اسباب دیگر عا خلق منطقی  
 میگردد و خاموش میشود و چنانچه برای السین مشاهده میشود و جمیع علوم مرد  
 هر شیء ظاهر و مشهور و هر چه که جمیع اشیا کلمات تکوینی الهیه اند و علوم  
 الهی و خزائن کلمات و مستور و مخزون مگر علوم مبدعه مخصوصات مردم  
 و احدی را اطلاع بر آن ممکن نه بجز آنکه جمیع انیسب العالمون اگر چه در تقاضا  
 جمیع فضا ایا دارد و مخموم بوده و خواهد بود و همای نفس امضاد دلیل بر  
 حتمیت است ولیکن ذکر آن حال در سماء مشیت الهی باقی دیگر تاکی از  
 جیرون مشیت مملکوت بیان اید و از قلم تقدیر تحریر میشود این حد و  
 مقامی و مراتبی که ذکر میشود و نظر بر این روای بشریه و اسباب ملکیه  
 که از مشیت امکانیه خلق شده و با و راجع میشود و ما عند الله و  
 مشیت مقلدین از شئون تقدیریه بوده و خواهد بود و آری الخراب

باید الیوم بقدر وسع در مراعت امر الله و حفظ عباد او میباشد تا اینکه  
 شاید شمشیرهای عرفان نفس رحمن که در آفت و آفتاب مشتعل شده با باران  
 نفس شیطان و خرابان محمود و خاموش نشوند که شاید بمقتضی حضور و  
 مقام محمود فائز گردند جهد لازم و کفایت ایستند ما در آیه و بیجا مآورد  
 در فراق صابر باش و بنابر استیفاء و حقوق چه که حقیقت مشتاقان غافل  
 محبوب بوده و فی آخر آیه هم فی الفراق یوتیم الله اجر الوصال که بکمال  
 فی جبریت انقضائش الله باید در جمیع احوال از دور این مشتاق باشد  
 و بسط مواهبش ناظر و دیگر آنکه الیوم همگی وجود را بطراز عبودیت  
 مزین دارند و بعبودیت مخالفه صرف نیست عباد حرکت نماید چشم  
 قدر که هر نفس الیوم بعبودیت خالص عابد شود معبود مستحق را  
 عند الله مقدر است بر کل نفوس چه که معاندین دین رب العالمین بود  
 هر چند بمکر جدید ظاهر میشوند و تا آن مضمونی بدست سحمان داده اند  
 که شاید بدین وسیله با سر از ضرر اطن و الحلال محروم نمایند و بجهت  
 مطلع شد با روی الاثال از کاس خنایت ملیک انضام مشرب باشند  
 در ظل رحمت و مساکن و مستراح مانند و منع اصلاح با تو خیر این امر  
 لازم چه که البشیر ضرر وارد شود و در کل حین بنصالح صبر عباد الله  
 متذکر دارند که مباد انفوس مقدس را با الالمین معا حدیث نمایند و از  
 قریای بی بعد مانند بیدار از بعد خیزن ما بشید و من غیر از آن حرکت

نفرمایند و لکن ایشاء الله اگر دست قدرت ربانی احوال معلقه از ارض را فرماید  
 فرموده است بشماحت لقا احضار شوند و الله مع الصابرين قل انصبروا ثم انصبروا  
 اسمعوا ان الله هذا الجذب في هذا السجين الجبر وان وجدتم من احدنا فان من ان  
 رواه في الاعراض واعرضوا عنهم ثم اجتنبوه وهذا ما وصيناكم به في كل الاوضاع  
 ويشهد بذلك كل الامشياء من الضيق والتمود ومن ودا ثم جعل عزه بديع الامم  
 مظاهرة الشيطان النور ما لله الحق في بحر واسم الله على السم لا بان منصرف  
 به عباده الرحمن عزه على عز منير اياكم يا احياء الله لا تقربوا الى هولاء ولا  
 تتجمعوا معهم على مفروكونوا من المعصمين بحمد الله المتقدرا العززا العظيم  
 قدسوا انفسكم عن جحيم الله ثم انقطعوا عن الذين هم لا يهلكون الا ايسر  
 الموهبين

بلکه چنانچه از ده فرار نموده که از عرصه بلا و فوقت ابتلا بگریزی هیجان هیجان  
 هنوز بدبهم اعدا که هو المقصود مرزوق شداید و دشمنات اعدا که فرار  
 نیامده اید وجود شما از برای ظهور اسم مظلومیت بسیار لازم است  
 البته خیال فرار از سر بیرون کنید و از قلب محو نمائید و بحال قرار  
 بر مکن رزایا  
 استقرار یابید

بسم الله الرحمن الرحیم مقصود از نصرتیکه در جمیع الواجبات ذکر  
 شده معلوم احتیاج الله نبوده که حتی جل نکره مقدس است از دنیا و آخرت  
 دوا هست و مقصود از نصرت این نبوده که احدی بنفسه بخارید و یا بخانه



نماید سلطان جلال جمیع ارض از غیر و بحران را بسید مملوک گذاشته و  
 مظاهر قدرت الهی علی قدر مراتبم و اگر در ظل حق وارد شوند از حق محسوس  
 و من دون نلک آن ربک لعالم خیر و آنچه حق جل ذکره از برای خود خواسته  
 قلوب عباد اوست که کما نرزی محمدانیه و خزار حیات طیبه اند و لم یزل اراده  
 سلطان لا ینزال این بوده که قلوب را از اشارات دنیا و مافیها و علمها طاهر نماید  
 تا قابل شوند از برای انوار تجلیات ملک اسما و صفات پس باید درین قلب  
 بیگانه راه نیابد اوست بمقر خود شتابد یعنی تجلی جمالش در ذات و نفس  
 او چه که لازمه مقدس از صعود و نزول بوده و خواهد بود چنان حضرت امر الله  
 اعراض و محاذله بنفسی و محاربه مع شیئی نبوی و نخواهد بود بلکه محبوب است  
 که صد این قلوب سیف انسان و حکمت بیان مفتوح شود در سیف حدیث  
 هر نفسی که اراده نصر الهی نماید باید اول سیف معانی و بیان مدینه قلب خود را  
 تصرف نماید و از جمیع ماسوی الله و را مطهر سازد و بعد بعد این قلوب  
 توجه کند بر ایست نصرت امر الله که الیوم من مشرق اصبح ملک اسما  
 اشراق مرفوره ابدا فساد محبوب نبوده و نیست و آنچه از قبل شده من غیر  
 اذن الله بوده باری الیوم باید اجمالی الهی جتانی در مابین عباد ظاهر  
 شوند که جمیع را بافعال خود بر ضوان ذوالجلال هدایت نمایند  
 با کتاب صبح عز تقدیس که ابدا حق و اولیای او که منسوب یا ویند  
 ناظر با برض و اموال فانیه در ما و نبوده و نخواهند بود چه که اگر

تصرف در ارض بود البته قادر و مقدر بوده و بکنه جمیع عالم را تصرف میفرمود  
 و لکن الهی است بسلاطین غایت فرموده و حکمت بمفسرین و عرفان بعارفین  
 و حب قلوب بعباد خود را مخصوص خود مقرر داشته و بدون او ناظر نبوده و  
 نخواهد بود و این هم نظر بعنایت کبری است که شاید نفوس فانی از شنیدن  
 تباریه ظاهر و مقدس شوند و بمقام باقیه که رضوان عز احدیم است وارد گردند  
 و الاکل از امکان تباریه ظاهر و با جمیع خواهند شد و الهیال قدم متوجه  
 متصرف بر مقرر خود که مقدس از مکان و زمان و ذکر و اشعار و کلام و وصف  
 و علو و دنو نبوده و لا یعلم ذلك الا کل ذی فطر بصیر  
 لسان محمود مبعوث نماید مگر خدمت محکم بسندید و در مقام اوقات و  
 احیان بذکر حق مشغول شوید و احباب الهی را متذکر دارید بجهت تصرف  
 که ای صبی مستقیم شو بر امر الله جنانکه معارضین مفقود شمری و معاند  
 معدوم انکاری و اگر بر مظلومیت مطلع شوی هر این خون گریه کنی هرگز  
 قدر ذکر بنمایم که مال احظ کن در بیت سینه نفسی را زینت کردم و الله  
 الذی لا اله الا هو حیاتی در زینتش جهد منج نمودم که فوق آن مصوب  
 و ممکن نه و کمال اسباب عیش برایش همیسا ساختن چنانچه از بلا بعد  
 انبار برای خدمتش طلبید مگر مستر هیچ باشد و بعیش مشغول کرد  
 طو در کل حین در صد ضرر بود و چنانچه بر الخیاب مشهور است و  
 ذلك من قوم اخر صریحا بر قلم برخواست بعد چون خارج شد

جميع آنچه خود را نکاب نمود بحال حسب داد که از برای خود مظلومیتی ناست  
 کند و حال آنکه الحجاب میداند که اگر این عید در صد و صد و صد بود هر کسی  
 ممکن رگس راهم بر حق بجوشی نه و آنه شو بیفعل ما انشاء و یحیی کم کما یرید مع  
 بحال حفظ حفظش نمودم و در جمیع اطراف نوشته ارسال داشت و باید  
 که من مجموع س بوده ام و دیگر آنچه در نفس خود دیده بانی نظاره نسبت داد  
 قسم بخدا که اگر قدری تفکر فانی بگذاری چه الحجاب مطلقند بر بعضی از امور  
 و ذلت اسرد حینیکه نبودم مابین ناس جشنواره بر حینیم را مابین آسمان زمین  
 و کل جهات را بنا بر حجابی بسوزان و در کل حین با و ناظر مابین و بر او شکر  
 هر که الحجاب از نظر می شود و انشاء الله نخواهد شد و چون در تبریح  
 این مجمع شوقید از مظلومیت و اخراج ما را و دید که زود است انشاء  
 محموله هم کس خواهد رسید بقوت و قدرت الهی ابد العباد با  
 ننماید بلکه مستران جایز نه و دیگر سایر اصحاب جمیع را از اسامی خدا  
 نماید و بگوید الیوم یوم نبوت و استقامت و رسوخ در امر الله است  
 و حیرت ظاهر و باطن بگوید و باین ای مبارکه عامل شوید قل الله تم فم  
 فی حق ضمیم یلیسون ای مهدی و مهدی با کمال تسلیم و رضا و در  
 خلق با ناس معاشرت نماید و در امر الهی فطن نباشید چکه مضر  
 جمال حسین الیوم بحال نذویر در کینند و در کل او ان پناه بحال  
 برده و در حصن رحمت او محصور بوده بگو او احبای الهی مبار

حبش شعل باشد بشانیکه خودت سپرد و کوشرا را از لجه شنیده <sup>مجلس</sup>  
 نماید تا معانی کلمات که الیوم از افق بیان ظاهر شده ادراک نماید <sup>مجلس</sup>  
 الذی سلم من قبل عن النبأ الذی کان الیه عظیم فلانه ظهر بالحق فمسد  
 به و کن من الامین بحسب جود و غیره وان ذلك لفضل مبین فلانا ما سننا  
 فاطمین فی نفسك و کن من الراضین وان تری ان لحن فی شمس فاعز علی ما  
 و در علی نفسی المنظوم لحنی و آن بحسبان تری فایک من نظرات قلبی بان  
 هذا لذن جمیل وان شئت ان تسوع فی الارض و تصبح لامر فک صابحا فیما  
 مستی من ظلم هؤلاء الظالمین و دیگر جناب حاجی عبدالرحیم تکیه بلیغ  
 برسانید فل قد بلغنا ما نایسته و ان نام ضووف بصرک الله علی اولاد  
 و یجعلک قالبا علیهم بقدره من عجزه و انه طهوا المقدر علی ما اذنا و  
 هو المقدر القدر و ارضیهم بایشان و وحی ارسال شد اشاء الله  
 تا حال رسید و دیگر جناب هادی و حضرات بخارها و سایرین من  
 العرب و الحجاز کل را بذكر الله متذکر دارید جناب اما محمد رضا و اما محمد  
 صادق و ما سوهما من کان فی بیتهما من کل اناث و ذکور و من کل صغیر  
 و کبیر

نوشته جناب که بکلم مر قور شده بود رسید و ملاحظه و لکن فیضا  
 خرنیه از کلماتش در هبوب بشانیکه بر خرن جمال نخون افزود اگر چه  
 ایام خرف است و لکن در بیان سر روی مستور که چشم ابراع شبیه انرا

ندیده الیوم باید از جناب در کل چنین بیدار بگردی و گرنه سر امتد کر فرماید و بوی  
 و قبول ناس مخزون نباشند قلاً فما اذکر لوجه الله و ما یند جز اول است که  
 و سنایه فرستاده بودید شما امین بوده و انشاء الله خواهد بود و زن  
 بحساب با ذکر و ما بحاسبه هو امر و الصعب الیسیر لا تفر عن شیء  
 فتوکل فیما یرید علیک علی ربک المتمدن القدرانی در تبلیغ امر الله توقف  
 جایز چه که منکرین بگری ظاهر شده اند که فوقان در انباز شنید نشسته  
 جمیع اصحاب از غرب و حج تکبیر برسانید و بگو یا قوم ان تقوا اعلی امر الله  
 و حبه تم اقتطعوا عن العالمین و اگر از احوال این ارض و ماورد علی شما  
 در کل چنین در دست شمر کین و بخوبی بیدین و سندان عناد و هر روز در  
 و فرعون ملعون و هود و عوف و یوحنا و یسایا و یسایا  
 بوده و هستم که تک گفت و اکنون آلا ان بیدار انکلام روانه علی  
 شیء ندید جناب میرزا مهدی و احباب کل را بزرگ خزن این سیدین  
 متذکر دارید و هم چنین اهل حرما الملک یومئذ الله جناب بیدار  
 بیاگر شوید

هو الله لا تمنع الاعرابی ای علی نامرات بین بروی ظاهر  
 ملاحظه شد حمد کن محبوب که فحان غنا لیسق ان شطر رحمت بر  
 یوم و غوده و شمات فضلش بر قلب و جانیت و ندیدم لیرل  
 حمایت او بر تو بوده و خواهد بود انشاء الله و لکن ای علی قسم

باین ناطق ضامت که اگر از خزن این ایام که بر محبوب وارد شده مطلع  
 سوی بر بصر گذاری و دل از جمیع مزین الملک برداری و لکن خزا  
 قمیم ذکر درید و جامه بیان از هیکل انداخته چه که بدکر و بیان عکس  
 نکرده و مشهور نیاید جز ذات قدم احدی مطلع نه و قادر بر احصای  
 بودای علی ایام تقارن فراموش مکن و کلمات محبوب را از دل محو نمنا  
 جمیع عالم را معدوم و ان الامن دخل قلبك ما اجاب ما نوس  
 شو و از عدم منتظر بعنایت حق مطلع باش چه که فضلش تو را  
 اخذ نموده و خواهد نمود در کل بوی خدا لله مذکور و والتکیر من  
 لنا عليك واليه من عندنا على وجهك وعلى اخيك الذي سمى  
 محمد ليكون من الفرحين قل ان يا محمد ان اجملا لله ربك بما  
 عرفك نفسه وجهك الى وجهه وجعلك من الفاضلين ابو  
 جوهرا من انك اجاب الى كل متفق باشد و به صراط واحد قائم  
 كلوا يا قوم من فوا ان التي اتمرت بها سدره الفاضل ثم استظفوا  
 في ظلمها وكونوا من الجاهلین و المتوحدين و الحمد لله رب العالمين

بسم الله الفصح الاذنين الحمد لله رب العالمين

اليوم بوی است که بر هر ذی نفس و ذی روحی حضرت ارفعیه  
 لا زماست یعنی تبلیغ امرش بیان و لسان بال حکیمه بال محاد  
 و امری ظاهر شده که صافین و فقیرین در توقف مانده اند تا

سلسله جمیع اهل شریکیم لم یزل مفقود و غیر مذکور بوده و خواهند بود ای  
 محمد و الهیوم بر استقامت کبر و است بائیت بر اسر و تعدد و تعدد در  
 نزول اسرار اقدارها لکن و از اخراج و بارده بر تو مطلقیم و لکن فاصبر کما  
 حکم صبرنا و لکن مر المفسرین سلمان عازم است و هم چنین چند نفر  
 دیگر و بعد از زود از تفصیل این ارض مشایخ خواهید شد و همی اهل شریکیم در کل  
 حین در انرا می جدید مشغولند و البته با طراف و صایل ارسال <sup>شاید</sup> <sub>باید</sub>  
 قوت نفسی <sup>باید</sup> اگر ناس صاحب بصیر باشند از همان مفرات <sup>باید</sup> <sub>باید</sub> شیخو که با المل  
 فرستاده اند بر شان و قدر و انداز و کذب معرضین با الله و تبارین <sup>باید</sup> <sub>باید</sub>  
 کما هو مطلع شوند و هم بر قسم که همی اهل مجعوله در انتشار کلمات  
 جعلیه مشغولند و باید از جناب هم در انتشار کلمات حقیقه و صدق <sup>باید</sup> <sub>باید</sub>  
 شوند اهل لا یمخ الناس روایت الکذب و الا فرأ و یتبهم علی صراط  
 اقلها لذلک ما فی السموات و الارض میزبان قرین و غیر را ثبت علی الامر  
 و لا یفرح بما آخذتک و سوف یعطیک الله ضعف ما فاتتک  
 و انه طهر المقدر علی ما یشاء و انه علی کل شیء قدير ایا که <sup>باید</sup> <sub>باید</sub>  
 فی مثل تلك الامور لان کل عباد الله ما یخذ و یعطی ثم یسب <sup>باید</sup> <sub>باید</sub>  
 و انه ما یفعل احد الا و هو خیر له عن کائن السموات و الارضین ان  
 بما و یدعیک ثم استقم علی الامر لا یفرح الا من اقل من شیء سوف <sup>باید</sup> <sub>باید</sub>  
 علیک ما یشیرک بالحق و انه ولی المحسنین و یجناب رسول القانما <sup>باید</sup> <sub>باید</sub>

که بیان تو بمقتربان وارد حمد کن حذار که عنایت حضرت سبحان و  
 جمال سخن در بار تو بویزه و خواهد بود عن تم رن گشت آری  
 سخن من متذکره فانه بعباده المحسنین ولو بیغض عنهم فی اقل من ان فانه  
 لقریب بالمحبین و دیگر آنکه ناله های جناب احمد علی صموع شد مندی که  
 بان بکون کردک وانه بدست مع نغمة الله بادنه وکان معنی السمن واطلع بما و  
 علیاً من السلا و انک کبر فی و حبه من لدا تم کبره بدکرنا آیه لیکون من  
 المتبشرین ثم کبر من لدا علی اهل الحرم و علی اهل الاحباب من العرب  
 و العجم ثم ذکرهم بهذا الذکر البدیع و الیهاء و علیهم علیک و علی اهل  
 عباد الله العزیز المتقد السلطان الحکیم فرمودند که بنویس امریزانها  
 شامل حال الخجابه بوره و خواهد بود و اینکه تا حال احضار شده اند نظر  
 مصلحت امر الله بوره چه که بنگرام خود را زال جان را و مصلحت امر  
 اتفاق نموده و دست میدارم که احبابی حق جمیع بهمین نومرد  
 دارند اگر شما احضار میشدید با اختلافات ان ارض جایز نبود و لا  
 البته تا حال احضار شده بودید حال در کمال سکون و راحت  
 باشد انشاء الله در ایام حرا احضار خواهد شد لا فرق فی قول  
 تم صطبر لا تکن من الحر و من انشاء الله امیدوارم که بلیقا شد  
 شود فاسترح ولا تخرج تم انطوی انشاء الله بیر الظالمین



ای احد در کل چنین کل جمعهای با بعضی بر تو ظاهر شد و سلفت شد  
 و در جمیع احیان سلسبیل عنایت الهی بر تو حمایت شد و بقطر  
 از آن مشروب نکشوق و کاش با این کتابت میشد بعضی اقوال از شما  
 ظاهر شد که شایسته نبود با آنکه در همین حضور شما القاسد که  
 جز صدق تکلم ممکن و سبب و هم با س مشو و شما الفجر که سبب  
 احتساب با س بود ذکر نمودی و ابد الحقی تکلم نمودید لا زال این عهد  
 از عباد الله جز صدق و انصاف سخن است و بنواهد خواست و را  
 با الله شهید بوجه منشئت شدی و از غم و یقین منفصل بنوا  
 دین زاید نیامد و بوجه تکلم ما بار و آن زهر که شستم ببقدر شما  
 معلوم نبوده که این عهدان از کسی در بیع نمیدانید و برای آن بکسی  
 شهادت نموده و زخارف دنیا از نفس در بیع نداشتیم مع ذلك تو  
 حضرات که رسید و آن فقرات که بجهت نسبت داده اند چرا تکلم نمود  
 بکلماتیکه جمیع ناس مطلع شوند بر کذب تو الیکه بجهت نسبت داده  
 چه که شما بپوره اید و دیده اید که اگر چنین از جمیع شود از نفس مضایقه  
 فتنه و بنخواهد شد تو الله یا احمد همان نوشته حضرت <sup>الهی</sup> حضرت  
 بر تو تمام شد چه که تو موقفی که کذب نوشته اند باری بشوند  
 صادق امین را و از ظلمات هم بفرصه نورانی یقین وار شود ای  
 احد بشوند ایم را کسی را که با تو است حبه ملاحظه کن که

چه قسم نکدی از اسامی نموده و نوشته بان بمن بنمیدهند و شمع بر مرا قطع کرده اند  
 و در خانه خراب مرا منزل داده اند و تو میدانی که آنچه در ظاهر ممکن بود <sup>معمول</sup>  
 و چه از او دریغ نداشتی و بعد از تو هم ابد با او معاشرت نمودم تا بری ط  
 قدری تفکر کن در غنا و استغنائی که از حق دیدی و در ردالت و روشی که  
 چه مفتریات نوشته و چه قدر دانست ظاهر نموده و کاش آنکها میدیدند  
 با آنچه نوشته و بعراق فرستاده بحاکم این بلد هم نوشته و شکایت کرده  
 و بان طلبیده و توفیقی براینکه اگر هیچ اهل عالم را بر این عیب وارد نشود  
 و لا زال از خوان نعمت متنعم ابدًا ممنوع و محروم نگردد و فوالله یا اهل  
 اگر در همین اضا لیکه ارتکاب نموده اند و احوالیکه با طرف نوشته اند  
 تفکر نمائی حق و از باطل قدر خواهی داده فوالله یا اهل جنم سبب  
 شده که این لوح ارسال شده و الا ان ربک لغفور العالمین و امیدوار  
 که در هوای قدس طیران نمائی و در رضای صدق وارد شوی و از هیچ  
 عالمیان منقطع کردی و بسجی راجع شوی و الهجاء علیک اربیع  
 ما نضک ربک و ترجع صراحتهم الى الیقین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الامنح الاربع الامد من الابن

ان یا احمده الله الحق قد قمت بحج الله علیک و جعل برهان علیک بالتان  
 انت من الثارین لان دونک قد اخذت من الاوهام من شطر النضر و الحق  
 و ما سمعوا من الامر حراً و کانوا من المتوجهین علی الواح عز حیض و لکن

انك انت حضرت بين يديا وشهدت الذي مارب معنا بعد الذي كان بين  
 ونفسه باية لحو مرات فله المهمن العزير العليم اذا جعل محضرك بين يدي  
 ثم انصف في نفسك هل حضرت من دوني ما شهدته مني الا فوجي الى العبد  
 العلي العظيم بل لو انصف لصدت ما دوني مفضو وا في ساحة قد سوي  
 بحيث لو بعد ان يتكلم في محضوري ويشهد بذلك كل المكاتب التي من  
 المنكرين وانك فكر في نفسك لو ان حضرت بك ملائكة الا من في محضرك  
 العلي الاعلى وشيئ اعنك يا عبد باي حجة امنت بنفسه وباي برهان امر  
 من جهالي المشرق الميزان كنت امنت بي بما نزل علي من الوحي فله المصدق  
 الصالح الحكيم فله هذه اياتي قد نزلت على من ان لو نظرت في نعمتها اعلى مني  
 لم تصعق كل من في السموات والارضين وانك انت يا احمد هل رايت  
 من دونه مالا رايته من قات برهانك لا تكن من الضالين اذ اخذك  
 والنجلة بحيث لو بعد ان يتكلم في محضرا الله ربك ورب اباك الا ان  
 بالله يا احمد لو انصف في نفسك لرجمت نفسك شبيها لا شريكا ولا  
 كل ما ظهر من عندنا انت من المنصفين اياك ان لا يسمع من  
 فانظر انما ينظر الاكبر وكل بايقون فانا لله قد طهرنا الا ظهور في العالمين ظهر  
 فليس عن اشارات الصورة عن كل ما صنعك عن ضراطك لان اليوم  
 لو ينفعل شيء ولو تمسك بكل شيء وانك تصدقني لو شكر في امر  
 وتكون من المفكرين فلن الله هذا الجاهل من في ملاه الاعلى وسيا

لم في جبروت البقا وكلمة الرب في حج الاسما وكتابه على الخالق لجميعين  
تالله ما احمد ما خلق الروح من الطوى بل يخلق بما نطق الله في صدره  
الاصفى باية الاله الا هو وان حسينا قد على عبده وجماله ثم ذكره وبها  
على كل ما خلق بين السموات والارض والسموات من الظارفين ثم اعلم  
بان بعد خروجه انا فخرجنا من بين هولاء وسكننا في البيت وحده و  
اخلفنا الباب لعل بذلك تستكن نار الغضا وصدور المعطين وانك انت  
تعلم بانى ما تكلمت مع ابنى بكلمه وما عاشرت معه فلما ظهر منه ما اراد  
وكشف الله خافية صدره انا فام على افتراء عظيم وكتب الواح وفيها  
ما اراد ونفسه المفسد المظلم القهر القريب وانت تعلم بانى كنت  
مليجا في الضيق من هولاء وعزيتي عن الذين ارادوا قتل من دون بيته  
ولا كتاب منى وانك كنت معنا في اهل جادك معتمرا في امره بعد ذلك  
في ستر السراييم في الالواح ما يشرق به افق المشرقين ومن دون  
ذلك فام على سفك دمي بعد الذي ربنا و حفظنا من شر كل فتن  
وانك لو شكرت بعد ذلك لسار الله الملك الصادق الامين وانك  
عرفت منه ما لا تعرف احد غيره ولا الناس هم في وهم وحقاب على ط  
انبت ما سئل مني عنى من عباد الله الذي سئى بعلى قبل ليل وهو  
عجز عن جوابه وما اظهره الله ذلك الا لتبنيه الغافلين اذا سمع من  
قد من نفسك عن كل الاشارات ثم تكلم افكر فيما شهدت مفود

عنى ثم اتخذ لنفسك الى الله سبيلا تكلم به الناس بالحق الى الله وما شهد  
 ودايت ولا تكن من الذين يعرفون نعمة الله ثم ينكرونها وهذا نصيب عليك  
 ان تصلى يرجع عليك كل خير قد لعبا واهل الصالحين اما انك ان لا تجاز  
 عن حكم الانصاف لان به يرفع العبد الى مقام الذي لا يصل اليه الا كل  
 متصف بصير فانه الحق انى انطقت روحى حين الذي عرفوا الله نفسه  
 وانطقوا باياته وبصفتى البهى على العالمين ولم يكن في قلبه بغيرك ولا  
 بغض احد من المخلقات بل احب ان تفرح عن الذين ظلموا وترحم  
 الله ربك بخضوع مبین وتسل الله بان يوفيك على امره ويشركك  
 النعمان من يد ربك العلى الاعلى على اسمى الالهى ليطهر قلبك عن هرات  
 الشياطين ويخلصك لوجه ربك ويفطعك عن المشركين ان يعرف  
 الله بالله لا بما دونه وان مادونه قد خلق بقوله ان انت من العار  
 اما ان لا تنظر الى بما عند الناس ولو يزيد ان تعرفى فانظر بعينك وهذا  
 ما وصيناكم في كل الالواح ان انت من الشاهدين قل المؤمنون ان  
 شئ مما خلق به السموات والارض الا بان تقطعوا عما عندكم وتوجهوا  
 الى سطر الله المهيمن العزيز الحكيم ان تقطع عن الدنيا وما فيها  
 لانها لا يفتعلك بدوا وما يفتعلك ما قدر فى ملكوت الامر من ان  
 عليهم حكيم كذلك نضحنا لك ووصيناك ان تعمل بما امرت ولا تكن من  
 الغافلين وان رابت اخيك كبر على وجهه من انما ذكره عبد النبى

العظیم والروح والعز والبقا علیک ان ترک ذلك البعاً الذی جرى علی  
 بحر البحر اباد الله خالق الاممما وتكون من الراسلین لارال اربعیدار عباده <sup>الله</sup>  
 جز صدق وانصاف نحو استه واین معلوم ان جناب بوده که در خدمت <sup>همین</sup>  
 از مهاجرین بقدر امکان احوال زفته و بقدر وسع در استرضای هر یک  
 بوده خاصه منتسبین مع ذلك اخوی با طرف نوشته که من نظم کرده <sup>الله</sup>  
 و شهریه نداده اند و اراده قتل من کرده اند و شما اگر بگوئید از امر <sup>الله</sup>  
 نیستیم و میدانم انقدر بنده معلوم و مبرهن شده که کل این <sup>نوشته</sup>  
 کتب صرف است و او اراده قطع سدره ربانیه نمود هم چنین <sup>مطالعید</sup>  
 که اربعیدان و شهریه از این <sup>نفسه</sup> مضایقه ندانسته تا چهره <sup>منتسبین</sup>  
 فوالله الذی لا اله الا هو که بعد از شما انچه از دولت میرسد <sup>کین</sup>  
 این ارض از مهاجرین و اخوان قیمت شده و خود با با چیزی تصرف <sup>نکره</sup>  
 مکرر فیلی مخصوص حرم قرار دارم و در جمیع اشهر ما جزوی و غیره <sup>میرسد</sup>  
 مع ذلك مخصوص تصدیق امر الله و تکرر از ناس <sup>میکونه</sup> مفرات <sup>با طرف</sup>  
 نوشته حکایت سید محمد اصفهانی را که شما <sup>مطالعید</sup> که هر ماه <sup>سنا</sup>  
 میشد باری ای احمد بشنو نتان قدس صمدانیر اتم بافتاب <sup>سما و سما</sup>  
 که فعل حق از دشمنان است لو کان الناس هم <sup>شعرون</sup> حق با طرف  
 مینویسد که من شهریه نمیدهند <sup>لا</sup> فونفسی الرحمن <sup>اوانتم</sup> تعلیم <sup>نفسه</sup>  
 و آخره علیه و علی الذین هم <sup>اتبعوه</sup> اگر اقل از شعر <sup>انصاف</sup> <sup>هدیه</sup>

نماید از آنچه نوشته و باین عبد نسبت داده جمیع احوال و افعال او را در آن <sup>میکند</sup>  
 چه که شما میدانید که آنچه نوشته اند که بجز <sup>بجست</sup> نبوده اگر نام را همان و هم از  
 ادراک بعضی از امور منع نموده شما حاضر بوده اید و بچشم خود دیده اید  
 که این عبد بجز احدی را ضای نبوده و از هیچ <sup>نفسی</sup> چیزی مضایقه نشده اید  
 حال ملاحظه نما که در مدت این سنین متناهی بر این عبد از این نفس  
 چه وارد شد و آنکه با احدی که در جمیع ایام در حفظش و خردش شیخی  
 نمودم و در قتل و ضرر قائم و این شخص را با و نداشته بجز نفسی که  
 محبت شد اخرا را و ما این عبد سید آنچه رسید از هیچ کس از فضا <sup>نهی</sup>  
 بجمال قدر نرسید و شما از آنچه دیده اید و مسبب غم و حجاب عبادت  
 اید آنکم نموده اید و آنچه سبب و مشعر برضای این عبد بوده یا بقول خود  
 و با قول او وایت کرده اید آن ما احمد آن ربنا المرصاد ای احمد این  
 قدر بدان که مفرین این جمال مبین خیر ندیده و نخواهند دید <sup>خیر</sup>  
 خواهی دید آن بغرب عن علم الله مرید و انه یعلم بما فی الصدور  
 باری از شما و غیر شما آنچه مقصود حق است این بوده که آنچه رید  
 نادراک نموده اید ذکر کنید و از انصاف در هیچ مقام <sup>مکنند</sup> عبد  
 محبوب قدر که در مواضع متعدده شأن او را بر شما واضح و ظاهر  
 نمود اول حکایت ذیل <sup>سخن</sup> شما و ثانی نوشته باری که در جواب  
 شعر احمد علی نوشت حال انصاف ده نفسی که معنی شعر را داد

تکند چنانچه بپزیران و مطلع شدی مع ذلك و راجع اخذ کردی و از حق خافل فوالله ما اهل  
حق علیک عزت کفلی علی نفسی لعل بنطقک علی الصدوق بر العالمین ای احمد خرد که جهان  
ازهام را و با شرف نفسی که التی و مع انکه حق ظاهر و شرق و هوید است زیارت  
تو را زاما کن بعدی مصری و بلکه زیارت نمایند و کاهی هم معجزات مجموعی نقلی  
کند مع ذلك خود را اتقانی اس و اعلا ی عباد داشته و میداند ای احمد  
ناطق شود و سبب و هم ناسن شود دنیا تا بیل کذب نه مباحش از کسانیکه بیدار  
اصنام میترا شدند و بعد مصنوع خود را ساجد و عبادتند اینقدر چه فرق  
دارند با عبادیکه در باره نفسیکه خرد و در او شهودند نکلیات جللیه  
در ذکرش بنیاد کنند تا بین ناسن است شود و ساجد شوند و فمابین این  
دو خردی خدا را در فرق شهودند چه که این طایفه مصنوع بد خود را ساجد  
و این طایفه مصنوع انسان خود را فویل طعم بها اکتسبوا الحق و البقا  
فسوف یرجعن الی الله فاسن مشوقا لمرکن و الکا و بین ای احمد  
هر نفسی با آنچه موصوف شود بر او صاف نظر تا همای است که در او بود  
و اگر بصیر منیر حدید ملاحظه نمائی حق جل ذکره هر نفسی را وصف  
نماید خود را و وصف نمودن از تجلی حجاب الهی است که با اسم محبوب حق  
بر کل حکمات تجلی فرموده و هر نفسیکه شمس اسم مقابل شد انوار  
شمس در او ظاهر و حال این نفس را آنچه حق جل کبریا نام وصف فرماید  
انوار تجلی شمس خود را و وصف فرموده و این مقام او و صافی باقی



ماده نیکه شبلی باقی و بعد از الشراف از نفس از تقابل و محو انوار عند الله معدوم  
 و مفقود بونه و نخواهد بود و آخر سمع با از کلمات و همیه عقده کن و  
 نغفات حدس محبوب را بشنو و تفکر کن هرگز در ادب معین امری ظاهر  
 شده و نخواهد شد الا مرشاد ربک و ما یظهر من الحق از ما یظهر من  
 الباطل جوی و افصح و مفصول نغمه روح القدس با نغزاتی دیگر و ایضا  
 دیگر است کاذب از تضاد و همان و جعل بامذهب علل فرضه کن  
 ای احمر نغفات صدق و از کذب جسی لایح و معلوم بشنود ای صادق  
 امین را و ما سوی الله را معدوم در آن و در ظل محبوب بمان شو  
 و بیایم بچشم خود در امر الله نظر کن و بکوش خود نغفاتش را ادب کن  
 نما و حق را بجوی بشناس قال یا یوم اعرفوا الله ما لله و من اراد ان یشرف  
 بعباده لیرجع فی ابدا انشاء الله امید داریم که از او هنر جلال محبتش  
 و تقی بل جمع شوی و از کتاب رحمت الهی محروم نمایی و الله قید  
 من یشاء الی صراط مستقیم      والحمد لله رب العالمین

هو الاهی الابهی ای امه الله حال بلسان ابداع احلی نغفات الهی لیه  
 بیان فارسی بشنود بدان که الیوم جز ذکر مر مردود و جز ختم عند  
 غیر مقبول بونه و نخواهد بود چه که جمیع الیه مابین ارض و سما محقق  
 شده چه از اهل عالمین و چه غایب عارفین و ادیان مختلفه و  
 شریع لاهایه کل از نظاهر نفسم راجع و محقق بوده و کل من

عند الله ظاهر شده و اینکه در نظم و بعد اعمال قبل خدا لله مقبول نبوده  
 نظر باز است که اعمال فرج عرفان نبوده و خواهد بود و عرفان آنکه هم  
 منوط بعرفان مظهر نفس است و هر نفسی الیوم از نفس ظهور  
 که جمیع او امر الهی طائف حول است محتجب باین همه اعمال او را  
 نفع نماند اگر چه بعد از کل محکات عامل شود چنانچه عرفان است  
 ادانرا کفایت نمینماید از عرفان صاحب بیت هم چنین اعمال عاملین را  
 کفایت نمیکند از عرفان منزل و مثبت آن و اگر الیوم نفسی تبارک  
 باشد جمیع اعمال را و عارف بجهت باشد امید نجات از بر این است  
 و لکن اگر غور با الله آن حق محتجب باشد و بنیام اعمال مشغول به  
 انبیا و اولاد و خدا الله از اهل بیتین و نفی و ناسد کورد و توفیق  
 الهی بشو نغمات قدس صمدانرا اما از استماع آن روح القدس  
 در قلبت مبعوث شود و روح الامین در صدرت ناطق گردد  
 و چون باین مقام فائز شوی از عالم و عالمیان منقطع گردی و مقرر  
 امر اعلی و منظر قدس الهی متضا عد شوی و بمقام اعرفنا الله بالله  
 که منتهی و لکن عارفین و منتهی مقصد مقرر است فائز شوی  
 در این مقام حقیقی جز نفس دوست نه بینی و برهانی جز اعمال  
 محبوب نخواهی ظهورش را دلیل بر وجودش دانی و طولی در  
 مدلی بر نفسش مشاهده نمائی و جمیع محکات را در قبضه قدرت

چون کف لاین بینی بر تمام موجودات واردید در تشریف مقدور و بعد از عمل آن خطه کف  
 پس سعی نمائید تا قلب را از تشنگان اشارات اهل حجاب مطهر فراتر بردارید از آنجا  
 ماسوی الله مقدس تا از یقین نور تجلیات نور شوی و بشناسی که کل منافع الهی  
 از نور و شن بشوند بجهت مکن از قدرت سلطان تعالی که بر عرش عزت صمدانی مستور  
 قسم با قیاب حق الهی که اگر الیوم کل منافع الالهی را از کرمات و همینه مقدس بشوند از  
 حجاب ظنیه مطهر در کل انوار تجلی شمس عزت ربانی مشاهده نمائی شکر کن حجاب  
 ظلمت انوار و در سراج قدس نورانی ساکن شو و مستقیم شو بر حب الهی و بقدر  
 وسع خود در ذکر الهی و انتشار آن مابین اماء الله محمدیها چه که الیوم هر نفسی  
 بذكر محبوب با طوق شود روح القدس بآیدش فرماید کذالك قد لا امر من احد حکیم عذیر

### هو الخرون

ای علی الیوم ان الله در کشتی ناطق و لیکن ذی سمعی مشهوده و انرا که نماید  
 و آیات اهل در کل شیء ظاهر و مشرق بوده و لیکن ناس در هم صرف مستغرق و از  
 مقصود محتجب نظر کن در ام قبل که کل با کل طلب و اما از در کل ایام و ایام  
 بذكر حق ناطق و مشغول بوده اند و در حین ظنیه و کل بما عند هم از سلطان الهی  
 محتجب مانند آیات الهی از منزل ان محروم گشتند حال در اهل بیان الیوم  
 همین نظر ملاحظه کن کل تلاوت بیان صلیما بیند و لیکن از منزل استجبند  
 او کاش با بقدر اکتفا صیغه نهند بلکه بر جمال قدم وارد و در دنیا  
 نفسی بنفسی وارد دنیا و در این است مقدار این عبادای علی حتم از

ما سوفا لله بردار وقلب را از ذکر و نشو و نشیون مقدس نما ای علی سر ادق انقطاع  
 در شاهی بجز اعظم مرتفع نما و خیمه تو کل در ظل سلطان احدیه بر افراز  
 چو که جز تالش ها و بی بویه و خواهد بود حد کن خدا را که لا زال نسیم غایتش  
 بر تو نور و مودت افتاء الله مقطوع نخواهد شد الیوم اگر از اهل ارض نما  
 با جمال احدیه قیام نموده اند مع آنکه بحکم خود در این ظهور شاه نموده  
 آنچه در شیخ ظهور ندیده و شنیده اند که کذک فیض الله بیا حق و الباطل  
 بکلمه بر عیند و آتیه علی کل شیء قدر ثابت شو بر امر الله و از کل مضطرب  
 و آتیه علیک

هو الیاتی الامبی ای کنیز خدا و فرزند کنیز او بشو و نما ای اهلیر انکوش  
 جان چه که از ان ظاهر م کلمات غیر ضارقه اصفا نموده قادی بر استماع  
 تابی ندول از عالم بردار و بزرگ دست مشغول شو که هر که از احیای با  
 بخشد و نندکان را بحدینه بقا هدایت فرماید الیوم حکم جمع و بصر بر  
 کل مر علی الارض جاری و صادق نمک نفوسیکه بصر خود بحق نما و نشو  
 و جمع خود آیات منزله را استماع نموده اند و در کل حین بنیاه بحدایت  
 که الیوم از بی بصران در محضر قدس رحمن مشوب نشو ای ایست فضل  
 اعظم که از قلم قدم جاری شد و انشاء الله بان فان نشو و بعد نامه  
 امین بدی اصفا خرو آنچه در ان مذکور مشاهده شد حد کن خدا را  
 که بار خبش مشعل شدی و از و نشو غافل و لکن عهد نما کن این نما را

بی‌وردت معرضین نیفرد چه که در کل حین بمکر مبین مستخولند سده منتهی را قطع  
 میدمانند و در نشن خود فریاد و صیحه زنند قسم دشمن معنی که طلعی بر جمال الحی وارد  
 شده که از اول بداع تا حال شبان دیده شده چنانکه او را سده بقا برتره  
 و افان دو حد تصور در هم شکسته **اللعنة الله على الظالمين** جمیع قاتلات را  
 ذکر حزن از این محزون مسبین برسانید و هم چنین بنات ثلثه علیه بجا **اللهم العزیز**

المنیر

هو العزیز الحزین نام از جناب بر مکن حزن وارد و بر مطلع بلایا و اصل فجر الله  
 حواء حسنا یعقبة البیاء و انه علی کل شیء قدر ای ابراهیم بت نفس و شهری عالم را  
 احاطه نموده جمیع از خدا گشته اند و همو عاکف شده اند از شیء بنوا که خلیفه بود  
 و ظاهر فرماید تا بقوه سبحانی بجای امکان را بشکند و فرودین در آن چه فرزند عباد  
 عادت آنکه بوی هم مقبل بوده و از سلطان یقین معرض تا نفس را بین ماسواه  
 مشهور و کمال جمیع بوهمیات نفوس خود مشغول بنانیکه بجعل و هم مشتبه  
 و از عروه الوثقی منقطع مدطمه و را و لم ملاحظ کن که چون از افق قدس اعلی ظاهر  
 احدی بان سازج احدیه قبالی ننمورد لکن مستحقهای **لا یستحقون** میگردند و  
 از جمیع منقطع شده تا بطواف حجری که بقوی خلق شده فائز شوند بآیات  
 از افق اسمه العزیز الوهاب طالع و مشرق بود و لکن کرد و بادیه‌ها میدنند  
 که بنیارت تراب مرزوق شوند ایوم را مشاهده که سیدایام و ابد عزیزان  
 قبل و بعد است و جزو کبریا نه تمام طعور و بطون طالع و مشرق و مشرق **بسیک**

باقل و ایضا بطرف انصاف ملاحظه نماید شهادت میدهد که شبیه این  
 ظهور در ادب و ظاهر شده و مع فلک نامی از سما که احدی اطلاع بر امر او  
 نداشته قسک جسته و از موجدان معروض گشته فاف هم و با هم بجاون  
 مع آنکه در حین خروج جمیع را اخبار نموده که عجل بعد از خروج جمال قدم  
 بنهره اید و سامر و ظاهر شود و از حق بالکلیه معروض گشته اند و اما اویم  
 الا اننا ربکم و اولی المرصین ای بر اھم باستقامت تمام بر صراط الله  
 مبرورکن و ارفا سوی الله چشم پیوش و بجا نش بکشا که کل الیوم فانی  
 و لا شیء یمنشیرند اھه مذکورند لال باصل امر و ملحق بقول امر ناظر باش  
 و در عرفان حق باحدی قسک همچو چه که ان سارج قدم بدون خود معروض  
 شده و نخواهد شد ابا بتصدیق و تکذیب احدی منوط نبوده و دلیلش  
 نفس نبوده و برهانش انچرا از فضلش ظاهر و غورده و اگر بصیر منیر <sup>مستقیم</sup>  
 شود جمیع حرکات حق چهار پیام و قعود وستی و سکون و بیان و سکو  
 ممانه و مقدس از افعال کل من فی السموات و الارض مشاهده شوند  
 زال حق بدینش مشتب نبوده و لکن شجره در انفس و همیہ بوده و <sup>هد</sup> معروض  
 بود صدیدا از اشارات اهل حجاب باک و مقدس نما و قلب با از ریب  
 متوق کن و در تبلیغ امر الله بقدر وسع جهد فاما نیست ثمره وجود هر  
 ذی وجودی الیوم لال طرف الله بتو ناظر بوده و انشاء الله خواهد  
 بود و دیگر جمیع احباب بر امن ذکور و امان مولیان الله تکبیر برسانید

انشاء الله حوائج خواستار برامتی چون ظل حول شمس  
 هو العزیز المقدس الامینی محمد محبوبی که کثر نزل کتاب عمادت بر یک  
 ممکات باریده و لا يزال بر توفیق مکرمتش بر جمیع موجودات تابیده  
 و بفضیلتی که بخود را از امطار فضلش شرف و رفوره ای آفریده حمد  
 کنی تا از تجلیات انوار شریب و نصیب بگردی و از نزل رحمتش در دهانی در  
 پناهش مأوی گردی و در سایه فضلش مقرر گزین چه که جز طاقش بر همت بود  
 و خواهد بود این ایام و اسم الهی در کمال ظهور در تصرف مشغول است  
 و اسم حمیت می میرا نندوندند مینرمانند از معروض حیات اخذ مینمایند  
 بمقبل حیات باقی عنایت میفرماید زهی قدرت که در یک زمان دو فصل  
 ظاهر فرموده ربیع و خریف چه مقدار از اشجار نفوس که از این ربیع معنی  
 الهی خرم شده و بقوا که با ثمار عرفان الهیه تزیین گشته اند چه مقدار از اشجار  
 نفوس که یا شبن شده و از جریح عنایات محرومانند اندیک خشم از سطر  
 رضوان بدیج و زید بر موحدین بر دو سلام و رحمت بوده و بر مشرکین  
 قهر و عذاب بر است قدرت سلطان احدیه ای کنیز الهی انشاء الله از  
 هبوب بار باریج قدس صمدانی محروم نگردی و از فیوضات انام روح  
 بفضیلت فمائی از عالم و عالمیان بگذرد و بحق تو خیر کن که در و لشد و زبات  
 خود فقیر و محتاج بوده و محتاج بر نوع احتیاج خود قادر نه حکونه رفیع  
 احتیاج غیر تواند نمود ای امیر الله هنگامیکه در شباط اسایش جالبتر

شوی بزکرا این میسیون مشغول شو و اگر غریب مشاهده نمائی از غربت و  
 این غلام روحانی ذکر قائم بنقطه وجود که برای او آورده شده که در آن با  
 اسمان زمین و خیال توانند حمل نمود ذکر مصائب غلام مستور به و آن به کل  
 شیء علیه قانات را من لسان الله تکبیر برسانند  
 هوالا هجی ای خورشید نامرات بین بدی و الله وارد بود مقرر است و او عرش  
 فائز که الحمد لله ای خورشید جهل که در حق الحقیقه خورشید با شیء و از حق  
 سماء حب برافروزی چه که التیوه اسم کفایت نماید رسم باید و مسی شایچه  
 مفدا را از نفوس که محبوب موسومند و خدا لله مبعوض انشاء الله بظاهر  
 و باطن از این اسم حاکمی استی ختم خورشید سماء توحید که اگر خورشید سماء  
 ظاهری بر جن جنال حدیثه مطهر است و باید از اذی خود طالع نشود و تیسیر  
 نمود و ضیا از خود بیندازد و لکن ستر آقا عن کل شیء لئلا یفنی عظامه  
 فی ملکوت الانشاء و لکن شما حضور نباشید و بد که محبوب در کل جن مشغول  
 شوید و چون دنیا محزون باش و بشر و رشن سرور که هر دو چون بر فیکد  
 فانی کردد از فانی بر دار و بجز و متبانی وارد شود و هر که محبوب را که  
 فائز شدی و حبش مطهر نفس است از غلله و معاصی و مقصود حوائج  
 انشاء الله بر حبش ثابت باش و بر صراط امرش مستقیم و لکن علامت  
 حبش آنکه محبا خشن در مناخج رضایش سالک شوند نه در سبیل نفس و هو و  
 دنظر و حبش بنا کن باش و از دوشش منقطع جمیع قانات تکبیر الهی مکر شود و انشاء



هو البعج

او سافر في الله وای مهاجر بالله حمد کن بحج ورا که بسبیل قدس باقی وارد شدی  
 ونغات الله را بسمع ظاهر اصفا نمودی برضی الله وارد شدی و با مراد الله من غیر کرم  
 راجع کستی فتیحه ما لک بما فرزت بقاء الله ورضائه و سبقت فی شکر الرضا با امر  
 مولانا القادیم معدی معدی فارحج الی عمری و احبابی ثم خیرهم منی و سبحنی  
 و بلائی و کن من الذاکرین بکوا ای احبای حق قدایر مظلوم از ظلم ظالمان تم کشته  
 و مسلک سود سفید کشته ای بنده من و پسر بنده من بر صراط الله مستقیم با  
 تاز و نشو و عرض بلحایم ما نوس شو و از دشمنانم تجتنب نما حضرت بیتا الله را  
 بغایت منظور دارید چه که شایم قدسم ازینهم در هبوب و مروی است و ای که  
 علی بیتی فی اللیل الا لایام لوانتم تعرفون و جمیع اولیای حق را زلسان الله  
 تکبیر برسان اشاء الله در جمیع عوالم بین مدی قائم با حق و حرم طاف  
 اقربای خود را ذکر منیع برسان بهائی حلیک  
 هو الباقی حمد بحج ویرا که حجاب غایب امکانیه را بقدرت الهیه خرق فرمود  
 و مجال قدم رخساره نف الذیاب بی ستر و حجاب بر عرش کان الله ولم یکن معین  
 شیء مستوی و از زمینش بخود اکسیر جاری و از هیارش بنور رغایب سار  
 طوبی لمن شرب منه و کان من الفانین های دوستان از کوشش بی در آلام  
 ظهور رجال سبحانی بنوشید فوالذی نفسو سیه که در غیب اکثر جمیع اقطار  
 اسمائها و زمین را نفخ نماید بطرم ان فائز نخواهد شد جمال قدیم

ميفر ما يدا سرا بن ظهور مستور مانده واگر مذكور ايد البته فرخ اهل ارض  
مرتفع شود با آمن ظهر الله عليه من هذا الكوثروا واهل بيان اعلا ظهور باسم  
رحمن مرتفع شده و سرادق مرد و قطب امكان منصوب كشته و تسنيم ارض  
بابا دي غلمان بقادر و در خندا و سر و با با اهل القدس في هذا النجما و لا كونه

### مر السابرين

اي على بشو هواها و سوالات خود را كه از قلم الله جاري ميگردد و امسكت  
في حفظك على حبه و لا انفسل الله بان يحسك من شر الشيطان و يتركك  
على مقصد لا من الا امان في ظلم اسمها اسمها الرحمن لا اله الا هو العزيز المتجان  
و اما مسلت في حفظك عن شر الظالمين لا تفسدوا في الارض بعد صلواتها  
لئلا يميتك ظلم كل ظالم بعيد و انك ان تفسد تكون ظالمين فيفسدك فلما امرت  
ظالما ينبغي ان يطأه عليك ظالما اخر و هذا عدل من عند اذنته العز  
و اما ما مسلت الله بان يوثيك ما يجارب به الناس بعضهم بعضا لتضربه  
ربك فاسمع انما قدر فضا حكم السيف و السنان و قد زنا النصر بالبيان فيما  
يخرج من اللسان و انه هو المستعان و اما ما مسلت بان ينجب فيك شيئا  
الضرفام فاعلم باننا جعلنا قلوبنا الذينهم انفضوا عن الدنيا و توجهوا الى الشطم  
اسمى لان هي اذن بالحد يحميت لن يخافهم شي حلو من السموات و الارض  
و هم قسوة اجاب القدره و القوه و قد سلمت الله ببال اسلم العظمة و  
لوشا لطفتهم بامر من عند و يتخبر بهم كل من في السموات و الارض و

اعلى كليتي قدس واما ما سئلت باننا نخطك فخاراً في توجهك الى الله بحيث يفتي  
تريد توجه المشرق القدس فاعلم انك في هذا السؤال جعلت نفسك شريكاً مع  
لانه هو الخار وما اتخذ لنفسه شريكاً ولرب يتخذ ابداً يا ذاك في ذلك كيف يشاء  
مرجعه وانته هو الغر الخار

هو البهيج اي على لقاؤه الله فان شدي وبضياءه وبمستنير فان فضيلة  
كبير ان ما على فان يفتح عن كل من في السموات والارض ثم اذهب بروح الله  
ورضائه الى المدينة ثم اخبر اشياها بما رايت وشهدت وعرفت من فرا الذي رو  
على جمال القدم من المشركين اي على باجلام متخلق شوق بالاجام بخصوع بما  
معاشرا تبين اي على الخيرة بلقاء عشرين صائراً في حكمة انسا الله اصحاباً موبوءاً  
ممكن اي على درابكار بلذات جمال خمار مشغول باش ودراسه ربايش وانوس باش  
اي على ذكره شفاهة ولو بوضياءه صدور بوجهه ونحوه اهد بود بديناي فاني ز  
باني غفلت ممكن وازشاديلان محزون عما تبين در كل امور سلطان ظهوره وكل  
كن اكر بوضاياي الخي عامل شوي بخير اكر ومنظر اطهر فانز كروي اي على  
برسولم ما نوس باش حير كه لخطات غنايم لانال با و متوجه بوده كذ  
امر كجمال القدم لتكون على العالمين

اي حسن حمد كن محبور اكر در سنين متواليه بلقاء عشرين من حاضر  
بعدي ودر كل لياي وانايم بلقاء الله فان شدي ودر لائق نظرت بمنظر  
اكر ناظر بود وقلبت بهمين عرش متوجه حمد كن خدارا كه باين فضل اكر

لاعدله فآتشندی حال بشوندی بحانرا و از فراق جمال سبحان خراج مکن  
 تا زبیرم فضا فرغ منهادل و جان در رضای دوست ایثار کن جسلطان ابرش  
 ناظر باش و در فراق منقطع ای حسن بروح آمدی و بر جان بمدینه الرحمن راجع  
 شو و از لایهای وارده بر تیر با اخبار کن محل بقوم علی خضر هذا المظلوم الغریب  
 الوحید ای حسن اگر چه فراق غیر فاق صعباست و لکن امرش چون قریب و صا  
 محبوب و مطلوب با مرش مسرور باش و بنور و ندره و اضطراب را بصبر اصطفا  
 و باره ما بغضایت حق مظهر باش چه که درستان خود را فراموش نهنوره و  
 بنواهد خود در مثل تو و مهاجر این مثل طیبی است که مدتها در رضوان قد  
 صمدانی با کل جمال جهانی مانوس بوده و دست قضای الهی بقبته فضل  
 نماید و حکم طلاق جاری فرماید اگر چه حمل این ثقل کبر بر دوش بسیار گران  
 است و لکن فرمائیم لیریل محبوب جان ما فان و مقصود بدان عاشقان  
 بود ای حسن چون با بر مر مهاجری در کل چین تلقا عرش رضایم حاضر  
 ای حسن در کائنات از امره ثانی حکمتیه مستور است و ما اطلع بها احد الا  
 نفسی السلام الخیر لذابرح و رضانا المکشونه بحبر و شکوی ای حسن  
 بتقدیس و تنزیه کبری ما لک شوی نه مناهج بقی و حشا ان اعلم بما ینبع  
 لک انشاء الله لانک در هوای قدس الهی طایر با منی و در فضا ای شمس رب  
 ماشی و الهاء علیک و علی ایتک و علی مر معک مرا ختک و اخیک

ای آینه الله حکیم خدا را که از غیر رحمت رحمانی مشروب کشتی و از کما من فضل من رب  
 بلسان اهل ملاء و اعلیٰ بخادمه الله مذکور و بر اهل ارض بحاریه المحبوب مشهور  
 خدمت از نظر منتظر که بخود شده و نخواهد شد ای کثیر من تقدیرین جمال قدر بین  
 اماء الله حرکت نما اعلیٰ جمیع تقدیرات از لایق نفس و هوشی مفلس شوند و در  
 هوائی تزییه ظاهر بشنو نصیح قلم اعلیٰ را و بگو محروم نفس یکم از کوشش باقی بجز فانی تو حیه  
 نماید و از نظیورت انوار هدیه بمشکات نفسیه بر یاد ای عباد اگر شامشید <sup>مستشرق</sup>  
 موجود و اگر طالب غیر بد کوش محب و جباری و مشهور بر بحار بسفیکند و بر رشای  
 حقیقت اهتک و وطن رهان نماید از است شمس نصیح و بیان که از شرق <sup>ن</sup> مینمایند  
 اشراق فرموده طوبی السامعین بالمستشرقین هوانا ای کثیر من تقدیرین  
 جمال هدیه مطلع شدی و از تقدیرین ات قدم با خبر اخبار کن اما بالله و العزیزین  
 انفسهم بحال کثیره الله

هوانا ای کثیر من از فراق جمال قدر محزون مباش در هر دیار ساکن باشی  
 دیدی که حضاری چه که خدمات تو ضایع <sup>ظن</sup> می شود مثل صاحب را من و بر صایم نا  
 و اگر در مدینه الله شدی کثیرا تم را از ضرر و بلا ایما بخار کن و تقدیرین تمام مشوک  
 و از بنا بچ نکر منافق مشوسول را از انسانم تکبیر برسان و هم چنین جمیع <sup>هل</sup>  
 خود را ای کثیر من از خدمت بیت الله ذیات ان عقلت مکن و از محبوب  
 عالمین <sup>محبوب</sup> باش <sup>مباش</sup> و الهاء علیک  
 هوانا ای مجید بشنود ای این محزون را که قسم با قاتل باغی تر بگردی

که از اول ابراج تا حال چنین ظلم با حدی وارد شده جز اسوره نشسته یا نغمات بدم زانو  
 نموده و یا معاشرت ناس ایجاب را غافل نموده تو صبر و حلم و سکون را در بدنه حال نمک نما که  
 چه وارد شده که سبب طبع و صریح و ندیده بر جمال احذیه شده فوالله الذی لا اله الا الله  
 الا هو که اگر شربت شهادت را از اثر ناس مینوشیدم البته نزد من ارتج از این بود که  
 این امور که سبب نلت امر بوده ما بین ناس شایع شود فوالله یکنی نفسی و صبی  
 قلمی و قلبی و من نظری شیوخ سکان الفردوس و لکن الناس هم لا یسترون  
 ولا یتهمون ای شهید تو میدانی که چه مقلد در دجله امر ای جان ایستاد تا <sup>لکه</sup>  
 امر بقای رسید که ملا خطه فوری و بعد از آن محبتی که با این مظلوم شد این بود  
 که بر قلم ایستاد در قطع شجرم ریاست کمال جسد نمودند و چون شهادت یافت اینغلام  
 خارج منظر را عن الکدر بیت ساکن که شاید نار غل و بغض ساکن شود بعد  
 فاصد کفره شجر اطراف نوشته که کفره را بسته اند و ایچ بر تک شده و در  
 نفسش بود عیش و لا یعرف نسبت داده و حال آنکه تو میدانی که اگر این عید  
 اراده ضرش منمورا بدام جو بر نبود و چون نوشته او ملا خطه شد تکلیف بد  
 که ناس را اخبار بنام که ما با از کلمات جعلیه که مسطور داشته عباد از اسبیل  
 منیر مخرف شوند فوالذی تو خدا بالخطه و الکبر یا که اگر بعد از خروج این عید  
 ساکن میشد ابا ایر عید ذکر نمینمود و از جمله نوشته که برای نان از من <sup>بج</sup>  
 شده اند را التوسیقی نفس را ملا خطه کن که چه گفته و چه کرده خود الخباب  
 تا مل نماید و اینغلام را سا اطه ابدیه و معاشرت نموده ما بعد <sup>خطه</sup> کبری و تیر

اینکه نه مغز تریات بمالک اسمها وصفات لایق است لافوق فیض آفتاب الهی من القیوم مذکر  
مصایبم از لسان و قلم هر دو خارج شده اما اشک و غمی و غزنی الحاشیه باری  
در اعراض الجناب زلم الله کمال تدبیر خواهند نمود ای صغیر تو در مابین کمالاً  
در اول اسر نفس الله فائز شدی و بین بیرو الموجه مؤمن شدی بایست بر امر  
بشایسته از استقامت کلمات تقیم شوند

بایست تا واحد اگر تو وقف صعب است بر الجناب متوکل علی الله راجع باش  
خود و دیار احری شوند و خود را حفظ هفوز که ملای با بوسا و سنجینا بلبلین  
و سامریان حق حرم و همانند فی الذی نفسی بین که کل النور مقصود و غیر  
مکر نفوسیکم بحیل الله تسک حسته و از روش فارغ شدن اندک از ان  
بالله اعلی از کربت احر بوده و خواهد بود در کل حین تسلط آن به ایمان  
که از شر اعلی الله محفوظ مانید و جناب شیخی هم اگر میل در جرح داشته  
عاد و نند و لیکن اگر در عراق امور بر وفق رضا واقع شود تو نصف در حجاب  
بیت احر بوده و من دون آن اذن حرکت داده شده در هر حال جاهو  
المقصود و عامل شوم که با این علیم و وصیت بعظم الهی انک بانقوی سبکه  
معروفند بیغض حق بل معاشرت جایز نه فاجتنبوا عنهم لعنکم نفسون

هو الله

نامه شماره سید و مضمون آن معلوم آمد در حجاب نفس مذکر که در  
منبع نازل و ارسا شد تا الله تو متفکر که کل من فی السموات و الارض

فما نزل فيها فكيف يتم ولكن الناس في حجاب فظواهر السموات ولا رضى  
حجاب ملاحظه مؤدبه برساندوا كرسيا رسفار شفايد كحجبت حركت فبايد  
مبادا حرقا ظهار شود وسبب فتر بعضه كرد وديكر لوج مختصرى هم حجاب  
كليم نويشته شد ملاحظه كنيد وبنفسيد والجهاء عليك وعلى الذى سقى  
باسمك واتر لاسمى وعلى  
الذين معكم صليا والله

هو الله ان باكليم اسمك ثم ملير في هو الروح وما قرن في شير ثم انظر لاسم  
باستقامت منبع اليوم والنجاب لانه است استقامت برار وضران چه  
كه مشركين بر نفاق استاده اندود ركل حين بنصره بر كمال سقى قائم شوند وديكر  
انكه لوجى در جواب سلیمان ارسال شد درست ملاحظه فبايد كرك لاسم  
بالحق تكون من العالمين والروح والعز والجهاء عليك وعلى من معك واخيك  
الله رب العالمين

بسم الله لا ضح الا قدس الالهى ذكر الله عن شيخ الفزدوس فذكر ان على هيك الغلا  
مشهورا وانه ينطق في كل سنة بما سمع اذن الحبيب في المعراج واذن الروح  
في سماء القضا واذن الكليم في برية السبا ما بينه الله الا هو وانه لم يزل يات  
عن العالمين غنيا ان ما خلاه اسمع بتك عن حجة العرش ولا تنس انما  
فيها اشرق عليك شمس جمال ربك عن هذا الافق الذى كان تابم الظلم في  
الالواح من تلم الله مذكورا ذكر احسان النبي كنت حالسا في محضرى ومعت  
نعامت الله بعد ذلك وفي تلك الايام انما نرا وجهنا عن كل من في السموات ولا



لحكمة كانت في امر الله مستورا فذلك امت الميعات وجاء الامر كقصة الامانة  
 باسمنا المختار واطهرنا فسننا على المحطات جيلطان الذي كان على  
 العالمين مستورا وبذلك ما علينا الذي خلقناه بامر من اذننا وخطنا  
 تحت جناحين الفضل ويحدد ذلك كل الامانات وسر ودائها لنا والامر  
 على مقام قدر محمود وكما سمعت في امر قد كان مرجعدي وكذا في  
 حقه مالا يحصى احد الا الله ربك بالحكمة التي كانت في خراش السلم مكنيا  
 وقتا في مقابله الا طراف ايام التي زلت فيها رجل كل نفس قواه وحاد لنا  
 بالحكمة والموعظة الى ان اظهرنا الامر بنفسه وحده وكان الله على القول به صدق  
 وارث لما اظهن من نفسه حارب بنفسه وعادنا باي الى ان قام على قلوبنا  
 وسوس الشيطان في صدره وجعله حرسا على الصدور محرما كذلك اخبرنا  
 لظلم بغض الذي ما ورد على هذا الغلام وتكون على الامر بصيرا والامر  
 عليك وعلى مراجعتك في الله وكان على الامر مستقما  
 هو الله تعالى

اكرام عبد الجواد ذكر الخوان وارده فمما يدركه واحد جزوه بر اخصا  
 ان نادره لر بصينا الا ما كتب الله لنا حمد خذرا كما اخبري راملات في  
 وبر وضع حركت وتفضيل ومطالع شديد في الله الذي لا اله الا هو كونه  
 ورامر شديد يجمع از امر جدي بوجه واحد مطالع من حمير الاحكام  
 او خدمت شمار سيدة وديكر وكي از خوان كه بيكيم يعرف است در  
 اين ١٣٢

این ارض حاضر و مصلحت ذکر انتشار او را این دو دیدند چه که بر عبد بسیار معترف  
 بوده و اکثر اناهل ارض بعد از آن ثابت لذا اسم او مذکور شد و چه مقدار در وصفش  
 ذکر و تخریر شده و کل با اسم نقطه اولی مشهور و از این است بگرفته چه مقدار  
 در تعلیم و تربیت او حفظش هم در سببی مبذول شد و در موارد بلایا مستحق  
 در مواقع قضایا مضمهر و بر عبد مابین اعلام مبتلا و الحجاب استماع نمود  
 که چه مقدار ظلم و اعتساف تحمل نمود و فوالله شی اسوده و مطمان نیا سوره  
 و کیف بالله شهید البتة اجتماع اهل عراق و علماء و مجرم الاستماع نمودید که  
 چگونه بعد از قیام نمودند تا آنکه بفضل الله دست قدرت الهی جمیع را  
 محذول نمود و باین ارض وارد شدیم اخوی چون از نفس خود مطمان شد  
 و این ارض را ساکن دید و دسترنجی یکی از خلام را بر قتم گذاشت فلما اظهر  
 خافیه صدره مضطرب شد و انکار نمود و بجهت اتحاد نسبت داد بعضی  
 از مکاتیب بخطا و ظاهر شد که حال موهوبی است و بعد از این عبد  
 از کل خارج شد و متوجه الی الله در بیت ساکن و مع ذلک نادر  
 غضبش ساکن باشد با طرف الواحی نوشته و فرستاده و اخیر را  
 خود عامل بود باین عبد نسبت داد چه که از هیچ رفاع ارض مطمان  
 است که آنچه بکنید مستحق و ثابت است اگر چه این مسئله را درست  
 فهمید چنانچه اکثری او را ندیده اند و آنچه شنیده اند از این عبد بوده

مع ذلك تجار به با جمال اهدیه بر خواسته اند فان لم وعلى الذين اتخذهم لانفسهم  
 اولیاء من دون الله وهردی بصری از این نوشته شان و عقلم و را ادراکی  
 نماید با روی موی مرتکب شده که هیچ نفسی از کتاب ننویسد اما آنکه بنویسند  
 و حرنی الی الله انشاء الله عید و این که انتخاب در نظر سده امر سانس یا  
 و از جمیع منقطع و الباء علیک و علی من معک در فقره حایرین است  
 مرقوم داشتید فخر الله جزاء حسنا لا یعقبه البلاء و آنکه کان علی کل  
 شیء قدیر

است باقی و از آنجی ظاهر رهویدا الواح عربی بنویسند و بسیار مشاهده شد مثال  
 لبسان یا پس بدایع کلمات قدسی الخ الفاء مشق و طویلی که اسم معین لرین از حق  
 جل و ذکر مقدسین ز طویلی و روز بوره و غیره بود غیبی که برون است و لا یدرک  
 و باطن لا یتظلم و غیره که لا یدرک و غیره که اسم غیبی صاف و نامیکه مشهور  
 ندر این تصویرت ظاهر نیست تا معروف کرد و بعد از آنکه نام غیبی می خورد  
 تا معلوم شود که این غیبی که برون و خواهد بود و طویلی از برای نفس سبک است این کلمه  
 تا معجزه که الهیه تفکر نماید و بگویند هر چه مخصوص بود که در آن کتب موعظ است  
 نفسی و دعا و عرفان غیبی است همیشه غیب نماید که در بوره و خواهد بود  
 البتة ال قدر اعظم از آنست که بدون خورد معروف کرد و خالیتر از آنست که بدن  
 ذات مقدس خورد موصوف بد چه که الحیر را خلق در صفتی مراست عرفان خود  
 ادراک نماید این عرفان در مخلوقی همی است که با نفس نام فاضلهم احداث شد

هر آن بیرون از حد و خارج از باب عرفان و ادراک صدور و منتهی تفسیر  
 ضابطه و در حد و محض فصل و جود سلطان و جوی و مظاهر احدیه و مطالب عز محمدیه با اذقی  
 انیانا الظاهر فوق کلمه شی ظاهر ظهور جامع نام عرفان ان مفهوم ضریق از اذقی تحقیق  
 عرفان الله از مشهور و باطاعت ان دعوات مقدم بر ضوابط و طاعت مرزوق  
 کردند و مقتضای عدل و ظهور غیر لیک از سنا هر عز باقی تحقیق و در همانی بنیاست  
 تا برای نفسی و عباد اعراض باعدار نماید و بر کل محبت الهی بالغ و کامل گردد و مقصود  
 از این فصل کبریا که نام از تربیت نماید که شاید بملکت وجه داخل تونیر و عباد  
 یقی وجه ربک که مقام سدر و منتهای وجودی باشد است تا سر گذرد و باقی  
 مانند قسم بحال قدر که اکثر نفسی یکبار از این دنیا ظاهر و مقدس شدن بر قبولی اعلا  
 ارتقا جویند و باقی فائده بنید هستی اندر هستی رسد و باقی فیض و نثار از این  
 هستی و تقاربه نیز و لکن چه فایده که این نام با اولی و غیر ظاهر از بن غیر الحرام  
 ادوات نماید باقی اینظهورات عز احدیه از اول اول بود و باقی این  
 تا آنکه منتهی شد بظهور و بدیع اول در تقصیر از طالع شد از شرق اول  
 اولی جلیت عظمت و علت آثار و غیر کبریا و نام از شریعتی با هدایت فرمود  
 جمیع عبادتک بر وسای خود از عطا جسته ابرایان از عز احدیه آیه  
 نفوس مع آنکه ظاهر شد بجهتیکه کل اناسان مثل ان خود را عا جز نشد  
 نموند و بعد معارضه بر خواستند و خوارق عادت طلب نمودند از انان  
 رساله استدلالیه که در این سبعة معروف است فرمودند و جمیع

ودلیل را با آیات منتهی نمودند و از قلم قدس جاری که ایام این ایات که از سحاب  
 عزنازل شده تحت است بر شرق و غرب عالم و حتی فوق آن نبوده و نخواهد بود  
 چنانچه ولیعهد انجور صمد را در مجلس خود حاضر نمود و تحت خواست ابدال  
 قدم فرمودند ایات الیوم تحت است بلاخره نپذیرفتند و کل بر قتل انسانج  
 قدم فرمود دادند الا تعدودی که با آیات الهی موافق شده و از مغرب بگردد  
 صلال بمشرق ایمان و اقبال تو عینه نمودند و بعد از آن ذات قدم در قتل الواح  
 منزله جمیع را با این ظهور و اعظم جشارت داده چنانچه سطرهای زبان نازک  
 نشد مگر آنکه این ذکر منع در او مذکور و جمیع را نصیحت فرموده که بسا  
 در حین ظهور مثل امت فرقان بجز وفات بیان و کلمات منزله در آن از جمال  
 رحمتیست همانند مع و صایای و این ظهور و اعظم و طلوع قدس اگر که بجا  
 قدمت الهیه و جمیع صحیح مطابق عزایف ظاهر شده کل اعراض نموده اند  
 ای کاش با آنچه ملائ فرقان از کتاب نموده اند کفایت مینماید چه که ملائ فرقا  
 از کتاب نموده اند کفایت مینموند چه که ملائ فرقان همان فتوی بر قتل  
 جمال رحمن داده اند و لیکن این طایفه بر قطع سدره الهیه جهد نموده چو  
 خود را عاجز مشاهده نمودند زبان با فتر اکسوند و البته تا حال نیت مقرر  
 بان را نرسیده و لیکن عمل خدا را که امور و این سازنج قهر طریخ نسبت داده اند  
 که هر نفسی که اقل من شعیر صلح شعور باشد و مثل از در صانع نظر  
 ادراک مینماید که این مضریات از منبع غل و مخزن حسد و معدن بغضا

ظاهر شده اند ایضا که اسرار کمال الذرات بان اعراف او در ظالم نظام فقط در  
 فی ظهوره الاخری و حاربت بنفسه و جاد کلماته و کفر بلیغانه تمام فرقی علیه با  
 ای عبد اریست شان اریحالی لایقی بنسبت منه جمال قدر در دست اعتدال  
 بشا نیکه در کل حین در معرض شلال بویه کاهی در سجن اعدا و کاهی در سلسل  
 و اغلال و کاهی سیر خنجر مع ذلک نسبت دنیا و جان باری سازج روح داده  
 مع آنکه جمیع دنیا و مافیها مخلوق و بوده و اکثر بر ارض الناس هیچکس نیست  
 سزاوار بوده بلکه خدام در کسب لایق و حال آنکه قسم سلطان قدر که طایفه  
 حولش از دنیا و مافیها مقدس بوده و خواهند بود چنانکه اکثر نفس مشاهده نما  
 فلسفی از دنیا و اسباب متعلقه بان نزد عبادین نخواهد یافت محمد محبوب  
 که کل با صابر و شاکر خلق فرموده و این سخنان و امثال ان را ذکر نموده اند فکر  
 آنکه القای شهبه در قلوب نماید دیگر فایده آنست که فعل حق چون شهبه  
 مشرق و لایح است و هر ذی بصیری در آن نموده و مینماید ای عبد بی  
 معنوی شما قدس الهی بر او رکن و خود را از اشارات ماسوی الله  
 مطهر نموده بمنظر اکبر با نظر شو قسم بحق که ضرر معظم از ان است که ذکر  
 شود و بلایم کبر از ان که بقیام قوم کرده اند اما استکونتی و خزنی الله  
 و اثر نعم المولی و نعم النصیر انشاء الله در این ایام از باریغ افضال  
 سلطان لایزال محروم نمائید و از حقیق بمیثال دولت لایزال ممنوع  
 نشوید البتة و علی من معک من کل مؤمن موفق بآیات صابر شود

لسان الله بحکلمات پارتی حکم مینویاید

ای یوسف حجتم بر کل من فی السموات والارض من قبلی ان اعرف بفسنی تمام بود  
و بالغ شد چه که بظهورات ظاهر و بشئون باطنی ماهر که احدی را بحال تو صف و  
اعراض نه تفکر در نام قبل کن که بچه سبب از مشاطی بحر احدیه عمر و مرشد اند و از  
جمال تنه عز باقیه ممنوع و اگر بصیر حدیده شاهد کنی در اراک مینمان که کجا بیجا  
کلماتیه و اشارات و همیه و دلالات ظنونی از منبع فیض احدیه ممنوع شده اند  
و در ایام الله که جمال الهی چون شمش در وسط سماه مشرق و مغرب است محل  
بیتجات و همیه مستجاب مع آنکه در کل الطامح و صیت شده اند با نیکو در  
ظهور و بشی از آنچه خلق شده ما بین سموات و ارض تمسک بنشیند و باصل  
و ماسوا مصلوقی که آتو فیضک باری الیوم کل من فی السموات و الارض در  
صق و احد عند الله ظهور بند و هر نفسیکه از ماسوا او و منقطع شد  
و سموات هر مان نفسش از ان نمود او را از اصفای حق و اولیای او بود و  
بویا که چیزی را احدی معروف نباشد و هم چنین نفسیکه معرفتشان است

نیز خلق بین بدی الله مذکور اگر چه از روسای قوم باشد چه که حق جل و ذکر  
 نسبت در بطی با احدی از سمکات نبویه و نخواهد بود و کل نسخه امروا علی حد  
 سواء خاتمه شد و اندر این بلذی و شبی و علو و نوبعد از القای کله چدر  
 انفس خود عباد ظاهر شده شنید که بعد از استماع کله الهی بکمالی موقوف  
 شد از عمل علیین و خبت امی محسوب و مردون ان از اهل ها و میر و بحیم  
 مذکور این الیوم هر نفسی که منسوب سازد خود را بشیر امرا بیا رکل موی  
 السموات را از زمین قطع شود و بقلب طاهر و نفس زکی و قوا در زمین بنظر  
 اکبر راجع گردد و اگر نفسی در کله اراده نماید که حق جل و عظمت را بغیر او  
 شتابد با موقر نشود و عارف نکرده چه که غیر و محدود و محدود است  
 و حادثه مشیت اختر بحیر و عبادت و محدود ذات و در شناخته شد  
 و نخواهد شد شنید و صایای ربانی و صفات قدس صمدانرا و از  
 شمال و هم و طعن بهمین بقین راجع شود و بصبر خود در ظهورات الهیه  
 و مشونات قدس صمدانیه ملاحظه کن بالذکر بصبر را از اشارات لایضیه  
 قاطره و رات عز احدیه یاد رکشی می مشاهده کنی و کوشش از کلمات قوی <sup>مطهر</sup>  
 سازان نعمات قدس الهیه را از کل جهات استماع نمائی و قلب با اشارات  
 کلمات قبلیه غنی کن تا اشارات کلمات منزله بشیر را ادراک نمائی  
 و بحسب قدس بریزال و لال غیر بهیئال فائز شوی بر ایست و صلیت  
 جمال قدس را و اما آنچه سؤال نمودی از صیده و معاد و حشر



ودر صورت رحمت و نازکها اولاً در بی نهایتا و موقر بصیرت و کل خیر جمیع این  
 مراتب و مقامات را بچشم باطن و ظاهر مشاهده مینماید چنانکه هر چه از آن مرتبه  
 نوزاد فضلی ممنوع نخواهد بود و اگر کس بمرات فضل الهی طیران نمائی در هر مرتبه ای  
 محله در کل او ان را چه از قبل و چه از بعد مشاهده نمائی و در هر شیء کما ینظرون  
 فی کل شیء مشاهده کنی که فضلش مخصوص بشیء و در شیء نبوده و نخواهد بود  
 و کن مقصود الهی از عشر رشت رحمت و نازد امثال این اذکار که در الواح الهیه  
 مذکور است خصوصاً است بحین ظهور ممتلاً ملاحظه فرما که در حین ظهور  
 انسان الله بکلمه تکم میفرماید و این کلمه مخبر عن غیر محبت و ناز و عشر رشت و  
 نکال است سئلت و ما استلست ظاهر و هویدا میگردد هر نفسیکه بکلمه موقر  
 شد از صراط گذشت و محبت و رضا فائز و هم چنین محسوس شد و در مرتبه  
 و مصطفین و عند الله انا اهل جنت و علیین و اثبات مذکور و هر نفسیکه از  
 کلمه الله معرض شد در ناز اهل نرف و سبحین و در ظل مشرکین محسوس است  
 ظهورات ایقانات که در حین ظهور بکلمه ظاهر میشود و لکن بقدر سبکه  
 موقر بشیء مانند برضو الله دلمه بعد از خروج ارواح از اجساد با حرام  
 در عارضی فائز خواهند شد چنانکه الخیر در این دنیا مشهود است استعد  
 نیاده از این ملک و در او موجودند اگر چه کل عوالم الهی طائف حول این  
 عالم بوده و خواهد بود و لکن در هر عالمی از برای هر نفسی امری  
 مقدس و مقرر و هیچ تصور مکن که آنچه در کتاب الله ذکر شده است

تعالی من ذلك قسم بافتا سابق معانی که از برای خویشتهای عادلها  
بوده و خواهد بود و لکن در حیات اولی مقصود از خبت رضای او  
مخول در امر او بوده و بعد از ارتقای مؤمنین از این دنیا بجهنات لا  
عدل لها وارد و بنجتهای لا یحصر منعم و انجان ثمرات اخلاسیکه  
در دنیا حاصل شده اما میل الحظه نمینماید که یکی از اهل عبادت را که خیرت  
نفسی نماید و متحقق از برای او تحمل کند اجرو می خورد و اخذ ملیها میگوید  
میشود و کبری علی الاطلاق امر نماید عباد را با او مرخورد و بعد عباد خود را  
از بزایج رحمت خود محروم فرماید نتیجتاً سبب آنکه من ذلك معالی تقا  
عما یظنون العباد و حشره باره النور جمیع این مراتب مشهور است  
چون نیکو است حال نفسیکه بجهت الهیست که اهل الجنان بوده و خوا  
بود فائز شود و اگر ازان مطهر و نفوس بالخرمشهور و مدید هر این  
از بزایج فضلهای الهی ذکر مدید تا جمیع از کل الخیر اودا که فوره و  
عاری شده و مشاهده فوره المذبح و مطهر شده فقط اکثر طهر  
توجه نمایند و لکن چیزی فایده که با تربیت نقطه بیان روح ما سواء فایده  
ای عباد از مقام علقه مضغنه نرسیده اند آنچه رسد به مقام اکتسای حج و  
من دون ذلک مقاماتیکه ایل ذکر آن نشده و خواهرت علی هولاء  
الذین غیر رانغرا لله علی انفسهم و بوجود هم صنعت سماء المعانی  
عن جمهور آنها و مشنواها کذلک فاشهد شان هم الخلق و کون

انشا هدين باري محبت و نادر حیات ظاهر احوال و اعراض بود و نحو اهد  
 بود و بعد از سرود در پنج مجتبات لا عدل لها و هم چنین بنا را کما شیب لما کین  
 ثم له مال مقبل و معضات خراشند رسید و کن نفسی عزیزی در انشا  
 نموده و نخواهد نمود و از برای مؤمن مقاماتی خلق شده فوق آنچه استماع شده  
 از بیایع نعمت های بینتهای الهی که در جنتمای عزیمدانی مقصد گشته و  
 چنین از برای معترض فوق آنچه سمع شد از عذایهای دائم غیر فانی و انما  
 لله مدائن الصراط قد رفیع بالحقق و ان المیزان قد نصب بالعدل و انک یوم  
 حشره المیزان برزت و انما قد نقرت و المیزان قد نقرت و انما را شتمت  
 و المیزان را نقت و انما را نقرت و انما را نقرت و انما را نقرت  
 و لله الله قد هبت و روح الله ارسلت و المیزان استقرت و  
 العالمان استقیمت و الانسور و حقیقت و الضرف و صحت و اهل الخبر  
 قد حبت و الاطالی سقطت و الاطالی سقطت و السهم سقطت و انما  
 و التیمور سقطت و التیمور سقطت و التیمور سقطت و التیمور سقطت  
 و الایات برزت و اعمال المیزان قد حبت و انما ان المیزان قد حبت  
 و المیزان سقطت و المیزان سقطت و المیزان سقطت و المیزان سقطت  
 الابداع ثم محبوب الاطلاع ثم معبود من فی الارض و السماء قد ظهر  
 علی سبیل السلام انما سبیل السن کلشی بار ستاره اقصایع المبدعین  
 او عیدین ای یوسف بنو نجات المیزان الیوم براتین برین ممکن

وکلمات اربع اعطی و اقیاس بکلماتی منها بعین خود در امورات ظاهر  
 نظر کن و با بدی در عرفان نیر اعظم مستک مشو و الیوم بر کون  
 الهی لازم است که اقی در تبلیغ امر الله نگاهل نماید و در کل حین بموا  
 حسنه و کلمات تیسرا جزیر عزم دعوت نماید چه که اگر کسی  
 الیوم سبب هدایت نفس شود اجر شهید و سبیل الله در نامه عمل از  
 از قلم امر ثبت خواهد شد این است فضل برود کار تو در بان عباد  
 مبلعین ادا عمل بما امرت و لا تکن من الضالین و انصبر علیک  
 و علی مومنین از کتب تقیم علی هذا الاسرار اعظم العظیم

بسم الله الا قدیر الاعظم الاعلی

مکتوب الجناب بمنظر کبر و ارد و از قصص کلمات نیرفات تحت مالک  
 انما و صفات متفوق العجز الله که از فضل رحمن بجز عرفان و از دست  
 فاین فضل بسیار عظیم است چه که عارف شدی بمقانی که اکثر ثواب عباد  
 از او جمعند الیوم و ملاه میان که خود را در اعلی ذروه عرفان مشاهده  
 مینمایند فقیر عارف شده اند که مقصود از ظهور و نقطه بیان روح  
 من فی الامکان فراه چه بوده اگر بگویند مقصود بیان توحید و جلوه  
 تفریدی بوده کل شهد و ایشهدون بانه لا اله الا هو از فوق سما آفرینیه  
 رحمانی شمسو طالع فشد مکرانکه علی هینه ان لا اله الا هو و اشیان نور  
 و از رضوان روحانی ربانی نفعه سا طبع نکت مکرانکه عرف توحید

از او در هبوط بلای الهی در مقامات توحید و علو توحید یاد نکرد فرموده اند  
مقصودی منظور بوده و لکن کل از مقصود مستحجب در این صورت  
باقی نمانده از برای آن نفوس مکرر توحید لفظی که کل با آن ملاحظه قسم  
بسلطان بفعل مایشاء که الفاظ در این ظهور اعظم عاجزند  
از حمل معانی مکتوبه که در قلم الهی مستور است نظر مظاهر  
فرعونیه من اهل بیائیه خرق سجبات الفاظ شده تا چیره بد  
بظهور معانی اگر چه متصبرین از هر کله از کلمات این ظهیر و معانی  
مالا فها یاد دارک نموده اند و لکن این مخصوص بان نفوس است  
فاز دون ایشان مستور و بجا تم حفظ حقوق اگر استعدادهای  
میشد از ای کل ظاهر میکشاید را الیوم را از تعجبید و اگر کسی  
که مقصود از ظهور آن بود که حکام ظاهر و الخیر را ما بین بر تیره  
فرمایند جمیع مسل با این خدمت ما مورد زدا و لو البصر البصام  
یکی از مراتب قدر است اگر ثنی از اسبجانی مستحجاب اند که احتجاب  
ملا قبل از نظر جموشده بغضاً علی الله در هر حین با اعتراضی جدید  
متمسکند با اینکه کل میدانند که باین ظهور اعظم ما نزلت الیها  
نابت و ظاهر و محقق شده و اسم الله مرتفع گشت و اما راه در  
شرق و غرب ابتسار یافته و میان فارسی مخصوصاً در این ظهور  
امضا شده مع تلك متصل نوشتند و مینویسند که باینرا

نسخ نموده اند که شاید شجره در قلوب الفاسد و معبودیت عجل محتو  
 کرد ای اهل بنیان اقسام با الله قدر و انصاف دهید و بدین پال و  
 ظاهر در بیانات الهی نظر نمائید و قلب مقدر تن فکر کنید منتهای رتبه  
 بیانات که در بیان مذکور است بقول اهل ارقام توحید است <sup>مستز</sup> بیان  
 بالمره از این مقام محجب چه که هنوز به جماعی ارتقا نهموده اند که مظاهر  
 حق را بیک نفس و یک ذات و احکامشان را بیک کم مشاهده نمایند <sup>بکر</sup>  
 چه توقع است از این نفوس نفوسیکه خود را در اعلی ذروه عزت <sup>عز</sup>  
 مینمایند اما مثال این مقامات که یکی از مراتب توحید است واقف <sup>مستز</sup>  
 و محجب و اندک شاعر نیستند که در چه مقاماتند هر نفسی لا یتق اصفا و کلمه  
 الله نه و هر وجودی قابل شامیدن لال معانی که از عین مشیه رحمانی در این  
 ظهور عزت صمدانی جاری شده نه بلای این امتیاز که در الواج الهی ذکر شده  
 مقصود مقامات دیگر بوده و بعد از نزول بیان و عرفان منبسطه  
 در آن نفس اندر شاعر نباشد که اقل احکام الهی را واحد <sup>حمله</sup>  
 نماید و الله عدم از برای ان وجود و سزاوار تر است از این گذشته بگرام  
 عقل و درایت ظهور الهی و طلوع عزت صمدانی مخلوق تبسیر <sup>تسیر</sup>  
 قبل است بسیار مظاهر الهیه که آمده اند و باید احکام قبل <sup>تسیر</sup>  
 و حری داشته و ثابت نموده اند چه حکم مظهر قبل بعین حکم مظهر  
 بعد است که از قبل باز شده التیوم اگر نفس فرق گذارد و ما بین احکام

الهی و مظاهر عز و جلالی فصل مشاهده نماید از توحید خارج نبود <sup>و</sup>  
 بود بگو ای احوالهای روزگار دو بینید و ناله کنید اگر قادر بر <sup>صفت</sup>  
 سماء محال نیستید اول آنچه در بیان نازل شده ادراک نماید که <sup>بهر</sup>  
 مریض محمد و ما یظهر متی مظهر منوره و مقامی مبصر ملینا که <sup>بهر</sup>  
 و اعراض اهل فرقان نبود هر سینه شریعت فرقان در این ظاهر و <sup>بهر</sup>  
 شد فسخ و اثبات هر دو در مقام اولین واحد بوده و خواهد بود <sup>بهر</sup>  
 جمیع امور معقول است بمشیت الهی و اراده اشطان حقیقی <sup>بهر</sup>  
 در این زمین حکمی از معاشیت رحمن نازل شود و جمیع عباد را <sup>بهر</sup>  
 در آن بعد از شیخان ناند کرد و لیس احسان بخرض علیه <sup>بهر</sup>  
 المیعاد در نامه و منسوخ فرقان ملاحظه کنید که بعضی آیات <sup>بهر</sup>  
 حکم آیه قبل شده کویا مشرکین بیان قرآن هم بخوانند <sup>بهر</sup>  
 گویند که هنوز حکم ما بین عباد حکم آیه قبل جاری <sup>بهر</sup>  
 نگشته چگونه جایز بود که بایر دیگر فسخ شود <sup>بهر</sup>  
 لا تجدون من هؤلاء الا کفرًا و طغیانًا و غفلة و شورا <sup>بهر</sup>  
 سید که آنچه از قبل بان موقن بودند در کتاب الله <sup>بهر</sup>  
 نامسخ و منسوخ فرقان حال بهمان متمسک شده و بر <sup>بهر</sup>  
 شهود عمر از منینا بیدانم من هیچ رعاع و اغفل من <sup>بهر</sup>  
 و اجهد من کجا هلد زهم یا قوم با نفسهم <sup>بهر</sup>

بما عندهم فوالله نفسی بیده که جمیع کلمات بنیان و احکام منزل که در آن از نظم <sup>اندر</sup> کبر  
 نوحه مینمایند نظر با سبب کام ریاست خود ذکر بیان در لسان جاری و لکن بر  
 منزلش وارد آورده اند آنچه را هیچ ملتقی بمطاهر الحیثیه وارد نیارده و <sup>تبیان</sup> قائل  
 غایه فضل رؤسا اشتکه ظهور یک بیان بشاره که نازل شده این حکم محکم را  
 انکار کرده اند و حریم رحمانی را که در کل کتب حرام بوده خیانت نموده اند و حرف  
 ثالث من ینظرون الله را شهید نموده و نقد بدیش ضد که با این افعال <sup>سنگین</sup> قبیح  
 اعتراض باین ظهور نموده که هنوز حکم بیان ثابت نشده و ظهور جایز <sup>حظه</sup> منکر  
 کشیده قدر را بر او حریف فرض گرفته اند بعلی با سبب جمیع احکام محکم و اما  
 متقنه بیا سندی و بقول مینویسند لا تأکل البصل الا قریبا لدرخان و <sup>بمیز</sup> بمیز  
 صدقه شرعی با امر و محقق شده و جاری گشته اعتراض نموده و کافر  
 شده اند و چه قدر بی بصیرتند این خلق که گوش بر سخرفات آن <sup>سپس</sup> نفوس  
 داده و میدهند و معاذیری که اعظم از خصیاست از آن نفوس شنیده و  
 پذیرفته اند فوالله اگر نظر کو شود بهتر است از آنکه باین اشارات ناظر گردد  
 و افند معدوم شود بهتر از آنستکه باین بیجبات مستجاب <sup>تغافل</sup> جانند و دیگر غافل  
 از آنستکه در بیستان عالم الحی نفسی ظاهر شده اند که با مستثنای حق و  
 از باطل نمیردند و بقدر اهل منظر اکبر را از اصحاب سفر حینا <sup>تغافل</sup> سند و  
 رحمن بآنزل فی السباین عارف شده اند علیهم رحمة الله و بر کاتره و <sup>بج</sup> بدین  
 فضله و الطافه مخصوص از تمام اعلی احکام الله نازل که این ظهور <sup>ضرب</sup> متقنه



اینگونه نامور نشود و به جمال اقدس تعجبی وارد نیاید و ذکر در چنانچه میفرماید  
 نفسی سؤالی دارد و آیات مینویسد حال سؤال نماید تا از آن کرد که مباد  
 العیا ذبا لله سؤالی شود که سبب حزن البهائم قدر کرد و مخصوص صیغه فاعل  
 هو الذی یطق فی کل شیء باقی نا الله لا اله الا الله یسئله احد من الخراض  
 و جمیع این تا کلمات نظر بان بوده که عالم بوده اند که اهل بیان بجهت مستند  
 میشوند جوهر فؤاد لیکه بغایتی لطیف و دقیق است که جمیع من فی  
 البیان را وصیت فرموده اند که ابدگامین ندی حکم نماید هر چه که  
 با وجه هموزان و استسما هم شود ملاحظه کنید اهل بیان چه مقدار  
 ضرر وارد آورده اند مع آنکه در این ظهور را موری ظاهر که از اول ابداع  
 تا همین خنده و ابائی نازل که شبه ان اصغنا کتبه و انجز از هر اعظم سؤال  
 نموده اند جو اهلای مشائی کافی شنیده اند و اکثری از نفوس اینجه طلبیده اند  
 بان فائز شده اند مگر اموریکه ضرر و فایده ان از نظر سائلین در طالبین مستور  
 بوده لذا اجابت خشد و عوض ان مقامات را بر این خنایت شده که اگر کسی از  
 ان مستحور گردد اهل عالم منصفی شوند ماری و رقاه الهی را در هر حال  
 کسبی و بهر فضیلت از انان نغمه ایست که غر قضا حدی بقامه ادراک  
 نموده و نخواهد نمود نفسی نیست که از ان ملحدین سؤال نماید که  
 در این مدت کجا بوده اند تا میگوید این غلام الهی ما بین اعدا با بتشارا<sup>الله</sup>  
 و ارتفاع ذکرش مشغول بود در رؤسای بیان از خوف جان مستور

بنا برسان معاشر بودند تا لهم الله و چون اسرار الله ظاهر شد برین امدن الله حکامیکه  
 کل بیان باو محقق و منوط بوده از میان برداشته اند چنانچه دیده و شنیده این  
 در ظهور تسبیح که منصوص در بیان است چه میگویند حجاب بسیار علیهم هجاء  
 الله موجودند و این آیام تلقاء و چه بوده مذکور نمودند که در اخرا آیام حضرت  
 اعلی روح ما سواء فداه با و بشارت فرموده اند که بلقاء مقصود خواهی رسید  
 و تفصیل بشارت نقطه اولی را با این ظهور اعظم بشرک با الله نوشته است مع ذلك  
 متنبه شده اند سید محمد راد و یحیی مرعی الخیر و الفاکند و مینو سید از جمله  
 تازه ازنا چه کذب قولی ظاهر که مقصود حضرت اعلی از تسبیح تسبیح بعد  
 از ظهور من بظهور است در مستحبات حال ملاحظه نماید چه مقدار از  
 صراط صدق و انصاف بعید مانده اند و الله اکثر زبان لال شود بهتر از  
 ذکر چنین کلمات از این نفوس حجب نیست چه که جز کذب حرف و  
 جعل واقف از ایشان شنیده شده و لکن حجب است از اهل بیان که  
 باین حرفهای مغرور کوش داده و میدانند اطمینان و یحیایم ولو ما تم  
 شعورشان عمق می رسیده که تازه در این آیام بیک خبیث مثل خود را  
 باین اسم اعظم نامیده اند و بعد نوشته که اگر آیات منزله در بیان شخص  
 این اسم باشد فلان هم باین اسم نامیده شده لغتهم الله فسوف نجمع  
 اللهالی مقربهم فی الطمانینه ولا یحیدون لافضهم من جمیع قلوبا مله البیاض  
 اتقوا الرحمن ولا تریکوا مالا ان تکیه الفرحون والطامان ولا التمرود

لا الشك قد بعثني الله وارسلي اليكم بايات بنيات واصدق ما بين ايديكم مكتوب  
 الله وحكايته وما نزل في الشياان وقد شهدت لنفسي ربيكم العزيز المثلثان  
 خافوا عن الله ثم انصفوا في امره ظهور الله خير لكم ان انتم تعلمون بحجبا  
 ان نفوسيكه از اين ظهور محتجبند ومع ذلك شغل نسيتمند و بملل ديكره <sup>متر</sup>  
 مينمايند سبحان ربك سبحان عما هم يقولون بلي ظهور قبل خبر و كثر نور  
 از آنچه واقع شده ملاحظه در شان نفوسى فها شيد كه مع اين ايات بدعيه  
 ظهورات الهيه و شئونات احديه كه عالم را احاطه فرموده ومع شهادت  
 حضرت اعلى كه در جميع بيان اخذ نموده و شهادت فرموده بقاء <sup>صين</sup>  
 كه ميعصوا و اظها رعيها ايند كه رو و علازنا بين عجب است از امثال  
 اين نفعي الذي انزل في انزل حق يقال ما يقال وان جميع ايمه ات كذا  
 ذكر كلمات كاذبه محجوله مشرك بالله وادرمقابل ايات عز الهى و بنيات  
 فليس همدا في ميعها ايند بعينه مثل اشتهك بكوني و الراج و رديم  
 رضوان الهيه را استتمام مودى حال رواج حقيقه منته خبيته  
 هم استنشق نما و بعضى برانند كه بعد از اين ظهور اعظم نبايد ان  
 نفس مشرك بكلمات محجوله ناطق شور بعينه اين قول مثل اشتهك  
 كسى بكوني با وجود حق نبايد غير او مذكور باشد و با ظهور ملك بنا  
 ظلم مشهور كرد و با عذر شوب نفس و در كزار رحمانى رواج <sup>منته</sup>  
 استتمام شود و اين اعراضا نسيتمند محتجبين هيچ ملق با امثال

ان احتیاج نفوه اندکهای کم گشتگان وادی غفلت انسانان <sup>کلی</sup> این  
 مفرات که کان الله و لم یکن معهم شیء والا ن یکنون مثل ما ذکر کان  
 مع انکه جمیع موجودات مشاهده میشوند و موجودند مع وجود  
 کل شهادت میدهند که حق بوده و احدی نخواهد بود و غیر از حق چیزی  
 نیست حال بهین شهادت در این ظهور و مابقی به شهادت در  
 جمیع ادر در تنه او فانی و معدوم و مفقود مشاهده کن و این مقام  
 مخصوص او و الانبیا و اولو الانظار بوده و خواهد بود متفکر و یا  
 اهل البیان که شاید چنین ذباب را با آیات ربی از باب فری که در اید  
 و غیر زهدی رستم محبوبان که کلمات معرین تلقاء کلمه اولیه  
 معدوم صرف بوده و خواهد بود با ظهور قبل نفی و نه که آیات هر  
 نفسی در رتبه او مشاهده شده و خواهد شد عجب است که سالها  
 بیان خوانده اند و بحر فی الزان فائر نکشته اند بحینه مثل اهل فرقان  
 بلامثل هو لاء مشرکین قبل و احیای که معارضه با خدا تمام انبیا  
 نمودن این کلمات قشبت بحسبه چه که احدی نکشته چرا <sup>است</sup> انسان  
 کلیلند که در مقابل آیات اشعار گفته و در بیت او نخته اند بحج  
 این آیت که در شسته هر مصری شهادت میدهند که کلمات محسوس لسان  
 نفی و الحی در نزد کلمات یکی از خدام باب سلطان ابداع معدوم  
 و مفقود بوده و خواهد بود چه ذکر شود که ناس رضح و غیر الخ <sup>هده</sup> مشا

میشوند و سبب شیء اند که فیوضات نامتناهی الهیه از بریه منسوخ شده  
 و ابجا و معانی در غرور و وسایل و ضلک سرادق عصمت را با غیبت  
 مانده چه که این نفوس با حسر مند و بجز مرتسب از راه نداشتند و نیز از  
 داشت آلام و بیخ و تاب و بیخ و تاب و انان بگو ای اهل بیان اگر ای شیخ  
 ادراک نمیدانید در کلمات پارسیه حق و زندقه مثل کلمه کنید که شاید  
 خود را مستحق عذاب الهیه نماید و با بعضی دانسته از طلعت باقیه  
 مستحب نکر دید قسم با قتاب فوق امی که آنچه ذکر شده و نه بوده و غیبت  
 بود و بیان ما صورت را از میان اصل آن ان نفعی شبستان را و مکان بر  
 نه و در جعل الله ذلیلی مقدر ساکما عندهم و ان طوی الذی عتقا و هو  
 عجا در نه و در نصبت رایه لا اله الا هو ما بر مرعنه و قدر و تقی غباء  
 حین لا اله الا انا ما بر من لکن نه تسین کدر منفرد مقدر الا الهیه او اول عبا  
 این خبر بقا را بر ملا با اسم محبوب الهی میباشاید و تنه لاف لعل  
 بکار دید این هیوا کل جعلیه جعلیه را در خجانت اشارات کثیفه  
 منتنه خود مشغول بشود و نفوس در غیبت الحقی مقام بقیر از این عقل  
 اطهر خدیوی نه و این کلمات بمیشال مسالال ذوالجبارت قسمت  
 اهل ضلال تجویه و نخواهد بود و حقوق را اهل بیان تفکر در آخر ضا  
 مثل تمل در اعیان ظهور و نه زود اند صح آنکه الواجح مبسو ط  
 ای مقام ان عالم اعلی بطور کشته کاش ملاحظه میدونند و متنبه

میگردند بعضی الواح با رسیدن جواب بعضی احباب نازل و ارسال شد که چه  
 حقیقت است کلمات اینطور احاطه را نفوس متعجبانه مشرکه مرزده ملاحظه  
 نمایند وکن نیز تبلیغ امر اهل راست اگر انجذاب بعضی نمایند باسی نیست  
 وکن لایمها الا المظهر وکن معانی این ظهور است که از قبل بر حق و حق  
 ذکر شده در کلمات مستور است و بنام حفظ اشرف و جمیع مشرکین <sup>حظه</sup>  
 میمانند و مینمایند وکن بقطر ما زان فائز نشد اند بگو ای اهل ایمان اولیای  
 فارسی را ملاحظه کنید که شاید معبری که نقطه اولی جز نیستی بخت و فانی با  
 ذکر نفوس و جنات نمایان مرعی معانی سید که جوهر صلا که جنات  
 موسوم است هادی نام شده و با عرض کر سببه اگر اهل ایمان بیانات <sup>بسی</sup>  
 سید شجر و هادی اعرج و امثال این نفوس ملاحظه کنند و در بیانات خاتم  
 این باب هم تفکر نمایند غی الله لیس در <sup>الحق</sup> و یضیع الباطل وکن چه  
 فایده که بعد غیر طاهر قلب <sup>بسی</sup> است نفسی عبادی بگوید که اگر اولی  
 ذره دلالت میداشتی شهادت میدادی که آنچه با هم ان نفس جمعه  
 ذکر شده حکمت کلام ربوبه قدری تفکر در اول این امور کن که شاید <sup>بسی</sup>  
 از عیون مستور بوده فایز نشوی و موافق کردی با اینکه ان نفس از اول  
 معلوم بوده مستطاب و حکم الحیة اقتضای نمود آنچه ظاهر شد در حضرت <sup>بسی</sup>  
 از خدا میطلبم که اگر امثال ان نفوس مستدی نشد اند حق جل جلاله  
 از سانج کلام مریدها هر مقدمه موجود و فرایند با اینکه جمیع من



هذا الظهور على المذكور والمستور واستعماله هذا الاسم على كل الإسماء  
 سلطانة على منج الارض والسما وعظمتها فاقدر على الاشياء وخبثه  
 شهدت المكلمات بانه هو الظاهر فوق كل شئ وبطلونه شهدت الترات  
 بانه هو الباطن المقدس من كل شئ ويطلق عليه اسم الظاهر لانه يرى باسماته  
 وصفاته ويعرف بانه لا اله الا هو ويطلق عليه اسم الباطن لانه لا يوصف  
 بوصف ولا يعرف بما ذكر لان ما ذكر هو احد ثمة في عالم الذكر فتعالى من ان  
 يعرف بالذكر ويدرك بالظن ظاهره ونفسه بالظن في حين الذي هي باسمه  
 الظاهر يتبع باسمه الباطن لانه لا يعرف بالاشياء ولا يدرك بالابصار على  
 ما هو عليه من علوه وعلوه وهو سمى به انه لما المنظر الاعلى والافى الابنى  
 ويقول قد غسر الذين كفروا بالذي باسمه زينت صحيفة المكونه وطهرت  
 طلعت الاحدية ونصبت راية التوبى ورفعت خباء الالهوتهم وتفرج  
 بحر القدر وظهور ستر المستر المقنع بالسر الاعظم فوعمروا النبيان قد علمن  
 عربانية والنبيان من عرفانه فتعالى هذا القيوم الذي به غرقت سموات  
 الموهوم وكشف المكتوم ونك اناء الخمر فونفسه الرحمن ان  
 ينوع ويعوق اي رب زلتى لذكرك وشانك وعرفا بنفسك وانك  
 كان قائما باسمك الامر الحيا دبان لا يحسبوا بي وبما خلق من جمالك التيم  
 ولكن الشيو مخرق اما تزل في اثبات حقتك واخذاء ذكرتك وكفرنا  
 بك ربناياتك وجعلوا في حجة لا نفيهم وبما يعرضون عليك بعد ان



ما نزلت كلمة الا وقد نزلت لاعلاء امرك واظهار سلطتك وعلو قدرتك وسمو مقامك  
 في الالهية ما نزلت وما ذكرت فمؤيدك لئلا يتجلى معدوما لا يصح عند من  
 ان يكون موجها ويقرئ عبادك الذين قاموا على شرك وادادوا في خنك ما را  
 فاسئلك بقدرتك التي احاطت بالمخات بان تخلصني من هولاء النجاة <sup>سك</sup>  
 عن مجالك يا مريد ملكوت القدره وجمهرت الاختيار ولو نزل من مقام  
 الاسنى والدره الاولى والسدره المنهى والافق الالهى وترجع البيان من علو  
 الشبان الى دنوا مكانا لندكر الفرق بين الالهيين في مقام الاعداد ولو ان  
 المكون في نفسه لخالطني ويقول يا محبوبي لا ترتد البصر عن وجهي ومع الذكر  
 والبيان ولا تشغل بعيري اقول اي محبوبي قد انزلني انزلني تضامنك الشبه  
 وقدك المحفور الى ان ظهرت في تمثيل هل الاكوان اذا ينبغي بان اتكم بلسانهم  
 وبما يرتقى اليه اداكم وعقولهم واوسيدك التمييز من يقدر ان يتقرب و  
 انك لو ترتد ما امرني به خذ يد العظمة عن في استخفرك في ذلك يا الهى  
 ومحبوبى فارحم على عبادك ثم انزل عليهم ما يستطيع بعرفانه اقتداءهم  
 وعقولهم وانك انت الخفور الرحيم فاعلم بان الفرق في العدد اربعة  
 عشر وهذا عدد الهاء اذ التسب اربعة ستة لا تسب كل هاء ستة  
 في باعة الهندسة ولو تقرأ القائم اذا قبحا الفرق خمسة وهي الهاء  
 في الهاء وفي هذا المقام ليستوى القصور على عرش القائم كما استوى  
 الهاء على التوا وفي مقام تسب هاء القائم ستة على حساب الهندسة

بصیر الفرق تسعة وهو هذا الاسم ايضا وجمده التسعة ارجل ذكره ظهورا <sup>للتسع</sup>  
 في مقام هذا ما نرى الفرق في ظاهر الاسمين وانا اختصرتا البيان لك وانك لو فكر  
 التخرج كما ذكرناه لك والقبينا عليك ما تفرقت عينك وعيون الموحدين فوجهر  
 ان هذا الفرق لا يعطى للذين طاروا الاسماء الجاهلية وبها استدلتنا في  
 الظاهر حتى بان المقصود في الناطق قومية اسم القيوم على التمام ان اعرف  
 وكو من الحافظين وانا سترنا هذا الذكر وخطبناه عن ابصر من البيان اذا كشفتنا  
 لك لتكون من الشاكرين وقل ان الحمد لله رب العالمين اى عبدناظر الاله <sup>بصير</sup>  
 لبان ايسى ذكر ميشود تا كل بريران فضل سلطان احد ايزان اير معين جاريا <sup>بصير</sup>  
 كاشغرية لا كاشغرية لا وصفية ولا ظهورية ولا برودية كرم بريران اذ انفسه <sup>بصير</sup>  
 محفوظ بوجه مضيب بريران وفاضل نشوندان مقصود فقطه واما الفرق فاما  
 وقوم واعظم وعظيم اعطيت ظهوره بعد بر عظيم وقوميت ظهوره اذ بر تمام  
 وان فرق اعظم وعظيم در عدد ظهوره تسع بود وچا بخر بر بصيرى وانفج ودر  
 خبرى مبره است و اين اعطيت وقوميت در اين ظهوره ما يظنه <sup>بصير</sup>  
 جاريا و ظاهر مثلا مقصود از قومه ظهوره تسع بود و با اسمها ظاهره  
 حال ان اعطيت كدر ظاهره عرف ملاءمة ميشود در مقامى هم <sup>بصير</sup>  
 مسته وقام بك حساب ميشود فكر كتحريف ونى ذلك لايات اللعازفين  
 اى مسائل انظر قديم بجمال محبوب كالحق مقصود حضرت اعلى است در اين  
 ظهوره در صحايف تدبر ان قلم قد ثابت ومطور مشكل است بتوان

ذکر نمود و در الحقیقه کشف تمام از وجه خودی معانی نمود روح القدس میگوید  
که غلیم اگر خردت حجابات شعله نماید با غلیم تا آن شود و این بیان روح القدس است  
و کان ربه علی ما اقول شهید لیس هذا النبیان متابل منه قل یا کم ان تتر حنون  
و این شعر را ایام فرجه مابین ظهورین قرار فرموده اند تا کنونی تا آنکه از شهر  
از شهر غلیم میآید مستعد شوند از برای ظهور و نیز است علم که در سنه  
فتح کل بان موعود بوده اند مع ذلك مشاهده کنید که این بیان است  
ثبت بود و روحی چه مقدار اعتراضات بر سلطان معلوم و ملوک غیب  
و شوق نموده اند این نفوس ابدی از کوشش بیان روح پیشین و در حرفی از  
مقصود سلطان امکان فیما تزل علیه ادراک نموده اند و در حق خود  
لیحیون و در این خبر روحانی در هر او لطیف معانی طیران کن منافقین  
مالک یوم الدین با اصغاف نموده اند و ان نفوسند از اهل قبور هم نه  
التارخالدون و التارخ قبور هم لو هم شیعرون و اما ما سئلت بنی  
نوع انسانی بعد از موت ظاهری غیر از انبیا و اولیا ایا همین توحید و  
تخصیص و ادراک و شعوریکه قبل از موت در او موجود است بعد از  
موت هم باقی است یا زایل میشود و بر فرض بقا چگونه است که در با  
حیات فی الحقیقه صد مرتبه که همشاه انسانی وارد میشود و از قبیل بنی  
و مرض شدید شعور و ادراک از او زایل میشود و موت که انعام ترکیب  
و عناصر است چگونه میشود که بعد از تخصیص و شعوری متصور شود

بانکهالات بتمامها از هم باشیده انقی معلوم الخجاب بوجه که روح در تنبه  
 خود قائم و مستقر است و اینکه در مریض ضعیف مشاهده میشود بواجب<sup>سبب</sup>  
 اسباب مانع بوده و آلا در اصل ضعف بروح راجع نه مثلاً در سراج  
 ملاحظه نماید مضمی و روشن است و لکن اگر عالی مانع شود در این  
 صورت بواجب و ممنوع مع آنکه در تنبه خود مضمی بوجه و لکن با سبب مانع  
 اشراق نور منع شده و هم چنین مریض در حالت مرض ظهور در تنبه و قوت  
 روح بسبب اسباب حایل منع و مستور و لکن بعد از خروج از بدن بقدر  
 قوت و غالبه ظاهر که شبیه آن ممکن نه و ارجح لطیفه طیبه مقدسه بکمال<sup>تندرستی</sup>  
 و نسیب طیبه و خواهد بود قبلاً اگر سراج در تحت فانوس جدید واقع شود  
 ابرای نور او در خارج ظاهر نه مع آنکه در تمام خود روشن بوجه در افتاب خلف  
 سحاب ملاحظه فرمائید که در تنبه خود روشن و مضمی است و لکن نظر در اجزاء  
 حایل نور و وضعیف مشاهده میشود و هم بر افتاب را روح انسانی ملاحظه  
 فرمائید و جمیع اشیا را بدن او که جمیع بدن با فاضله اشراق آن نور روشن  
 و مضمی و لکن این ما را امیدست که اسباب مانع حایل منع ننمایند و جمیع  
 نشود و بعد از خجاب ظهور نور شمس ضعیف مشاهده میشود چنانچه  
 ایامیکه تمام حایل است اگر چه از نور بنویسند روشن است و لکن آن<sup>سند</sup>  
 ضعیف بوجه و خواهد بود چنانچه بعد از دفع سحاب انوار شمس بکمال<sup>تندرستی</sup>  
 مشهور و در دو حالت شمس در تنبه خود علی حد واحد بوجه هم چنین آ<sup>ست</sup>

اصاب نفوس که با اسم روح مذکور شده و میشود و هم چنین ملاحظه در  
 وجود ثمره نماید در اصل شجره که قبل از خروج از شجره مع آنکه در شجره  
 بشا وضعیف که ابد مشاهده نمیشود و اگر نفس آن شجره را قطع و طغیر  
 ذره از ثمره صورت آن نخواهد یافت و لکن بعد از خروج از شجره بطن از برنج و  
 قوت منزع ظاهر چنانچه در آثار ملاحظه میشود و بعضی از نو که است  
 بعد از قطع آن سدر لطیف میشود و اشک متعدده ذکر شده تا از اشک  
 مقصود و مطلق شود و مطابق نماید با سئلت عر الله ربك و رب  
 العالمین حوچله ذکره فادراست با آنکه جمیع علو و لاغیا را در یکی از  
 ملکوتی و بی نام ظاهر و مبین فرماید باری بر هر مثله در قدرت بسوط  
 و بر هر که در حفظ گذارشته شده لایع فرما حد لا لمن اراد چون ختم  
 عطر تپید قدرت شکسته شد را بجز آن است تمام میشود و لا یرید  
 یصلی و یمنع یمنی و یبصر فی عمل ما یشاء و یشاءکم ما یرید و اینکه سؤال  
 از خالق شده بود بدانکه امر از خلق بود و که این را خواهد بود که لا ینه  
 بدایت و که الاخره نهایت اسم الخالق بنفسه طلب الخلق و کلام اسم  
 الرب مقتضی الربوب و اینکه در کلمات قبل ذکر شده کان الخالق و لا  
 ما توه و لا اربا و لا ربوب و امثال تلك معنی آنست جمیع ایمان مستحق  
 و این همان کلمه ایست که میفرماید کان الله و لکن یکریم و یشاء و یمنع  
 مثل ما فداکان و هر ذی بصورتی شهادت میدهد که الا رب و یجوز

در یوب مفقود یعنی اساحت مقدس است از فاسوی و آنچه در رتبه تمکن  
 ذکر میشود وحدود است بحدود امکانیه و حق مقدس از آن لم یزل بوده و  
 نبوده با و احدی نبرسم و نیز رسم و نیز وصف که بر آن خواهد بود و مقدس از کل  
 ماسوا مثل آنکه ملاحظه کن در حین ظهور و منظر حکمیه قبل از آنکه آن ذات قدم  
 خود را جتناسا ند و بکلمه امریه تنطق فرمایند عالم بوده و معلومی با او نبوده و  
 هم چنین خالق بوده و مخلوقی با آن چه که در آن حین متبعض روح از مایه صدق  
 علیه اسم شفیق میشود و اینست آن یومیکه میفرماید *الملك الیوم* نیست  
 احدی جمیع لسان قدرت و عظمت میفرماید *الله الواحد القهار*  
 لذا نفی وجودی از کل میشود چه که تحقق وجود مندرتبراً و تیره بعد از تحقق  
 عرفان است و قبل از آن بقای ذات قدره متحقق و فای کاشی ثبات و قبل  
 از تجلی ظاهر تیره بر کشفی کان رباً و لا مریوب و بعد از اظهار کله و استوای  
 هیچکدام احدی بر عرش رحمانیه من قبل الیه فهو مریوب و مشلول و  
 معلوم در آنکه این مقامات منوط بر فزاینده است بصیرت خیر از آن  
 یتهد بانچه موجود و غیر مفقود الیه و لا مالق معه و دت و لا مریوب <sup>عند</sup>  
 کان و لکن مع <sup>شده</sup> و یکنون <sup>شده</sup> و یکنون <sup>شده</sup> و یکنون <sup>شده</sup> و یکنون <sup>شده</sup> و یکنون <sup>شده</sup>  
 طلعت احدیه از احرار و آمده و سد سبل باغی و ای نفس مشرکه از فکر تمام  
 خفیه مستوره عالیه در غصه منوع شده و بیثباتی بلایا و لذت که احدی بر  
 حق محسوس آن نه و ایضاً هرگز در اضطرار احدی بر آن مطلع <sup>نزلان</sup>

العزيز الوهاب زوداست که از فرط غم و ریا که لا یعلم خلق الامر عنده  
 علم الکتاب و اینکه که سوال شده بود که چگونه انبیا قبل از آدم <sup>ایش</sup> انبیا  
 و سلاطین ان از عهد رکبت تو ابرخ نیست علم ذکر دلیل بر علم و خود  
 نبوده و نیست نظر بطول مدت و انقلابات از باقی زمانه و از این گذشته  
 قبل از آمدن بشر قواعد فرس و رسوم دیگر حال ما بین ما است نبوده  
 و وقتی بویه که حاصل رسم مختصر نبوده قسم دیگر معجول بویه و اگر تفصیل  
 ذکر شود بیان بطول انجامد ملاحظه در اختلاف بعد از آدم نماید که  
 در ابتدا این السن معروفه مذکور در مدارض نبویه و هم چنین این قواعد  
 معجوله بلسانی غیر این السن معروفه مذکور حکم میدهند و اختلاف  
 السن درارضیه که بابل معروفه است بعد از وقوع عیافیت در ان ارض  
 بابل نامیده شد ای تبلیبت فیها اللسان ای تخلف و بعد از  
 سرای ما بین ناس معتبر بویه و کتاب طی از قبل با زبان ناز تا ایامی که  
 خلیل الرحمن را فوق امکان با نور سبمان ظاهر و کبرکت حضرت  
 حین عبور از نظر ردن تکم بلسان و حتی عبرتیا و چون در بعضی  
 خلیل الرحمن بان شطوط فرموده و لذا عبرتی نامیده شد و کتب و صحف  
 الهیه بعد بلسی این عبرتی نازک و صدقی گذشت و بلسان عربی تبدیل  
 شد و اول من حکم به عبرت بن قحطان و اول من کتب بالترسیم طبر  
 الطائی و اول من قال الشعر حیرین سببا و بعد رسوم خطیه انقلی

بقای نقل شد تا آنکه باین نام معروف رسید حال ملائطه نماید بعد از آن چه در  
 انسان بیان و قواعد خطیه مختلف شده با چه رسد بقبل زاد در مقصود از این <sup>نات</sup>  
 انکم بزرگ حق در انما استماع و سموات فاع خود مقدس از ذکر ما سواه بوده و خواهد بود  
 و خلق هم بوده و مظاهر عز احدیه و معطالع قدس باقیه در قرین لا اولیه معجوت <sup>شدند</sup>  
 و فلقین را بجز دعوت و مریه اند و لکن نظر باختلافات و تغییر احراق عالم بعضی اسما  
 وادکار باقی نماند در کتب ذکر طوفان مذکور و در آن ساداته الحیر بر روی ارض بوده  
 هیچ غرق شده حیر از کتب بقران الحیر و چه غیره و هم چنین انقلابات بسیار شده  
 که سبب <sup>چون</sup> بعضی امور مشهور گشته و از این امر است که در کتب تاریخ <sup>چون</sup>  
 در ارض اختلافات مشهور است و زنده ملت از فصل مختلفه از عمر دنیا ذکر می کنند  
 و وقایعی مطور و بعضی زهشت هزار سال تاریخ دارند و بعضی بیشتر و بعضی  
 دوازده هزار سال و اگر کسی کتاب بخواند باید باشد مطالع میشود که چه مقدار  
 اختلاف مابین کتب است انشاء الله باید معینظر اگر با نظر شد و توجه بر این جمیع  
 اختلافات وادکار بد است التویر حقایق مظاهر امریه بطرز ناب هسید مزین د  
 مشهورین و جمیع اسما در اسم بدیع ظاهر و جمیع حقایق در حقیقتش مستور  
 موافق به فقد ان الله و بطاهره فی کل الاحصار و من عرض عنه فقد کفر باه و  
 مظاهر امریه فی کل الاحصار و من عرض عنه فقد کفر با الله المتمدن را العزیز الثمار  
 و اگر فیصدی تفکر نماید در این مذکور شد بعضی صور فائز میشود اگر چه باختصاص  
 نازل شد و لکن صد هزار تفصیل در او مستور و عند ربک علم کل شیء و یومئذ



مسطور در سنن اهل بیت با آن بر ذریه ما قدره لا ضعیفانه و یفتح علی وجه بیان آن از آن  
 لغرف من کلماته و ما اراد حاجت بفرمانه چون کل من یریکم یحیی و کل من یریکم یحیی  
 یکی از اخبار اهل بیت مکتوبی یکی از علمای مشهور و نویسنده دوران مکتوب سوادت چند  
 نموده از فرار یک استماع شد عالم مذکور در معانی غافل شده با لحاظ تمسک حجت و اعتراض  
 نموده کینه عذر از آن معاصره و یکی از آنرا تا سیکه یحیی است و کلماته در حقیقت با آن است  
 اول آن مکتوب با این کلمات نرسیده است که در کتب القناع و غیره از آنجا آمده  
 مذکور اعتراض نموده که این عبارت غلط است و ظاهر این مکتوب که با خبر از آن  
 علم و باطل کلمات و غیره در آن نشد چه که تمام شخص من در آن خواه است ماعلم از آن  
 مشغول شده و غافل از این که خود را در علم و معلوم هر دو بی خبره مانده و احتیاج به  
 الیوم این طره میرا که او علم داشته است میداند علی که سبب است آن در آن که باطل  
 یعنی هدایت کند بعد از آنکه نفسی از آن دانشندان علم بجای آورده و غیر از آن  
 و اعراضات و بدیه نشد مگر همین یک نفر که انهم شنیدند شد و آن فرستاد  
 اکبر رسیدند از آن علم را در جواب بعضی از او این نوع ابداع اوست و از آن باز  
 که شاید اسرار باستان از این امر احضار از مالک اسما و صفات حسره فراتر  
 علی از آنکه سفیر غیر و شد و بشرط الله العالی الاول تو بفرمایند و شد  
 نفسه و مرا عرض آن الله یفتی حمید بسم الله التسلیم الحکیم یا ایضا المعروف با  
 و التام و عیاش حضرت با جمله انا سمعنا بانک اعرضت عن الحق و اعرضت  
 علی احد من اهل بیت از برای رسالتیک حکما یا اگر میگویند مقصد آن است



زنده والنصاحه بقدر ابرصاعده والحكمه باليمان وكذلك في الخطب جميعا <sup>ال</sup> و  
 والقراسه بعامر بن طفيل والحذق بابايس بن محبوبه القرة والسفح بجماديه <sup>ك</sup>  
 مشاهير العرب الذين يرسل بهم الامثال طالع في الكتب بعد الامد حص الحق  
 بما عندك وتكون من المذمومين وتوق بان علماء الادب استعملوا اللفظ <sup>ل</sup>  
 في الرجال كما ذكرنا ذلك ببيان ظاهر صريح ثم اعلم بان الفصيح <sup>ل</sup>  
 ويشترط به رصه ولكن استعمل في الرجال والتوجه حيازا ان استعمل <sup>ل</sup>  
 وكذلك التمام مخصوص بالمرثه يقال ثبت المرثه اي شئت التمام على <sup>ل</sup>  
 ثم استعمل في الرجال والتوجه كما ذكر في كتاب الادب اسفل التمام <sup>ل</sup>  
 اي كشف القاب اياك ان تعرفه بالجماليات على الذي خضعت الآيات  
 لوجه المشرق المير خف عن الله الذي خلقك وسواك كما ثبت <sup>ل</sup>  
 امنوا وانفقوا انفسهم واموالهم في سبيل الله الملك العزيز القدير قل  
 ما كان مقصودا فيما ارسلناه اليك الا بان تكون متذكرا فيما فرطت في  
 جنبه وتخذ لنفسك اليه سبيلا انا اردنا هدايتك وانك اردت حرا  
 واستهزئت بنا كما استهزء قوم قبلك وهم حينئذ اسفل السجم <sup>ل</sup>  
 من الذين اذا نزل القران من لدى الرحمن قالوا ان هذا الا اساطير الاولين و  
 اعترضوا على اكثر آياته فانظر في الانسان ثم كتب اخرى اخرى وتعلم ما  
 اعترضت به من قبل على محمد رسول الله وخاتم النبيين اذا عرفناك  
 نفسك لتعرفها وتكون على بصيرة يدعي قل عذري في خرائص العلوم

وعلم الشدة وأعجبين ان ارفع راسك عن فراش الضمالة لتشهد ذنبا لله الاعظم  
 مستويا على عرش الظهور كما ستراه الهاء على الواو من عن ردا الهوى ثم ارجع  
 ذك العلى الاعلى مع ما عندك عن ذلك وخذ ما اناك من لذي الله العزير  
 الحكيم قل ان يا ايها الساهل فانظر في كلمات الله سبحانه والحمد لله رب  
 العالمين عايشات القوم وقواعدهم بعد الذي عند علوم العالمين قل ان آيات  
 الله لو تنزل على قواعدهم وما عندكم انها تكون مثل كل تكلم بعشر النجسين  
 قل انها نزلت مرة واحدة لا يذكر فيه بونه وجعله الله مقدسا عن عرفان العالمين  
 وكيف انت واسالك يا ايها المنكر الجيد انها نزلت على لسان الهوى لا على  
 قواعدها المجبول يا ايها المعرض للرب فانصف بالله لو توضع قلوب الدنيا  
 ومن عليها في قلبك هل تقدر ان تصوره على امر يصح عن عليه الناس ومنهم  
 الملوك والسلاطين لا يورثي لا يقوم احد ولو لم يسطع نفس الامن فانه الله  
 بمقام نفسه وانه هو هذا وينطق في كل شيء بان لا اله الا هو والواحد  
 المحمدا الحليم الخبير لو كبرت قلب منك احد من خدام السلاطين في  
 اقل من ان تضطرب في الحين وانك لو فكرت في ذلك تصدق في عبادة  
 الله المخلصون ومع ذلك تعرض على الذنبا عرض عليه الذنبا في  
 سنين معدودات وورد عليه ما كتبت عنه روح الامين الى ان يرضى  
 هذا النبي الجيد بل ان افصح البصر لان الامر علا وظهور الشجر  
 باسرار القدر هل ترى نفسك من مفرقة كل احد مفرقا مستقرا

لمن توجه الى منظر الاكبر مقر الامن هذا المقام الاظهر الذي اشهر ذكره بين العالمين  
 قل تعرض بالقباع على الذي امره بطاوان الابداع والاختراع والذبا عرض الوؤ  
 انه من هجر عن عنداهما ط السموات والارضين قل ان يا ايها الناظر  
 تعنى الوفاء على ايمان سدة المنهى ولا تكن من الجاهلين ان هذا هو الذي  
 اخبركم به كماظم واحد مرقبهما النبيون والمرسلون اتوا الله ولا يخاله  
 باياته بعد انزلها اتانزلت بالفضرة من حبريت الله يدك ورب العالمين  
 وانها تحبب الله في كل الاعصار ولا يعقبها الا الذين هم انقطعوها عما عندهم  
 وتوجهوا الى هذا النبأ العظيم يا ايها العبد اوان ربك الرحمن يظهر  
 على حدودك لتتزل اياته على قاعدة التي ات عليها استبال الله وقل رب  
 اللهم اياها الذي غرقت فحبتك واعرضت على ما نزلت من عندك ثم ارح  
 النفس والهوى وغفلت عن ذكرك العلى الابهى انا يا الهى لا اعذبك بها  
 طهرني عن العصبان ثم ارسل على من شئت فضلك دعاء العظمن  
 قدت معقد صدق عندك ثم الحق بعبادك المخلصين بالحق و  
 محبوبي لا تحمضني عن نجات كل امة العلياء والامن فوجات قصيدك  
 الابهى ثم ارسلني بما نزلت من عندك وقد من لك ولتلك فقال  
 فشاء وانك انت الصفوة الجواد المصطفى الكريم امين قولي مع  
 لاهلها وطهر قلبك عن كلمات التي تورث سوء التوجه في الدارين  
 ان اطلع عن خلف الحجاب والاشارات وتوجه بوجه منيرك لله

الاسماء والصفات التجرد نفسك في اعلى المقام مقام الذي انقطعت عنه اشارات  
 المرئيين كذلك تصحك فلم الاعلى واستنصحت لنفسك وان اعرضت عليها  
 وان ربك الرحمن لغني عما كان وما يكون وانته هو الغنى المحمدي بلسان پارسي  
 ذكر ميشود که شاید عرف قميص رحمانی را از کلمات منزله پارسیه ادراک نماید  
 ومنقطعاً عن الاشطار رباط احدیه تو جبه کفی اگر چه هر طیری از کس رحمت  
 رحمانیه و خرم حکم صمدانیه نصیب نبرده و قادر بر القاطنه طیر بیان با  
 نادر هوای بدس رحمن طیران نماید و از خرمهای معانی قسمت برد  
 تا قلوب وافکده ناس بزرگتر این وان مشغول از عرف رضوان محرم  
 حب و بصر این مسبح بر او بباروی بقیه سد محکم ستین بنا کن شاید  
 از یا جوج نفس و هوای محضوظ مانی و عنایت خضرا ایم بگوش بقا تا  
 نشوی و غبطه اگر تو جبه نمائی دنیا را بقائی نه و طالمیان ان را و فانی صفت  
 لا تمان من الدنيا فکرتی بصیر و انقلد اهما این سینه الخو بنق والتدیر  
 این من اراد ان بر تقی الی الایم که من قصر استراخ فیه با میره فی الاصل  
 بالظانیر والخیر فغدا ملکه التفریر که میریت ارتفعت فی العیشة عن التهم  
 وشد و الترقاء و فی الترق نصیب التکاء ای عزیز نیاز و ای سر جاید  
 و ای احترام ارج و ای تمام شرب کاس القلوع و هم جبین بعلو نظائره  
 افکار و نما و فوق کل نبعیم طیم کا علم لکل صار کمال و لکل من  
 و لکل عز بنه و لکل عالم زله تقوی پیسته کن و بدبستان علم الحی و اردو

اتقوا الله يعلم الله قلب را از اشارات قوم مقدس نماید بجلالیات اسما و صفات  
 اعلیٰ منوره شود چیم اعراض بر بند و چیم انضاف بگشاید و بر باقی الی آخر  
 ممکن قسم ششم از قولی که اگر از علوم ظاهره هم که هر خصه مضیبت  
 بر دی هر اینه از لفظ قناع برد وستان مالک المبلغ و انحراف اعراض می  
 نمودی صر کسانک عن اولیایا ایما الحام فی هیماء الجبلد والعی  
 مصالحت در یافت که در وی در کتب بیان و بدیع علماء عظمه کنی که شایران  
 قواعدی ظاهره مطلع شوی چه که اگر بر حقیقت و مجاز و مقامات طول  
 اسناد و مستحان و کنایه مطلع میشدی اعراض عینودی که قناع در  
 وجه استعمال خنده سبیر مشرکین در کلمات محبین رب العالمین نظر  
 و اما القناع و لقصه دو جامه اند که خنساء و من خود را بان می پوشانند  
 مخصوص است از برای روس خنساء و لکن در رجال و وجه مجازا استعمال  
 شده و هم چنین تمام جامه ثبیت که خنساء بان دهان خود را می پوشانند  
 چنانچه اهل فارس و ترک بیثمان تصویر مینمایند و در رجال و وجه مجازا  
 استعمال شده چنانچه در کتب اقبیه مذکور است فانظر فی کتب القوم  
 القبر ما غفلت عنه و ان نام را یکی از احباب الی عثمان نوشته و مقصود  
 او آنکه شما را از ظلمت نفسانیه های بدهد و بشر احدی کشاند و قی  
 اطها و فضل عودی و لکن خط اسهک و عند اهل علمشان و معنی  
 معلوم شده اسهک قولی لا تعرض علی من یدکرک لا تطیر من سبک

ولا تعقب العطاء بلاذى وعليك بالخضوع عند احبائه الله رب الاخرة والاولى  
وع العلوم لا تقمها منعتك عن سلطان المعانوم اثر من يدركك عليك وقدمه على نفسك  
لوقته بل طمأنينة وتوهم بلا رطاب وتوفيق من العراء كسرك من ان قرين احد من امن  
وهدى ما ايها المبتلى لا تقبل على الاعتراض ولا تكونوا كالاتم اللضا من من  
في التهم سقط في التهم اذ اسلك اللسان والقلم عن ردمالك التهم ولا تجعل  
نفسك مستهتما للقيم تصون توجع ان مالك الامم وتشتغل عما اكتسبت  
في الحجج المباطلة في يوم تقلب فيه القلوب والابصار من سطوع الله المقدر  
القهار الى من مثلك سبيل الفناء وتعرض على مالك الامم اشيت  
مرجعك وما وليك وغفلت عن عملك مولانا انصت للسعد فاتبع ما ايرك  
به نفسك وهولك ولا تأسع الى الذي الى الله دعائك وتدارك ما فاتك  
في الاك قبل اخراك خف عن الله الذي خلقك وسواك من الجليل  
اذكره في ضبا حاك ومسالك واذكركم من حركك وشواك وازان كدنته  
بن كلمات احبائه الله اعتراف من كرهه وميكنه در غفلت بمقاي رسيده  
كلمات نقطه اولى روح ما سواه فراه الذي بشر الناس بهذا الطهور  
هم اعتراف من فوهه وكتب در رد الله واجباته بنو سنته وبذلك حطت السما  
وما كنت مرثا عرين تو وامثال تو كفته انك كلمات باب اعظم وذكر اتم  
غلط است ومخالف است بقواعد قوم ههنا انصدادك بنمونه  
كلمات من لئه الحميم ميزان كل اصت ودون او ميزان او غميشود



هر يك از قواعد يك مخالف بايت الحسية است ان قواعد را در جبهه اعتبار مسا<sup>طه</sup>  
 دو انده سنه در بخداد توقف شد و آنچه خواستيم كه در محاسبي همچي از  
 علما و منصفين عبار جمع شوند تا حق از باطل و اصل و مبرهن شوند با حد  
 اذلام نمود ما بي ايات نقطه اولي روح ما سواه فراه مخالف نبود توان قو<sup>طه</sup>  
 قوه بليجری از ان گذشته در ايات اين ظهور اعظم چه ميكوي ان افترج<sup>لغیر</sup>  
 لتعرف بان القواعد تو خد من كلمات الله المتقدر المهيمن القوي مر اك<sup>لغیر</sup>  
 احران وارده و امراض حسديه مانع نبود الواحي در علوم مظاهره مرقوم  
 ميشد و شهادت مينادي كه قواعد اخصيه محيط است بر قواعد بنيه  
 فسل الله بان يوقفك على حبه و رضاه و انه محب لمن دعاه فكن قد  
 اما ميكفر ان انهما مستيت رحمن نازك شد اهل طغيان چه مقدار  
 اعراض نموده اند كوي ان نظر شما محوشده لذل ان روشد كه بعضي را  
 ذكر شود كه مشايد خود را شناسي كه در حين اشراق بهش<sup>لغیر</sup> پيريان  
 افق عن صمداني چه مقدار اعراض نمودي غايه از است كه در ان ايات  
 ما بسم ديگر موسوم نمودي حبه كه اگر تو از ان نفوس نبودي هر كز<sup>لغیر</sup> تدا<sup>لغیر</sup>  
 ظهور بدحق اعراض نمينمودي از جمله اعراض مشركين در اين ايه  
 مباركه بود كه ميفرمايد لا تفرق بين احد منهم اعراض نموده اند كه اهد را  
 ما بين نرو باين حبه بلكه حكه الحسية اعراض و استعرا نموده اند و<sup>لغیر</sup>  
 چنين در ايه مباركه خلق كم مافي الارض جميعا ثم استوى السماء<sup>لغیر</sup>

فسوقهن سبع سموات اعراض نموده اند که این بیست و یک الفا ایات دیگر است چه که در اکثر آیات  
 سبقت خلق بهما از ارض بار شده و هم چنین در پایه مبارکه خلفنا کم ثم صورنا کم ثم قلنا لنملک  
 السحرة و الاردم اعراض نموده اند که بلیجو در ملائکه قبل از تصویر بخلق بوده و اعراض است که در این پایه مبارک  
 الهیة نموده اند البتة استماع نموده اند و هم چنین در پایه مبارکه ما فر اللهب و قابل التوب شویید  
 العقاب اعراض نموده اند که در سید القاب صفت معنای بها حل است نعت معرّفه و اربع شده  
 و مفید تعریف نیست و هم چنین در حکایت زلیخا که میفرماید و استغفر لی ذنوبک انک  
 من الخاطئين اعراض نموده اند که باید با طهارت باشد چنانچه از قواعد تفسیر است در بعضی مؤثرت  
 و همچنین در پایه مبارکه و کلمه منه اسم المسبح اعراض نموده اند که کلمه تائید دارد و ضمیر با  
 بکلمه باید مؤثرت باشد و هم چنین در احدی الکبر و امثال ان مختصر اند که تفسیر سیصد موضع  
 است که علمای عصر و بعد بر خاتم انبیا و سلطان اصفا اعراض نموده اند چه در معانی و چه  
 در الفاظ و گفته اند این کلمات اکثر از غلط است و نسبت خون و فساد بان معدن عقل  
 داده اند قالوا انما هی السور و الایات مفرات و بهر سبب اکثر از اسر متابع علمای قرون  
 از صراط حق مستقیم منحرف شده و باصل حجیم توجیه نموده اند طاسای ان علما از هیج و نطقا  
 در کتب مذکور است و از این که نشسته چهره خدا را را ایات را که نسبت با شرا القیس داده اند  
 و گفته اند که انحضرت سرف نموده مثل سوره مبارکه اذا زلزلت و اقدرت الساعة و در بعضی  
 قصایدیکه معروف و عیلاقات است و هم چنین بجهت ایاتی که کانت فی الطبقة الثانية بعد  
 المعطیات و بکلمات المعنی ترجیح میدادند اند که عنایت الملیحاطه نمود جمیع این تفسیرات  
 متوجه خشنه با بنوار هدایت کبری محمدی گشتند و حکم سیف عیان امد طوعا و کرهانا

در دین الهی وارد شدن دایره السیف نحو ایه التمجیل و بعد از غلبه امر الله بصرا نضاف باز شد و نظر  
 اعترافی و مقطوع و شکی بر همان معروضین که ادوات الله را مقتریات دینا میداند و در بعضی از آیات  
 مثل نه هفتاد و هشتاد فضا احتیبه و بالاختیبه ذکر نمودند چون بیان در ذکر اعتراضات مشرکین بود  
 دوست نداشتیم بیشتر از آنچه ذکر شد ما گوید در ام حال و در ای نضاف ده و بیست و بیست الله حکم کن  
 مشکی نبود که قرآن من عند الله نازل شد و شکی هم نیست که کلمات الحیمه مقدسین بوده از آنچه  
 تو هم مضمونه اند چنانچه بعد معلوم و واضح شد که این اعتراضات از غل و بختنا بوده چنانچه  
 بعضی علما حجاب بعضی از اعتراضات را بقواعد داده اند و لکن علمه عندنا فاستل تعرف نقطه الله  
 مضافه فضل علم ما کان و ما لیکون شاید متنبه شوی و با حقایق الهی اعتراض من بنما از هیچ علوی  
 در وجه اعتبار حق بوده و خواهد بود و آنچه از نظر تو نازل بقضرت اصلیه الحیمه نازل  
 شده و عدیه در این اعتراضات نظر بان است که این امر بحسب ظاهر قوه تکفیر و تقیاه  
 الله قلیلند و اعلاء الله کثیر لذلک فیضی با اعتراض و متنبه است که شاید با اینهمه مقبولی است  
 شوقندای بیچاره تو بودی که معرفت و ریاست با شرک استوانی در معرفت متقطعین  
 گذاروی یعنی بقوی که ذکر ما سوی گذشته اند منقطع شده اند و چنانکه از ثروت و  
 جاه و نیک نام و مال و جان گذشته اند چنانچه دیده و شنیده اولئک عباد الذلین قالوا  
 الله ربنا ثم قطعوا علی الخالمین عن قرب نفوسی و در علم ظاهر شوند و بحال ضرر تقیام  
 نمایند و در جواب هر اعتراضی ادله های حکیمه متصفه قومی دارند چنانچه بلو شان ملهم میشود  
 با جهامات غیبیه الحیمه بشوقندای داعی الی الهدی و لا تکن من المجهولین شاید از تقیام  
 ایام الهی در این ظهور عن رحمانی و رحمانی و السلام علی من اتبع الهدی که کسی صاحب

شما نباشد بر کل جهان چه تقصیری راجع سیدالشفیة قد غسل از خطا نشاسته  
 صوت مکتوبی از شیخ احمد مرحوم در ذکر قائم ملاحظه شد حال آنکه ما خواستن میبایم  
 که با نضافا و نامحیی ثنائی را که خود را عاجز باینجا از سایر عظیم الهی سؤال کنی که شاید افضل  
 و دعوت و اسع الحیة در نظر سدره و باینجه درائی و تفضیل آن اینک بدانیم توقف در عراق  
 میز احسین قبی نزد ایدر عباد ما مع صورت مکتوب و مذکور داشت که حضرات شیخیه  
 استدعا نموده اند که این کلمات را معنی و تفسیر نماید و این عید نظر بانکه سائلین با  
 طالب کوشش الهی نهایت متعرض جواب شده چه که تو نوی علم الهی از شاهان اعیان غیر  
 مستور به اگر چیزی از کتب بزرگ شود و لکن بتلویح و اشار و صورت آن مکتوب بعینه بد  
 این لوح نقل شده بدون زیاده و نقصان و هدی صورت کتبه شیخ لاجل الأفضل  
 ظهر الامام و کتبه الامام الشیخ احمد الاحسانی الذی کان سلج العلمین الثمانین فخر  
 مزقوا زانها ثم فی الاصل با ترکها اوله و کتبا ما هو المقصود ثم اهدنا الرحمن الرحیم  
 اقول در وی که بعد از قضاء المسئلة <sup>است</sup> بمر تقویة المهدی علیه السلام و الالف قداتی علی  
 اخر الصاد و الصاد عندکم اوسع من الفخرین فكيف يكون احدهما رابطة الواو لثمة اخر  
 ستة و الف و ستة و قد مضی ستة ایام و الالف هو التمام و الالف فكيف ستة ایام  
 الاخر و الا لما حصل العود لانه من التکسیر لفرز الالفین فان حصل من الغیر الاثر  
 بالستة الباقیة تم الامر بالتحفة و ظهر الاسم الاعظم بالالفین القائمین بالجرف الذی  
 هو حرفان من اهداها احد عشر و هذان ثلثة عشر فظهر و الالف هو هواء الفاضل  
 و لکن الواو احدهما بین الستة و الستة مقدما بقضاء المسئلة بمر فظهر من الستة

والتسعين في سندها الذي هو ربعها وتمام السدس الذي هو الربع <sup>الثلث</sup> الذي هو الثلث  
 فيه وسنة نزل الألف من القطة الواسعة بالستة والستة ونزل الثاني في الليلة  
 المباركة بالإحدى عشر وهي وهو الذي هو الشرا والاسم المستر لا ولا الظاهر في شروم <sup>الثلثين</sup>  
 فيستتم السربور <sup>هذا</sup> في البحر والبر على الماء المعين يوم تاتي السماء بربحان مبدئين  
 والكل في التوا والمنكوسه من الجاء المهموسه فان الوصل عند شيب أفضل  
 ليس في الواحد ولا يبين غيره <sup>لكن</sup> والآلكان غير واحد تلك الأمثال ضررها للناس  
 لا يعقلها إلا العاقلون انتهى تشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات الديات <sup>بشر</sup>  
 معطلة فيها ماء حيوان وسر فيها فلام المعاني والتبيان وما ورد عليها  
 الطيب ليدل في نوتها ويخرج به فلام العلم ويؤثر تبارك الله الذي في قبضته ملكوت  
 العالم وانه على كل شئ محيط وكذلك تشهد بان كل حرف منها اثر جزيها <sup>شغل</sup>  
 سلاح العلم والحكمة ولكن ما استضاء منها حدا لا من شأء الله واتر على كل  
 شئ قدير باري مقصودا تكثر من كلمات بيان واضح مبين تفسير مشود  
 والسلام على من اتبع الحق وانك ان لم تتبع امرولا يسمى اعدا <sup>بضمك</sup> لمن يظنك  
 من تبوجها الى مولاه <sup>ويفتح بها موله</sup> وانه هو العالم الحكيم

جناب شيخ باسم محبوب يك تاحسن

رايه اغزن جان رحمن را حاطه فوره و ابواب فرح و هجت از ظم اهل طغيان  
 من ملاء البيان سد و دشه افطو لاء اري حبه واضع و صبره است  
 كه هر ظهور قبل نا مرا بظهور بعد ثبات فرود على قدر مقاماتهم و

استعداد اتم بعضی ایشان و بعضی باوجیات خصیة و اما ظهور قبل وقت آنجا  
تعقل و ادراک شود در نصیحت و تربیت اهل بیان جهد فرموده اند و مع ذلك دارد  
شد آنچه دارد شد بیک کلمه ذکر میشود و از اهل بیان انصاف میطلبم یا در هیچ  
موضوعی از مواضع کتب الهی ذکر شده در حین ظهور بعد در این توقفت نما  
قل تا تو لایق بقریب العلیم الخیر از این فقره گذشته باید هر چه موضوعی از  
مواضع بیان ذکر شده که اگر نفسی بایات ظاهر شود انکار نماید و یا بیشتر  
قیام کند و اگر در این ابیات احدی شبهه نماید این چنین همان شبهه است که در  
احیان ظهور مظاهر مطلق استجین نموده اند قسمی من محلای که اگر ابیات  
متزله بدیعه انکار شود احدی قادر بر اثبات ابیات قبل نخواهد شد و چون <sup>نقطه</sup>  
بیان روح ماسواه فداء ناظر بر این ایام بودند و مایرتکب به عباره از قول اعلیٰ جن  
و صلابی محکم و مضامین متقنه و مواضع حسنه و ذکر این ظهیر و جاری نشد  
کتاب اسماء نازل شد آخر فکر نمایند که مقصود چه بود مخصوص کتاب اسماء  
نامیده اند و بدان الواجح جمیع اسماء را واحد بعد واحد ذکر فرموده اند و  
تفسیر نموده اند و بعد مظاهر اسماء جمیع اسماء وصیت فرموده اند  
یا قلب العالم هل لك من اذن لتسمع ما یغزبه و یفقاء الاخران فی هذا الزمان  
الذی ان یفزع نداء الشیطان من ولاء نداء الرحمن لا تا و جذا نملاء النبیان  
فی غفلة و غفلة عظیم فوفسه الحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که

کتب الحسبیه از فرستنی نازل مخصوص کتاب اسماء بحجت نازل شده که آنک را بنیام علم  
 خیر و لکن کجاست اذان صافیه که اندازیکه از شرط احدیه در کل جین مرتفع است  
 نماید و کتاب است ابصار عدیه که انوار حکمیه الحسبیه را از کلمات مشرقه ادراک نماید <sup>هلا</sup>  
 شده قوی بحال معلوم و اوست جمال شرح که کل با و وعده داده شده اند مراد  
 روح مستنیر حسد و بیضا بریه را حیاتی اخذ نموده که بالبره از نفحات رحمانی و روح  
 سبحانی در کویزند قلوب با قوی را تقوی الذین حققت علیهم کلمه العذاب و بطی من <sup>شیر</sup>  
 شر الله الملك المقدر العليم الحکیم معلوم نیست که اگر با این وصایا و مواظبات  
 اعلی حرکت نمیزویید میگردند لا فوالری جعله مستغنیاً عن العالمین بما آتاه  
 بقصد مرعیه که حقوق الخیر کرده اند و اراده دارند تمکن بنوره و فخر او بود در عجب  
 است که آیات الهی را بتلاوت مطلقاً آیند تا الله یلعنهم من لسانهم و هم لا یسعون <sup>و یخون</sup>  
 امکان مع وصایای محکمه متقنه اخبار فرموده که چنین خواهند بود چنانچه ظاهر شد  
 و بعد خواهد شد مع هر نفسی که حرمتی لا مر الله اعتما خدا با و اظهار خلوص و  
 عبودیت نموده اند تضییعاً لا مر الله و در اطراف با سر بنجود میگویند از عبادت  
 این عمل جبر قدری انضاف لانم است اخر این غلام با نفسی عمار و نداشتند  
 این سبب و افسوس است که بجز نفسی که اعتما شد لا مر الله بوده و اظهار سلطنت  
 و عز از الکلمه خواهد بود هر نفسی که با این حجت غلی داشته با و اظهار عبودیت  
 نموده اند ضمناً لا مر الله و بیضا علیه و احدی از احباب الهی خالصاً وجه مشرکین را  
 از این اعمال شنیدیم منع نموده ایالتی با الحسبیه در کلوب بریم نمائند و ایالتی

مصباح احدی در افق خلیقه تجلی نفوذ و حیرت شد که هیاکل نفوس از این نار شعل  
 شده اند و ازین انفارستند <sup>نکسته اند</sup> بگوای کار و انضای مداین عرفان <sup>جمعا</sup>  
 رحمن فرصادق از افق سماء مشیت سیدان طالع شده <sup>تجلیل نماید</sup> که شاید  
 بعین و مقربین <sup>بسی</sup> شود البته هر چه خفیف حرکت نماید حس است بیدارند  
 نقل اشارات موبه <sup>کند</sup> و لبسط احدیه <sup>توجه نماید</sup> قدم میفرماید <sup>ناله</sup> آن  
 نمیشود <sup>بیا</sup> میشنوید و ادراک <sup>فیهما</sup> که قادر بر <sup>بهر</sup> بیان دردهای و خوشیهای  
 نیستید دردهای الفاظ طیران نماید <sup>اگر</sup> ایات بر <sup>بهر</sup> عرتیه <sup>این</sup> که و بر <sup>ادراک</sup>  
 نمیکند در بیان فارسی که از قبل نازل فرموده و کلمات فارسیه که در این <sup>نوع</sup>  
 نازل گفتند نماید <sup>کی</sup> خود <sup>والله</sup> سبیل <sup>فوالله</sup> اشتعل نار <sup>تجلی</sup>  
 علی شان <sup>لا</sup> تجر <sup>ها</sup> امیاه <sup>اعراض</sup> العالمین که طلعت بیان مقصودی <sup>جز</sup> این <sup>نوع</sup>  
 نراشته <sup>و</sup> محلی <sup>نفسه</sup> القداما <sup>مقصود</sup> و تبلیغ امری <sup>ولکن</sup> الناس <sup>مقصود</sup> و  
 مفرطون هر نفسی که یک ساعت خود را <sup>وجه</sup> الله از <sup>جهات</sup> اشارات <sup>مقد</sup>  
 کنند و در آنچه از ملکوت الهی <sup>بسیان</sup> عربی و پارسی نازل شده <sup>تفکر</sup> نماید <sup>الله</sup>  
 بقطع <sup>من</sup> العالمین <sup>و</sup> بیفوح <sup>لهذا</sup> المظلم <sup>المسجون</sup> الغریب <sup>احجار</sup> صلیبه از  
 کلمه الحیه <sup>و</sup> زلاله <sup>و</sup> خنیدند <sup>و</sup> لکن <sup>بیه</sup> در <sup>غفلت</sup> عظیم <sup>انیت</sup> که در <sup>کتاب</sup> الحیه  
 از قبل نازل که از <sup>احجار</sup> اهار <sup>جاری</sup> و لکن از <sup>ملوب</sup> اسرار <sup>ثی</sup> ظاهره <sup>صدق</sup>  
 العالیه <sup>عظیم</sup> بدان <sup>ای</sup> مسائل <sup>که</sup> کلمه <sup>الحیه</sup> جامع <sup>کل</sup> معانی <sup>بوده</sup> یعنی <sup>جمع</sup>  
 و اسرار الهی <sup>بدان</sup> مستور <sup>طولی</sup> بل <sup>بلوغ</sup> النها <sup>و</sup> اخرج <sup>لنا</sup> الی <sup>الکون</sup> <sup>نوع</sup> <sup>فیها</sup>



کلمه الهی را مثل اشراق شمس ملایم حظه که همان قسم که مشرق بعد از طلوع بر کل امتان <sup>بنیاد</sup>  
 همان قسم شمس کلمه که از افق مشیت ربانیه اشراق و فروزه بر کل خلق میفرماید استغفر الله من  
 هذا التشیبه چه که شمس ظاهر مستدام از کلمه جامع بوده فکر لغت و فکر لغت و فکر لغت  
 ظاهر و بصیر ظاهر ادراک میشود و اشراق شمس کلمه بصیر باطنی و اولی فی نفسه سیه که  
 اگرانی مدد و اشراق باطنیه کلمه الهی را تمام و اهل ان منقطع شود و کل محدود <sup>هذه</sup> حق  
 شد و اگر نفسی بصیر الهی ملاحظه نماید اشراق و انوارش را در کل مشاهده میکند  
 و هم چنین که باذن ظاهره توجه نماید نداء اولیه الهیه را در کل حین اصغالی نماید  
 ندای الهی را از ارتفاع و لکن اذن ممنوع و اشراق انوار نیز افاق ظاهر و لکن ابصار  
 اولیه طبیعیه را نم که شاید با کسیر اسم اعظم و ابصار را رفع نماید و نفس و جوهر  
 ذهب نماید ای کاش از وجود بالغین عمره عرفان محبوب عالمین و وسیع و بیشتر از خود  
 ظاهر کلمه علوم که نهایت ظاهر و تفصیل فرماید هر قسمی عارض ناس شده که رفیع ان بسیار  
 مشکل است که آنرا استشفی من الدریان الاعظم و ان البیت که هر نفسی که بکمال خود  
 الجمله را بعره ان استشفان نمود حق را مثل خود فرض نموده و اگر فی الیوم با این دو  
 مبتدا و ارباب شده که از حق و معنده محروم و باند اندازند انرا بخود اهدا کنند و با  
 ظاهر و ابصار را حدین فرماید که شاید خود را جتنا سد و حق را از دستش بریزند  
 و مقصود حق را از کلمات فضل ادراک نمایند و اگر ام بمقصود الهی نمانندند و در  
 حین ظهور و محقق نمینمانندند و چون آنکه سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند و در  
 ان معانی ان فاسد نکشند و خالجه بازمه ان مقصود و محجب و غافل بوده اند و مع

آنکه هیچ در کتاب باطنی مذکور و مستور و کل صریح در شانیکه بعضی از صفات الیه که در  
 عامه بود نفوس سیکه خود را از خواص همیشه و ندانند و فاضل مثل کون قائم در شهر معر  
 و شبانی در این قول تا باشد که هر نفسی قابل شده المصرت متولد میشود و حکم  
 قتل بر او جاری نموده اند ملاحظه کنید خواص چه مقدار بعید و صریح بود به اند  
 تا آنکه در سنه سستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود مشهور گشت  
 و هم چنین قیامت و ما يتعلق به آنکه احدی بوشیح از طعام بحال بی بیانات کرد کتاب  
 الاهی بود فایز نه و کل سرب را اب تو هم نمود و صیغی آنچه مشاهده شد و از این امر است که  
 از اصل عرفان محبوب عالمیان منتجب بوده اند و خیار و هم و طیر نظیر جمیع برین  
 از منظر احدی منج نموده تا آنکه آمد و طریکی که در فاسر ایکن بر ظاهر غسل دان و بنظر  
 انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملاحظه فرمائید آنچه ظاهر شد حسانی بود  
 که جمیع از آن فاضل بودند و اگر گفته شود کل در کتاب باطنی مستور و مکنون بود و در  
 ظهوی نقطه بیان روح منزه لامکان فرا طغانات معانی مشعور در عرفان کلمات  
 الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند و از حق لاریب فیہ و اگر گفته شود از قبل  
 بر سبیل اجمال ذکر شده و آمد عیبی و در فضل حواکب فیہ و اگر گفته شود  
 که آنچه در ظهوی بدیع ظاهر از قبل نبوده و کل بدیع است این قول هم صحیح  
 و تمام است چنانکه اگر حق جل و ذکره بکلمه الیوم تکلم فرماید که جمیع نام از قبل و  
 بعد بان تکلم نموده و نمایان کند بدیع خواهد بود توانم تفکر کن در کلمات  
 ملاحظه کنید که در هر ظهوی مظاهر حق بان ماطق و جمیع بر تیر از ملک

مختلفه این کلمه ظنیه و تکلیف مع تلك بدهر ظنی و بی بدیع بود و این احکام  
 ازا و سلب فتنه کلمه که حق بان متکلم میفرماید و آن کلمه روح بدیع و صیده  
 می شود و نفحات حق ازان حکم بر کل اشیا ظاهر و الباطن و در صیغه  
 حکم تا بعد زمان و عصر آثار کلمه الهیه از غنا ظاهر افاقیه و انفسیه ظاهر شود و  
 اینکه بعضی از ناس بجهت از معطالبت هو شوم متکلم بان اقتضای راستنکبا  
 صیغه ایندیج عند الله مرد و در غیر مذکور چه که نفس در عرفان حق و شوق  
 و در سوخ و استقامت در امر الله است نیز در بیانات ظاهر و غیبه نیاید  
 قیام این مراتب بر این فرموده فافظرة و التفرقة امثلا منفسیه که بنده عرفان  
 نمود و اندر نفوسیه که در ادنی رتبه مانده اند عند الله در یک مقام قائم چه که  
 شرف علم عرفان بها هو علم و عرفان نبوده اگر منتهی حق و قبول او شود و حق  
 و الامر و در کل آنها طرد و اسلحت در رتبه واحد مذکور مثلا در قبول و  
 که قول اولین نام بولند اگر چه بر حسب ظاهر تنزیه الهی از تشبیه و تمثیل و نظیر  
 منتهی مقام عرفان امام است چنانچه بین ناس هم این مقام اعلی مانع است  
 و لکن این استیاء هم نظر بقبول حق است و بار باره او محقق شده چنانچه  
 کور عرفان و بیان مشیت الهیه بتزیه معرفت و تقدیر و محبت تعاقب گرفته اند  
 حدافه عبارات این بیانات ثابت و ظاهر و الا ان بجز قدر از جمیع این  
 کلمات محدثه مقدس و مساحت از هر از جمیع این بیانات منزله نظر اید با جمل  
 امر الهی باید نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که بین بر تبه محقق شده است

كنت مستظيماً بالظهار ما هو المستور عنه استطاعت نظر باحتجاب نفوس<sup>است</sup>  
 والآلهة الحق الحميد رقی فرمودن برائی و رقی فرمودان نظر برائی ماری  
 التیوم هر نفسیکه بتدقیق فرمود با پنج از سماء مشیت لطفی نازل و بمنتهانند  
 عرفان مرتقی و فایز من دون ان محروم و معدوم فستل اهبان یونفنا و بالکم علی  
 الاستقامه و هذا الامر القدی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ السكر سکان  
 مداین الانشاء الا الذين سبقتم الهدایة مراجه المیهین التیوم ای مفضل  
 الفجر ان قلب العاجری شده درست تفکر و نمایند تا ابواب علوم الانبیا بر حق  
 قلب مفتوح شود و خود را از دولت حق غنی و مستغنی مشاهده نماید  
 و هیچ مدانی که ظهیر حق مخصوص است باظهار و معارف ظاهره و بطنیه  
 احکام ثابتة بین برتیه بلکه در همین ظهور کراشیا حامله خواصات<sup>استجالات</sup>  
 لای<sup>بصر</sup> شده و نمی آهند شد و باقتضای وقت و اسباب ملکوتی ظاهر  
 شود و در این مقام چیزی در جواب سؤال یکی از تسلیس مضاری که در مدینه  
 کبیر ساگر است از سماء مشیت رحمن نازل و در این مقام بعضی از ان  
 ذکر میشود که شاید بعضی از جهاد بر بعضی از حکم بالنعمة الحسنة که از اسباب  
 مستور است مطلع شوند قوله تعالی قد حضر کتابک فی ملکوتک  
 الرحمن و اخذناه بروح و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی و یحیی  
 من فضل ربک العزیز المستعان طوبی لک بما فرزت بذلك ولو هی  
 مستور فوف بکشف لک انشاء الله و اذ ویر و ما الاراس العیون

ان يا ايها المنحسر في بحر العرفان والناظر الى شطر ربك الرحمن فاعلم بان اكرم  
عظيم عظيم فانظر تارة ذكر الذي سمي ببطرس في ملكوت الله اذ نوح على سانه  
وحمل له قدره وعظم مقامه كاد ان ينزل قدماه على الصراط فاخذ به الفضل  
وعصمه من الزلل وجعله من الموقنين انك لو تعرضت هذه التهمة التي تهدد  
الورقاء على ايمان سدره المنهجي لتوقن بانما ذكر من قبل قد كان السجود اذ اياك  
في ملكوت الله من نعمة الباقية الابدية ويشرب من كوثر الخصال وسلسيل  
المعاني ولكن الناس هم في حجاب عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء لم يعملوا  
عندهم لو كانوا اعداء لحييهم من ان يتوقفوا في هذا الامر ولكن بطرس ما ظهر  
وتضرع الامر لدى الله المتقد بالعزير المختار فلما يوم قد جاء الروح مرة  
اخرى ليم لكم ما قال من قبل كذلك وعدتم بهي الا الواجب ان انتم من التجار فان  
ان يقول كما قال ما تفوقوه كما تفوقوا مرة في السماوات والارضين ثم اعلم  
بان الابن حين الذي اسلم الروح فربك الاشياكلها ولكن بانفاد روحه قد استعد  
كثيرة كانه قد تروى في الخلايق اجمعين كل حكم ظهرت عن الحكمة وكل عام <sup>فصلت</sup>  
منه العلوم وكل صنيع ظهرت عن الصنائع وكل سلطان ظهرت منه القدرة  
كلها من بايدي روحه المتعالي المقدس المنير وشمه اذ ترضين الذي انى والتم  
فجلب على المكاتب وظهر كل ابرص عن داء الجهل والعمى وبعه كل سقيم عن  
سقم الفضلة والهوى ونهت عن كل محي وتركت كل نفس من ابرص مقدر  
قد بر وفي مقام يطلق البرص على كل ما يوجب به الصبر عن عرفان ربه والذي

احتجاب الله برؤس ولا يذكر في ملكوت الله العزيز الحميد وأنا شهيد بان <sup>الله</sup> من كلمة  
طهر كل ابرص وبرد كل عليل وطاب كل رضيع فانه لعلوا انعام طوي ثرا قبل  
التيه بوجه منير ثم علم بان الذي سعد السماء قد نزل الجحى وبه مرت يد  
الفضل على العالم وكان ربك على ما اقول شهيد قد عطر العالم برحمة  
وظهوره والتذنين استغلوا بالذنيا وزخرفها الا يهدون عرف القميص وأنا  
وجدا هم على غفلة عظيم قل ان الناقوس يصيح باسمه والناقور يذكرو  
يشهد نفسه لنفسه طوي للعارفين ولكن اليوم قد برء الا برص قبل ان  
يقول لكن طاهر وان يخجلون قد برء العالم واهله من كل داء وسقم  
فما هذا الفضل الذي ما سبقه فضل فتعالى هذه الرحمة التي سبقت  
الظالمين انك ايها المذكور في ملكوت الله ان استغمد من ربك قول  
يا ملاء الارض قد جاء شهيد في العالم ومضمر النار في قلب العالم وقد نادى المناد  
في بركة القدس باسم على قبل نبيل ولبشر الناس ببقاء الله في حجة الاشياء  
وقد فتح بابها بالفضل على وجوه المصليين وقد كل ما رقم من التهم الاكل  
في ملكوت الله رب الاخرة والاوى والتذير اراده ما يكله وانه ليرزق بربح  
قل قد ظهر ناقوس الاعظم ويذم به المشية في حجة الالهية حديد ان  
استمعوا ما يقول ولا تكونن من الضالين افشاء الله خلق ظاهر شون  
كم مقصود حتى جل وعز الزبايات ادراك فما يدور كمال خضوع  
وخشوع در مراقبات الله حفظ وصيانتان ان النفس مشرك مرفو

محمد نماید آنرا علی بن ابی طالب و هر نفسی که بر شیخی از کوش بیان مرزوق شهادت را  
 میداند که در آنچه و نقطه بیان ظاهر شد آنچه لانا مستور بود و این خطبه و <sup>خطبه</sup>  
 قبل بعینه ظهور این ذکر با صوح است و در بعضی از احوال که ذکر شده <sup>خطبه</sup>  
 فرمایند بر اینست آن خطبه و که برای استعداده اهل عالم احدی هنگام نهای عالم  
 و اهل آن رسید امدان که سیکه باقی بود تا حیات باقیه بخشد و باقی حیات و بقا  
 زندگی عقیقت فرماید ثابت شد آنچه در میان ما نازل شده اینست انجمنال موجود  
 که فرمود بعد از آن میساید و پیش از این است و بعد از آن که ما بین آسمان و زمین  
 بلند شد که مقامهای الهی را درست نمائید و تعمیر کنید بعضی قلوب را و آن همان نزل  
 بود که این ذکر با قبل از صوح فرموده من و اولادکم که در بیان آن نفاصی که را خداوند  
 درست کند اگر انجمنال لغوات منقوله میساید احسن بود از این که ایشان نشود  
 و در ملکوت الهی با عرض معرفت کرد طوبی القصایم فویل للمرضعات بکونکم  
 میفرمایند ای گشتگان بریه هوی مرا قبول ندارید و هوی غمزه ای نفسی و که  
 بلکه مزایای تو به قبولی دارید و رخ میگویند اهل ظلمتید و از صبح منیر  
 در کربن اگر تشریب جوئید البته در روشنای اعمال مردوده نفاصی تیرید  
 شود و ای بر نفوس سیکه از این ایام و شران غافلند غمزه تیرید بوجه نمایند  
 نیانند نفسی که تسلیم شد ایشانرا خوشحال صدیقان که بعد از همین  
 فایز شدند خوشحال عارفان که سبیل مستقیم الطیران شدند  
 و ملکوت را تو بجه غمزه اند خوشحال سروان و مخلصان که بر <sup>خطبه</sup>

تلوشان بدین عرفان نفس سخن مشتعل و روشن شدن و بزجاجات انقطاع  
 از هبوط باریح اخزان و آستان محفوظ ماندن میگویند حال فوقی دلان گذارند  
 ظالمان تلوشان ضعیف شده و نیکو است حال بدنیایان که بر بقا و فناء هر دو مطلع  
 شده اند و بشرط بقا بقوه اند و از اهل بقا در جبروت انلی بزرگوارند البته تلوش  
 ایشان ضعیف نشود و چه که از اهل بصیرند بکبرای بندگان در هر صورت مقبول و در  
 مدیوچید چه بسیوف امراض چه بسیوف اهل امراض در این صورت اگر کشمیر  
 مشرکان در سجیل جمعی عالمیان کشته شود یا غیب و اسحق بویه چه که دیده نفس شوق  
 است این شهر عرفا فراموش نکنند و از دست مدهدین نیکو است حال درست  
 کاران که از اعمالشان عرف قبول و همین ساطع است بد است حال اعمال  
 و مضلان و ظالمان اگر چه ما بین ما صعبا بصیرت و ثروت ظاهر شوند  
 عنقریب نلت ناگهان و غضب بی پایان ان نفوس را اخذ نماید <sup>قبل</sup> کلمه  
 بروج بدیع در جمیع احیان این زمان از افق خم مشیت چون مشرق و این  
 کلمه اینست که باین معنی بروج خطاب فرموده که بگو موی برای دین و این  
 امد و این ذکر را برای غسل تعمید و من بر اینان امد که حیاه جاوید بخشیم  
 و در ملکوت باقی در اوردیم بگو ای دوستان سارگان و خائسان در یکین  
 کاهان مرقه فدای حاملان امانت رحمن غافل شوید و اسامی است  
 الطیرا ارددان حفظ نماید قسم بیترافق سماء معانی که اگر نفضی  
 الیوم حیات او هام را خرق نماید نداء الطیر اصفا نماید نیکو است



حال نفوسیکه اصنام و همتی را بقدره الهیه شکستند و ندای سخن را شنیدند از  
 مابین اموات برخواسته اند علیهم <sup>سلفیات</sup> اللهیة لئلا یماؤوا و الصافات ای اهل  
 ارض ندای سخن مابین رفیقین و اسمان مرتفع شده و قلب عالم از اصغای کلمه  
 الهی بنار حب مشتعل و لکن انزده کان در قبور رقت و نسیان مانده اند حرارت  
 ان را نیاخته اند تا چهره رسد باشتعال همی فی القبور حال بدون قوم و ایا قوم علی  
 نصره الله علی جانکم القیوم الذی بزرگتر به القائم و به ظمیر زلال الاکبر الفرج  
 الاعظم و المتخلصون بطیور و بیخون و المشرکون بنار الخلیجین و یون قیل  
 اقمکم بالله یا ملاء السببان بان تصفوا فی کلمه واحده و هی ان ربکم الرحمن  
 ما علق هذا الامر شیخی عما خلق فی الاکوان کما نزل فی البیان و انتم فعلتم بحجبه  
 ما فعلتم و لو عاقب هذا الظهور و بشیء و نزه ما فعلتم به مایله الظالمین هل  
 من دی اذن و اعینة و فی بصر حدید لیسبح و یعرف قلب مدتیکی عبد الله و انتم  
 تلعبون یا من تمیز فیکم و من فخلکم اهل ملاء العالین ای دوستان من  
 شما چشمهای بیان منسید و در هر چشمه قطره از کوش معانی رحمانی  
 چکیده با زوی یقین چشمه هار از خاشاک ظنون و او هام پاک کنید از  
 شما خود در اشال این مسائل مسؤل و جوابهای محکمه متقنه ظاهر شود در  
 این ظهور و اعظم باید کل معلوم و حکم ظاهر شوند چه که کل بر به کل اشیا  
 از هبوط لواحق الهیه در این ایام الاستحسیه علی قدرها حامل فیوضات  
 تابسته شده اند در غیاب کلمات منزله جواب مسائل مذکوره مستوره بگونه

نازل است <sup>ب</sup> الله سبحانه و تعالی در کلماتش نظر فرمایید <sup>ب</sup> تعرف ما اردت و این سؤال را  
 بعینه اندر روح نموده اند که ابن زکریا آمد و اسرار بجهت خواند و غسل تعمید <sup>مقصود</sup> داد  
 از ظهور او چه بود و این ظهور چه فرموده و او آمد که برای من شهادت دهد و <sup>فرمود</sup>  
 ممنوع با آنچه ما مویز بودی من آمده از برای استعمال اهل عالم یا آنها <sup>منظور</sup> است  
 اکابر احزان بر تبر رسیده که لسان رحمت از بیان ممنوع شده <sup>عبد</sup> خواسته <sup>سبلی</sup>  
 و بجز لسانی و بکیت ما <sup>ب</sup> اخرج و همان کان تا ما ملقاً و در هیچ حکم اهل بیان  
 نباشی <sup>ب</sup> حاجت بسته اند که اگر التیوم <sup>ب</sup> نفسی خلاف آنچه بزرگ و لایزال حق جل جلاله  
 بان امر فرموده <sup>ب</sup> بچشم خود مشاهده نمایند <sup>ب</sup> مقبول دارند <sup>ب</sup> مثل <sup>ب</sup> رسول <sup>ب</sup> اکبر  
 نوشته ایات در اول ظهور و حجت بود و حال نیست بگوای اهل بیان <sup>ب</sup> نصفوا  
 با الله ربکم الرحمن قطع نظر از این غلام الهی و ظهورات <sup>ب</sup> قوس <sup>ب</sup> عز <sup>ب</sup> حمد <sup>ب</sup> انی <sup>ب</sup> که  
 در این ظهوری ظاهر شده <sup>ب</sup> جمیع <sup>ب</sup> بیان <sup>ب</sup> را <sup>ب</sup> ملاحظه <sup>ب</sup> کنید <sup>ب</sup> و <sup>ب</sup> خود <sup>ب</sup> حکم <sup>ب</sup> نماید <sup>ب</sup> شما  
 که حکم حق و مانع از حقید و راضی نشدید و لکن <sup>ب</sup> حق <sup>ب</sup> حکم <sup>ب</sup> شما <sup>ب</sup> اگر <sup>ب</sup> با <sup>ب</sup> بضاف  
 واقع شود راضی است که شاید چینی با بضاف باز شود و الی <sup>ب</sup> الله <sup>ب</sup> ناظر <sup>ب</sup> باشد  
 و این <sup>ب</sup> راضی <sup>ب</sup> است <sup>ب</sup> که <sup>ب</sup> جمیع <sup>ب</sup> بیان <sup>ب</sup> نص <sup>ب</sup> بیا <sup>ب</sup> من <sup>ب</sup> غیر <sup>ب</sup> یا <sup>ب</sup> و <sup>ب</sup> ال <sup>ب</sup> مخالف <sup>ب</sup> این <sup>ب</sup> مقول  
 معرض با الله است مع <sup>ب</sup> ذلك <sup>ب</sup> این <sup>ب</sup> جرات <sup>ب</sup> من <sup>ب</sup> غیر <sup>ب</sup> ستر <sup>ب</sup> مخالفت <sup>ب</sup> کل <sup>ب</sup> بیان <sup>ب</sup> نموده  
 معلما <sup>ب</sup> این <sup>ب</sup> و <sup>ب</sup> مع <sup>ب</sup> ذلك <sup>ب</sup> خود <sup>ب</sup> را <sup>ب</sup> نام <sup>ب</sup> بیان <sup>ب</sup> میدادند <sup>ب</sup> فوالله <sup>ب</sup> ان <sup>ب</sup> الشبان <sup>ب</sup> این <sup>ب</sup> روح  
 منهم <sup>ب</sup> و <sup>ب</sup> یلعن <sup>ب</sup> هم <sup>ب</sup> حال <sup>ب</sup> لوجه <sup>ب</sup> الله <sup>ب</sup> فی <sup>ب</sup> الجمله <sup>ب</sup> تفکر <sup>ب</sup> نماید <sup>ب</sup> که <sup>ب</sup> سبب <sup>ب</sup> اینکه <sup>ب</sup> با <sup>ب</sup> این  
 جنس <sup>ب</sup> در <sup>ب</sup> هتک <sup>ب</sup> حرمت <sup>ب</sup> کتاب <sup>ب</sup> الهی <sup>ب</sup> محمد <sup>ب</sup> نموده <sup>ب</sup> اند <sup>ب</sup> هبیت <sup>ب</sup> این <sup>ب</sup> معقول

وواضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیان است و الا فوالقری انطق فی الحق  
 واطهر فی الاشیاء امره اگر مطمئن نبودند هرگز چنین خبرت نمیدادند و در بیان  
 آن که کما فی اعظم الحقی است که در بیان ما زلشده بشان که مطری مستور نه  
 مگر آنکه در آن مذکور چه تلویحا و چه تصریحا که در طری و بعد تو قف نمایند  
 و جزایات لغوی هید مع ذلک انکار نموده اند و اما از این امور عظیمه که هیچ  
 میدانند عامل شده اند و فی بعضی اعتبار از نمونه و لکن باین مقرر که باختیار او  
 کل کتب با حقوق است نسبت داده اند که احکام بیان از این سخن نمون الا لکنه  
 الله علی القوم الظالمین مرجع آنکه سخن بیان باین ظهور و اخبار بوده و سخن  
 بود و بهیچ بیان بکن و نشان ناطق و بیظهورش مبشر و ما یظلم من عند فی حق  
 ما ظمیر من ظهور و قبله و من فرق فهو مشرک کذاب و منکر مراتب و از آیات که  
 اگر فی ازل اهل اربان رفقا و من خارق عادات دیده اند عایشان لا ینکر بالبیان  
 فاستلوا المدینه و من حوشها لیظلمکم الحق و معلوم نیست که از نفس معروض  
 در خود چه فائز است لا فوفسرا لجهال السبل الا علی ذلک کبیر از حق و حق اهد  
 نوفیق عنایت فرماید که شاید برصراط امر مستقیم باشید لا رهضا الا امر عظیم  
 عظیم زوداست که عظیمتران واضح و بهر هنر شود لا یبقی الا من کان ناظر الی المنظر  
 الا کبر و منقطعاً عن فی السموات و الارض بحال الله المتقد بالقرن الحکیم الیوم  
 یوم نصره امر الحق است بر هر نفسی لازمه که در کار استقامت ناسرا بشیر الحق  
 دعوت نماید انشاء الله جهد بلین فماید که شاید گشتگان بر تیره نفس

و هو فی اذق اندر امیدی توجیه نماید از نفوس اثر محبوب بوده و خواهد بود  
 چه که مگر نفس اثر است نفسی از مثل شجر می گردد و منظر اکثر مذکور  
 در مناطق شویید و بتدبلیح امر نماید با عراض و انبیا انظر بنا بشید بلکه تا فخر  
 بخداستیکه بان مامورید من لدری الله انیت فضل اعظم و دست کار عیب  
 و فرج و ادائی و عنایت خود در کل اخیان و مدد فیض خود در کل اوان رسید  
 و خواهد رسید من کان له آتم معصه و یؤدی به بالحق و انظر علی کتبته قدیر و البصا  
 علیکم یا اخبائی بدقام ملکوتی و بقاء جبروتی

باسم الذی کرم عنہ انعامون

حمد مقتدر از السن همکات رمز از ذکر موجودات ساخت و در سلطان  
 مدنی را سزا است که از روشی از شجاعت قلز و عزیزی زوال خود و جمیع ذات  
 و وجود با هدیه حیات باقره طیبه خود هدایت فرموده و بنفصه از نجات رس  
 خود جمیع حقایق اشیا را برضوان عز احدیت خود کلاکت نموده و سیمای رفیقین  
 سبحان نیش چنان صحت سبندک فرموده که هر ذره خود را غنی و مستغنی از  
 دون خود فرض گرفته و شمس عنایت و بانیش از افق عز اخبائی چنان مشرق  
 شده که در جمیع سراپای وجود همکات در ذات او بنفص او و هیبت تجلی آن  
 شمس در طبع کشته جلالت عظمت و قوت سلطنته و کمال احسانه و ظمهر امر  
 کلاخ و جبره و انظر طو السلطان الباقی العظیم الحکیم و نظر ناظرین مابین مراتب  
 است که بعضی دعاوی نموده و از خمر رحمت نوردانی و کوشش مکرمت سبحانی تا

از دست داده و بمقامات فوق بخود صعود نموده اند در عالم ذکر و لفظ  
 نردن عالم محقق و حقیقت و جوهر حسیه و اصلیه و سازج رحمت منیع بر  
 اول شجر مرتفعه الحسیه و اول ظهور شمس احدیه الذرق بر ظاهر سر الوجوه  
 و طبع جمالت المصنوعه و رجعت المکات المصنوعه درین محدود و بیرون  
 جمالت الغیب و نامت عند لیب العز و غمت و زفا و الامر و ظهر کل امر مکتوب  
 و علی الامانه و اجابته الی یوم الذرق فی شمس القدر عن اشهر و بجو  
 و بعد سوال از شمس حقیقت و مرای مستحکمه که از او شده بود

نزد الخباب معلوم بوده که نظر بانکه رایج اختلاف از جمیع اطراف و دیدن  
 و نجات عل و بغضاء از تمام اشطارا احاطه نموده این عهد مستحذر است  
 از ذکر بدایع طوره و مکتونه و جواهر حکمت مخزونه چه که الحقیقه این  
 مطلب علی ما اراد الله جل جلاله ذکر شود و جمیع را مدشوش و منصوعه  
 خواهی دید بلکه اگر کشف حجاب نمائی و از مدینه و همیه که حال جمیع  
 ناس حیرت خیزد عن الله دران مقرر بایسته و معتکف کشته اند بیدار  
 هیات صافین و انفس عالین را معدوم و فانی و کاشته شخص خواهی  
 و لکن چون حق منبع دوست تراشته که سائلین را از باب رحمت حق  
 محروم نماید بخندار شیخی از طمطمایم تم خود بر تو و اهل امکان مسدود  
 میشود تا که بنصیب مقدر خود فایز گردی باری نزد اولی العلم و البصر  
 معلوم می شود که شمس احدیه و سازج صمدیه در مقدر غرضتین و

ممکن ندس نیز بخود لم یزل کلا یزال طالع و مشرق و مضیعه بوده و خواهد بود چنانچه  
 هر ذی بصیر ذوقی و ذی نظر رفیق و صاحبان فطرت ربانی و سایر این باره لفظاً  
 معانی از شمس الحی و جوهر غز سلطانی را در مقرر خود بین بصیرت که مقلدان  
 از این عیون تیر محاسب است ملاحظه مینمایند علی مقام کامل اینها غروب و  
 افول و لا کسوف و انا آنکه محجب به او ای نفس شده و از ملاحظه انوار صبح <sup>ن</sup>  
 که لم یزل بغایت شمس مستنیر بوده محروم شوند با منی بر تشخعات انوار شمس  
 نبوده چه که از قدر خود لا یج و ساطع و مستضی بوده و این عمل را در کسب  
 بصیرت باس و نظر با طر راجع بوده و خواهد بود و هم چنین جمیع این نفس نفی  
 و اثبات چهار متصلین چهار معرضین بمقامات خود این انفس ضعیف و  
 قویه راجع است به هیچ وجه باز شمس حقیقت راجع نخواهد چه که آن  
 جوهر وجود در علو ارتفاع و سمو امتساع خود بوده و قدر از تصدیق قبیل  
 و تکذیب معرض و لکن هر بصری که بفطرت صلیت از سازج قدر ادرایک  
 نمودار از محسوب و در ظل او لم یزل کلا یزال محسوس خواهد بود و در <sup>حقیقت</sup>  
 ای که اعلی الجا از است و ارد و مقر باید و دون ان در ظلت نفس و نازنی داخل  
 بلکه الی ما شاء الله خالده خواهد بود و علاوه بر آنکه نفس مشر و نسا باشد  
 و این نفس مطلق از برای موجودات قطع فیض نماید ابد باشد بر وجه از  
 موجود نحو ای یافت و دیگر آنکه وجود برای احدی بنفسه نفس <sup>ن</sup>  
 بود چنانچه این مطلب در جمیع الواجح مذکور مندرج و ثبت شده و بر <sup>شود</sup>

عاقل و روحانی و بالغ نورانی مستور نیست بلکه وجود مراد انحصار بوجود  
 شمس است خواه شمس با این رتبه عالی بوده و خواه عاقل چه که غنای آن  
 شمس مشرق را از فوق احدیه من دون حجه بوده و خواهد بود و این مقام از حجت  
 منبسطه ربانیه که من دون سؤال و طلب و با عرفان و ایتقان عنایت منیر  
 غایت ابراست که بجز از مراد که این رتبه اعلی و مقام اهی با ادراک نمودن  
 در رتبه و مقام اعلی آن دون خود نخواهد بود و دیگر آنکه مثل خطه افلاک  
 که اگر شمس موجود نباشد مراد ابدار وجود در این سخن اشک داشت و این  
 در سبب عدم خواهد بود و چون شمس قدم از افق طلوع می نماید  
 مراد از او حکایت می نمایند بعد از مقدار بله و قرب و اگر شمس غروب نماید  
 البته صور منطبقه در مراد که صور شمسیت اندر غروب خواهد نمود و  
 مطلب اظرف از آن است که هیچ عاقل کامل ادراک نماید و هر شمس منکر  
 عنوق که ابراط فیض مشهور را انکار نماید در شمس ظاهر و مراد ای  
 او را محفظه نماید که با مقابل شمس واقع است تجلی و ظهور و در مراد اظرف  
 و بعد از غروب شمس اثری نخواهد یافت بلکه جمیع و استعداد بعض  
 و فانی مطلق و مفقود صرف مشاهده خواهد نمود با روی و سایر  
 چشم بصیرت مصنوعیه که در عینه ربانیه است از خبان کلمات مؤتلفه  
 ظلماتیه پاک نماید اما آنکه شمس صمدانی را عاقل در علوم مقام خود که وسیله  
 سماء عدل است مثل خطه فانی تا آنکه قدرت عنایت آن را بجا آورد

بجا آید. بلی ای که مسطور در انواع منزله بیان است حق لایب فیہ و انما کل  
 بہ مؤمنون. چنانچه این شمس الحسیہ و ساریج قدسیر روح ما سواہ فدای  
 فرماید کہ شمس حقیقہ در هر کوی و دودی از افق قدس مشرق و ظاهر  
 شوند مقصود ظهور کلتی است یعنی در نوافل آیات و انزال کلمات تفسیر  
 شریعت و تجدد امور ملت نظر باین مقام است کہ از انسانج فطرت مثال  
 این بیانات ظاهر شده و قسم بان جمال معنوی و غیب قدس صمدانی  
 کہ اگر ناس را با این مشاهده میفرمودند ذکر امثال این بیانات نمیفرمودند  
 چه کہ از مقام مقدس از ذکر کلی و جزئی و ظهور و خفا بود چه کہ تفسیر و  
 تبدیل در عالم حدود و افق است و آنچه هر مقصود در مقرر قدس واقع شد  
 اللہ تعالیٰ انہ یظنونہ و چه مقدار از شمسها کفایت بی زمان کہ مشرق شده  
 و ابرای تفسیر فرموده و تبدیل امر نموده اند و ناسرا همچنان شریعت جانان  
 قبل دعوت می نمودند چه کہ کل من عند اللہ بوده و جمیع الامم را لاج  
 من اللہ ظاهر باری نظر از فلا خطه ارض و اهل ان بردار و برضطر اگر  
 و مقام اظہر علی خطه کن تا شمس ربانی را در قیصر ستر و حجاب مشاهده  
 نمائی اگر چه کم رنگ چون شمس سما ظاهر و درقی و غیر بوده و لکن سبب  
 محدود و میگذرد کہ بحجاب حسد و بغضا از انظر عاریت مستور  
 مانند اند و تا چه رسد بعبودیت و محبت بین مابری در هر حال بنظر  
 در بحر عمیق معانی سباح شو با برکتالی بحر احدی فاین کردی و مستعد



سوی زکر ماسوی و دیگر آنکه تمام نظام بصرا بغیر مدد و بظاهر بعض  
عبادات و اشارات کفایت مکن چه که جمیع این الفاظ ظاهر و اشارات  
قدسیه و کلمات غریبه در هر کوری تغییر مینماید و از همین تغییر و  
تبدیل و تجدید مستحق میشود که فوق هر بیایی در علم الهی ممکن بوده  
و اعلی از هر حکمتی در کثر حکمت ربانی مخزون خواهد بود چنانچه در  
امم سابقه ملاحظه شد که حکم کلمات و طرز بیانات تورات بعد از  
ظهور نعمات منجیح القدس تغییر یافت و تبدیل نمود و هم چنین <sup>تبدیل</sup> <sup>نمود</sup>  
فقطه بیان و طلعت سبحان روح من فی الملك ذراه و رسید جمیع  
جواهر و کمال اصداف بحور رفائیه و از قعر این برآورده همیآکل  
حدیده منیع مریخ فرمود و هم چنین در محمد سلطان قدر و  
اعظم من یظهره الله جمیع این کلمات منجیه و عبارات بدیهه  
تغییر خواهد یافت کویا ملا حظمه میشود که از صرف احدی <sup>شهر</sup>  
عزیز میسر چون از مشرق لا شوقی من دون کیف و این و حقیقتا  
ظاهر شوند در صحبت اعلی و عشرت الهی که همان ارض ساکنه مقرر  
اشمس و قرم است مقرر یابند جمیع اسرار مودعه در بیان را ظاهر  
فرماید و بجز این مجال قدم احدی بر کمالی مستوره در این <sup>باعتقاد</sup>  
کما هو حقرا نظر نمینماید و او منت مطهر و صبیح اسرار و علوم <sup>مقدس</sup>  
در میان بلجی مرآی منطبعه ادراک نماید علی قدر مراتبیم <sup>راست</sup>

لاعلی ما هو علیه لهذا احدی قادر بر تقرب بسدر معنی در طوری بیان  
 نخواهد بود الا من شاء ربك ولهذا ذکر شده که بظواهر بعضی عبارات  
 من عند خود کفایت مکن چه که عقول قاصر است از ادراک آن والاخر  
 از این کتب منزله نوزادین عبدالمقراست اذ کل من فی السموات والارض  
 ولا یعرف ذلك الا اولی الالباب وهم جنین ان ذات مقدس از عبارات  
 مرتفعه الیوم را مرتفع نمایند مثلا ذکر شمس که در بیان اعظم ذکرنا کبریا  
 شاید این ذکر و تسبیح یکی از عباد خود رعایت فرمایند من دون استحقاق  
 بل بفضل رحمة ذکر خود این فیض کبر و فضل اعظم را مبدول می نماید  
 نفس شریف خود را که محل ظهور نار شجر اولیه و طلوع نور آخریه است  
 شبمانا سو سو مرخواهند فرمود چه که شمس از افق و طلوع خواهد شد و  
 بوجود او تمام خواهد بود و چنانچه الیوم در جمیع بیان ذکر شمس <sup>حظه</sup>  
 میمانی در الواج از سماء قدس معانی ذکر سما ملا حظه خواهی  
 نمود بهمان ذات غیب مقدس و سازج عزادین اگر میخواهم تا آخر  
 لا اخر با نجه در اول ظهور و ظاهر قدسیه بان تکلم نمایند ذکر نمایم  
 قادرم من فضل ربی و لکن چون در نظون انکیه مستجون بوده و هم جایز  
 ندیده که تعنیات و رقاء غیب صمدانرا ابلاغ نمایم چه که ذکر بلیل  
 معنوی را جمال کل باقی و رضوان عز احدی لایق نه در میان این اشش  
 ضعیفه مشرکه که در سجبات و هیته چنان معدوم و مفقود شده اند

که اگر سازج غیب را با ظاهر میانات قدسی و اهری تجلیات الهی <sup>حظ</sup>  
 نمایند اعراض و انحراف کنند باری اینها را خطوه شیطان را بقدم <sup>چین</sup>  
 تبدیل کن و در ارض معارف منبسطه بقوه مشاهده و مکاشفه  
 شد نما اجس منزل یقین که مقام معرفت منزل این کلمات است تا این  
 شوی و بصیر احدیه که نفس جیت اهدیه است مستصبر کردی  
 فطوری لقا ترین و این طلوع و غروب که در مظاهر قدسیه ذکر شده  
 این طلوع و غروب است که این نفی سواد را که می نمایند زیرا که این طلوع  
 و غروب تحت بصیر واقع است و انجوهر مقصود فوق نظر در منظر اکبر است  
 بلکه مقصود از غروب عدم ادراک انظار مستقیم و البصار محدودین است  
 مثلا شمس ظاهره اگر در خلف غمام واقع شود البصار ظاهره از مشاهده  
 او ممنوع میشوند و در نظر شمس غایب است اگر چه در مقام خود روشن  
 خواهند بود و لکن بصیر صاحبان بصیر معنوی را غمام ضعیف نماید و  
 بسبب آن مستجب میشوند از نور او حدیث از حجب و ستر مشاهده <sup>بند</sup>  
 ملاحظه فرما که اکثر اهل ارض با علو ارتفاع شمس شرق در بیان اهل  
 نشده و در ظلمت باقی و مستور و مستجب بوده و خواهند بود و <sup>حین</sup>  
 اهل بیان را ملاحظه نما که با علو رفعت و سمو عظمت این امر مرتفع <sup>علی</sup>  
 که در سماء قدسی اهری ظاهره <sup>لا</sup> است احدی ادراک نموده و کل  
 هبوا ای خود سالک بوده و خواهند بود در حال این عدم التفات <sup>دلیل</sup>

بر مردم وجود ان شمس قدر نخواهد بود با آنکه ان قلم اعظم و جوهر اعی و  
سازج اسفی در جمیع کتب منزلت و صحف رساله و صدیت فرموده که اگر نفس  
و یا کینونتی و یا یوزی و ظهوری از افاق مستی الی طالع شود هیچ امری  
مستجاب نشد بان ظل مبارک که نفس ظل الهی است وارد شود و جمیع  
بیان و اعمال مقرر و افعال مقدره در ان راضی می باشد و بیعت ان نفس  
مقدسه فرموده اند مع ذلک بسبب ان ظنون و نفس و هم خیا و مستجاب  
مانند اند که ابرار از شط الهی و بحر قدسی و رضوان باقی را بی نموده  
بلکه اراده معرفت ان ذات مقدسه که عین معرفت الله بوده ننموده اند و  
جمیع خود را بر مقر ایمان و مقدمات ایمان ساکن میدانند و غافل از آنکه  
الیوم عند الله منکون فرموده و نخواهند بود کن یعنی هم الله و کن حکم مهم  
ظن نیست الیم آبراه با آنکه جمیع جهت با علی ظهور خود منتهی میشود ظاهراً  
شده بقسمیکه احدی را مجال اعراض و انحاض نماید مگر آنکه با علم از جمیع  
کتب منزلت و رساله اعراض نماید ای عباد ما ما بلغیر بالغی اگر قطره از  
سحاب رحمت بر جمیع ارض مبدول شود جمیع هیاکل سدهای ریح  
بنار سجانی و بیان انا الهی مشهور یعنی و اگر ششی از این بحر اعظم بر جمیع ممالک  
موجودات افاض شود هر موجودات را بطور عزت و قدسی مشاهده نمایند  
ما بی پروا از این با ناظمی بلند تر از ان است که طیور را راضی بدور رسد و نشانه  
این در مقام عزت قدسی از ان لطیف تر است که بکوش این بهوشان ارض

فانه الموده شود و لا يقدر يقول الحق ولكن الناس هم لا يسمعون بل انما يرون  
 نازله غير مقطوع و جميع اماكن را کوان مستعد شده ديکرا چهره وقت و زمان  
 بمقام قرب بين بدي الرحمن که منتهى تسبیح عرش ظهري و بطول است حقا  
 شوند خواه بقلوب و خواه باجساد و مثالی که نسیم قدس لا يعرف ان نوا  
 غزلا يدر لبوز و انفس بجيده را که مرادى رتبه حدود ساکن شده اند با  
 نقر اعلى و در فرف قصوى کشاند که شاید از اين فرفين بدیع و فصل پنج  
 محوره نگردد و الله يردق مورقشاه و ما انا بمرزق الموتى و انه طهو الزواق  
 المسطى الكريم و ديکرا که سؤال از تعدد مطالع احدية و مظاهر قدسيه  
 نموده بودى مشهود بالجناب بوده که امر ائمة و مشيت سببى و ارايه  
 هر که متحد و مجيد و نبوده و نسبت در بعضى از اعصار نفس واحد بود  
 و در بعضى از زمان هياكل متعدده از شرق امر ظاهر شده اند چنانچه در  
 جميع كتب قبل و بعد مسطور و مبرهن و مستصواب است که اگر از محمد  
 بجواهد تفصيل اظهار نمايد کتابى مبسوط بايد تحرير شود و اگر در بعضى  
 از بيانات مظاهر امرية و مطالع قدسيه تحديد بواحد ملاحظه و مبنائى  
 با نتيجه بنشده باجل شده امر و شجره مقدسه ملاحظه نمايد که لم  
 ينزل ولا يزال امر الله من غير حدود و مظاهر شده بلکه ايرى در ايات سريه  
 مستحکمه مقصود و حفظ و استمرار الله است از انفس طاغوتيه و هياكل  
 فرعونيه که فجورى نمائند و حصن عصمت امر را بجنات نظر و قلب خود

نیلایند و مظاهر شیطانیه و مظاهر مبعوثه قدس سلیمانیه قدم ننگزار  
 چنانچه امروز مشاهده میشود که هر نفسی راهوائی در سر و هر دو نفسی اما  
 در زلفون نفس خود پیوهم افتاده و از هر کوششندائی مرتفع شده <sup>جسد</sup> بنا اند  
 مقابلهای مرده که بتبعیق هوس خود قیام نمودند و در ارض فرعونی قدم کلا  
 و لکن نزد صلحان افتد و بالغان مدینه احدیه حقا زنا بطل نماز و مفضو  
 بوده و خواهند بود چنانچه هرگز ششبه شده و نخواهند شد باری <sup>هر</sup> چنانچه  
 مقدم بر خود در هیچ ظهوری از مظاهر و هیبت امری از او مرصود و مورد  
 قلبیه که از مداد ظاهر است و تحتبیهات کلامیه شده الامر سید  
 مظاهر کفیه اشیا و آنه لفظی الی اشیا و کل ما سواه کن بذر تمدن  
 ولو تصدیه و آنه زواید بعد و لکن بحدی و لکن بحدی باستان و لکن  
 بدلا که ولو کسیر بحجاب و لکن بیخ بکلام و آنه لفظی الصمد اندر ایم  
 کان مریدان بارادته و لکن الی الی بکون مقصدنا بقیسمه و کل با مره بکلیون  
 و از عدم بلوغ اولوا الکتاب با مقام است که در هر ملک از ظهورات  
 مظاهر الحیه از صبد و مبدع امر مستحب مانده و در طلبات و هیبت  
 منار روح بل معدوم و لکن مانده اند سلیمان الله حکونه سبقت  
 میکنید بر اراه حضرتش اراده دین او و حال آنکه دین او بکلمه  
 او حیات یافته و بجز وجود خود و او امکانه مقدمه محسوس شده  
 چنانچه در لوح پارسوی که چند سنه قبل مر قوم شد اکثر از امونکه از

انظر عارفین مستور بوجه ذکر یافته و اگر کسی بدین قلب خود ملاحظه نماید  
 جمیع معارف قدسیه و معانی کلمات بالغه را ادراک نماید بلکه مشهود  
 مشاهده فرماید با بجز از او هنر بیوت که ظنون انفس فانیه مرده است  
 بمردینه قدسیه طیبه مستحکمه وارد شود و اقوال هر چه از خدا که بظلمت مغطی  
 شده و محجوب شده بنجات و نفاذ عز احدی مبارکه ممکن و از سلسله بیرون  
 سبحانی که از همین عرش رحمانی جار نیست بجزیره فانیه نکرده قایم شود بدین سلسله  
 موسوی برافروزد و بقلب نوره روح القدس عیسوی بوز چون خلیل عزرا<sup>س</sup>  
 و تسکین دداین نار مشتعله قدمیه و ابریشمله و نه تمهید داخل شود و  
 قلب و اراده خود را در دل و قلب و اراده محبوب فانی کن لیجالی الله لك  
 نوادا و حجه و آیه و لی الحسنین و کمال توجه مراقب بوده که از اسم اول که  
 در دعای لیلۃ القدر نازل شده محتجب نمائی و احراض معرفتین و انکس  
 منکرین تو را از وصول و درود شایع بجز اعظم منبع نماید چه که این اسم  
 مبارکه که مقدر اسماست لم یزل با شراق انوار شمس درین مستشرق بوده  
 و لایزال بضیاء بوارق حضرت غیبی مستضی خواهد بود و دیده صیر  
 باین ناظر بودات نار سده سینا را از مهبط طور قدسیه طیبه  
 ملاحظه نماید و نقطه اعلا و جمال اهی در ذکر این اسم و تقدیر آن جمیع  
 اسما مفصل و مبسوط ذکر فرموده فارجعلوا الی النبیان ان انتم تیریدون  
 ان تعرفونہ اگر چه امان منزلت و بیانات ظاهره و باطنیه از آنست که است

بدون آن شود و لکن اهل روم و آن که جز هوی تکاپی نماید اینگونه در لابل  
 ناظر بوده اند و ایوم هم مثل ما کان خواهد بود و اگر کسی التیوم دعوی نماید  
 که عالم امری بجای خود شده و یا با شاه مستشیر خیر انصاف بعد از است  
 از صراط سوی عدل چه که عالم اطلاق و امر انکادها مقدر از زمین و نفسیه بود  
 اگر قلوب صافیه زکویه اقل منان مقابله بخش احدیه که الیوم در ضنون باشن  
 و در او شام عباد مسیحین مانند کشند جمیع اسرار ما کان و ما یکون علی قدر تقاضا  
 و استعدایم در آن قلوب منطبق خواهد شد و حال علان بر آنکه چنین فضل  
 ابر را مقبل نشده غل و بغضا از اکثر نفوس ظاهر و مخفی نیک خود را از مومنین  
 بیان دانسته و سر و بند و غافل از اینکه جمیع بیان بحسب نشان بر بعضین  
 این مقام لغز مینماید باری حال جمیع محتجبین در مشرک بالله و نارغی  
 و بعد و یحیی منداب و هارید مشرک فرزند بستمیکه احدی از این طایفه  
 کو با هرگز شاعر ننوده و نیستند و بهستی میت لاشی کشته که از نسیم عباد  
 که از مکن جو در تالعه حد کل جین سفحات لایح مبین میوزند و حرکت نما  
 چه جای آنکه خیمه بر شرط قدر زنده و اجز گاه بر مشاطی بحر اعظم مرتفع نمایند  
 و جمیع این بیانات نظر بتوقع و طلب عباد در الواح ذکر میشود و الا مشر  
 مشع شع مشرک لایح مقدر از آن است که بوضعی و موصوف و یا بنعتی مشرک  
 و یا بدگری هندوگر که در جمیع ادکا روا و صاف با بشری از استشرق و ظاهر  
 بشوند و روح القدس منطبق و نایسده منیر متوجه را که بنسخه از او



اجساد فانیه معدومه بحجر و باقیه دائمه در این دنیا جمیع ارض و خلاق ان را  
از اعلی و ادنی در نظر ظل مشاهده نمائی و از موقوفات نفوس و هم همچو  
این کلمات در آیات و بیانات و اضحیات بذریع حقیقه که مقام استواری <sup>ندست</sup> خزن <sup>ندست</sup> بیجا  
درائی و بجزم جنبیه جنت احدیه فایز گردی ایام در سبوح الهی که ایام ظهور <sup>سبح</sup> و <sup>سبح</sup>  
قصو و اشراق طلوع طلعت علی بود مشاهده نشد که چه قدر از نفوس من قدسیه  
و هیاهو عزیه که از ان به شمس قدسیه مشرق و مستشرق شده و هر کدام مدعی <sup>مات</sup> مقام  
عالیه و مراتب بالا نهایته شده چنانچه جمیع این خلاق موجود بعین راس خود <sup>مات</sup>  
مثل جناب قدوس که اعلی و ابی غر سدره بودند سلطنتی ظاهر و مشهور  
گشتند که کوما شجر نام را از انک تجلی از انک نموده و كذلك طلعت طام و من و هرا  
الذی یکون موجودا بینکم و مع ذلك که جمیع اینها است با جمیع این بر تکیه نمود  
و کوش خود شنیدند و اند و ادراک نموده اند مع ذلك تمسک بعضی را از احوال  
و کلمات حسته و از منزل و مرسل رحمت و اسعه محروم ماندند و انرا اینک با  
از انچه بچشم خود دیده اند نگارشته مع ذلك مشاهده بصر خود را بجان <sup>خسب</sup>  
و تو دید نموده اند که خبر در سوال مدینه آید و بعضی در بطون مستغفرند که اگر  
نفسه هوا و خود و دلیل او هن از بیت خنکوت امانه نماید جمیع فیوضاً  
نامتناهی الحیر اسمتی محدود نماید جمیع بالبطوع من دون کرد اخذ نماید  
و مسموع و مشهود و خود را کان ام بکن فرض نماید صد هزار جبریت و <sup>ت</sup>  
بر چنین نفوس ضعیفه مضطر به غیر مستقیمه که باندک ریجی از زمین <sup>سبح</sup> <sup>سبح</sup>

بشمال ظن و زلت میل نمایند مثل ام ماضیه که جمیع فیوضات متابعه  
 ظهورات غیر منصفیه الحیه بظنون و هیئیه خورشیدی نمونه اند و عبده شو<sup>له</sup>  
 خورشید در اوج دوره و خواهند بود و حال آنکه در جمیع کتب و الواح و بند  
 و ارباب و صحف و رقاع تصریحاً من و ن تلویحاً ذکر عدم تعطیل فیض تابش  
 و عدم تاخیر و قطع فصل فصل و عدم تناهی ظهورات مالا فیاه مدکور و  
 مبسوط است و مع ذلك حال جمیع مریخ<sup>ی</sup> الارض را مشاهده میشود که  
 بتجدید و انقطاع فیض و فصل مقرر و معترف بلکه راضی و سرور و نیت<sup>ی</sup>  
 اهل فرقان باسمانی چند کرم و حرف و مضامین ضبط نموده اند مشهور و مورد  
 کشته و از جوهر اسماء و موجود و مظهر او که الحیر اسمیه و صفتیه مجزیه اسم  
 مبارکش موج و مسلاطم کشته غافل و محروم مانده اند و الله هدی  
 مریخ<sup>ی</sup> آلی صراطه و آتمه هوشاری السبیل و آتمه طوالمیدیه و المعید  
 و آتمه بصعد نداء العبید و آتمه لهو الحریر الجمیل و از هم ابرو بیانات<sup>منه</sup>  
 مستضیده متعنه حکم که گذشته خواران طلعت احدیه و شمس آتیه  
 در جمیع بیانات و ابیات و خطب که از ان سماء مشیت<sup>ی</sup> و مطلع<sup>ی</sup>  
 و حکمت نازل و ظاهر شد از سلطان خفیه و حقیقت لاریب که  
 مقام خفیه باطنیه غیبیه است طلب فرموده اند که در هر سنه  
 مراتبی ظاهر فرمایند بلکه در هر شهر<sup>ی</sup> بلکه در هر ساعت مع ذلك  
 چگونه میشود که هر نفسی بخمال خود هو می نماید و اسرار الهی را بخالد

و صحت

نمايد فتعالى عما هم يعرفون ويقولون سراب فاني اكان لم يكن <sup>حظا</sup>  
 نما وكبوتر باقي سبحاني شتاب فر بفسد وروحك وقلبك ورجلك  
 الى الله الذي انزل من قبلك رسولا ولا تلتفت الى شتوى الظالمين  
 والمشركين ثم اشكره في كل حين بما انزل عليك الايات بالحي لعل الناس  
 كانوا ابايات الله ان يهتدون واريح ودر افتار اكر از نهنه شكويه اين  
 كلمات معلنه حكيمه در هبوب ورم وراست التفتات نمودن واز جميع  
 بيانات شبحي ظلميه وكيه غير سمويه مروده تعادل نما و اين اريح ايرن  
 در هبوب بونه وخواهد بود و لكن احدى شاعر شده وحيات كل  
 من في السموات والارض ازاو و لكن كل يسيور ارا بخور فطره و  
 سيارج طيفت و اكر اريحيات مشرقه مينم لايحه از ارياي وجود  
 موجودات منقطع شود كل الاشئ محض خواهى ديدل معدوم صرف  
 فتعالى از اين هبوب روحاني كه با قبال و شعور والتفات نيادون  
 ان محدود شده لم يزل برا جساد ميته و عظام رميه و هياكل بايه  
 وزيد و خواهد وزيد خواه احدى ملتفت بونه و يا ناكل و شجوب  
 مانند مثل نسيم بريح بر جميع اشيا ميوزد و بر كل مرتبه على الارض  
 مرود مينمايد و انضنيكه در نوم غفلت مدهوشند و يا ان  
 المحي عيش بر هر رومرود مينمايد و لكن هنيئا للساخرين چه كه  
 غافلين لم يزل عند الله مرود و غير مقبول بونه چنانچه مذكور شد

اليوم جميع من بان في البيان ونون ان ارفل مختلفه ما مورند بخود در ظل  
 سدره مرتفعه و الخیر منظره و کله جامعه و حجه محکمه و دلیل و اهل و سبب  
 مشهوده و مقتر و مقتر مستقر از رای نفس نبویه و نیست و جمیع بنفس  
 خود مکلفند باین امر بدیج منبج و دیگر آنکه اقرار بر این کلمه منوط و  
 مشروط بتصدیق نفس نبویه و نخواهد بود چنانچه بر هر زنی بصرفه و شرف  
 و واضح است چه میشود که مسئول عنه خود در غفلت باشد چنانچه  
 فرقانیه بهمین جهت تا لم یوه از محل و حی الهی و محض فیض  
 مطلق ربانی محرومانند اند و جمیع حشیم و کوش را بقول و فعل و سبب  
 خود و معاق و موقوف داشته و تقطع وجود و جمال معصوم در روح من اللله  
 فداء در مواضع عدلیه از بیان مدانی مقام و عزت حسن ذکوان و صابای بیسته  
 تا کیدات بلیغه فرموده اند چنانچه در یک مقام صیر فایده که اهل بیان که اید  
 بوم ظن و مشرقه شمس عز احدیه نمایند باید خود بنفس خود مابسته تا  
 تقرب جوید و مقام عرفان او که حقیقه حبت بدیعه و رضوان احدیه  
 است بعقل و فواید و سمع خود حاصل نمایند تا نکه خود را معاق برد  
 قبول و سبب همه گذارند و ازین مقام ترقی داده اند و مخصوص ذکر فرموده  
 که اگر از خروافات من در آن بوم موجود باشند و انکار نمایند هیچ ایشان  
 ممنوع شده خود را از فیض سماء عز محروم نمایند چه میشود که ایشان  
 نظر بایستاقانیه و باریاست ظاهرها از قرب سدره محروم مانند

ودر مقام ذکر میفرماید که در آن یوم شیئی محتجب نشد که شاید  
 نور منهم محتجب میمانند فاعصموا ایاوم بحمد الله و غنایتها  
 تكون من البشایین و لا تسوججوا فی عرفانهم بعین لان رتبته ایاوم و  
 اثباته ان انتم من الموقنین و ایاکم باملاء البیان انتم لا تسوججوا بکتاب  
 لو کان ملاء السموات و الارض من الکتاب المحکم و لا بایات التذکره لان  
 و نه لریسوق علیه فی شئی و کذا کذا فاعرفوا ان انتم من العارین لان  
 کل ما فی الکتاب و التصیف و التذکره من الکلمات الثالثیه و الحکم الیه  
 کلها اثبت بقوله ان انتم من العارین باری کمال حفظ ارضی ما  
 و مراقب بوجه که بحر لفظ علمت ممتوجه با بقطره میزان نمانی چه  
 دون ان نور و مذکورنه سبحانه الله عما انتم تقولون مقصود از ذکر  
 این کلمات انکه مباراتورا غفلت احاطه و اخذ نماید و در حین اشراق شمس  
 مشرقه تمسک بر دو قبول احدی فمائی باری تمسک با حدی نخستین و  
 خود را بکینونت خود با اشراق شمس خود در فضل اقبال نما که همان  
 اظهار انکل لائل متقنه و اعظم از جمیع حجج حکمه بوجه و خواهد بود و  
 این مضمون در کتب منزله مذکور است حال ای اهل فنون و هروف  
 بشعور احدی در علو امر الله و سمو کلمه الله تفکر نماید که شاید انضر  
 محدود و حجابات فلیظنه ما بین شما و عرفان ملک اسماء حایل نشوند  
 و از همه این مقام گذرشته انسان با بجز است و با عاقل بجزون حکم بار

راجع به و باری عامورنه و عادل که صاحب عقل مستقیم و فوار مستقیمه  
 و بصیر و با بصیر و وسیع سامع شده البته استعدادهای انسانی مثل آفاق  
 در او بود چه اگر صاحب این مقام اعظم نمی بود ما موربان را معظّم و عزّا  
 کلمه ام نمیشد که لایم الله که حجّه و بیظهور علیکم سبیل عرفانه لیکو<sup>ن</sup> حجّه  
 بالغه علیکم لحدانتم فی آیات الله تعقلون باری ملخص کلام و جوهر  
 ان انکه الیوم برهنه لانه و واجب است که تمسک بظنک هدایت نوح است  
 که شاید از غرق بحر نفس و هووی و وهم و لغوون اهل بقی و فحشاءات <sup>هینا</sup> یاد  
 للستقرین بطنه السدره الاطیبه و المستروحین هین الا ریاح الاحدیه  
 و المستقبین بطنه النور القدیمة و هر نفسیک در مغرب بعد مستعد  
 برای فیوضات این بحار برتقصه و خام مسیحه البته از جمیع جهات آفاقاً  
 معجّ الهوس و فخر ان اقرب مران او را احاطه فرماید و جمیع مقامات  
 متعالیه و کلمات جامعیه و مراتب عالییه که در او ممکن و مستور بود بان  
 نفس او با و ظاهر نماید و ارتقب او با و الفاو فرماید مثلاً در حبه مشاهده  
 نما که چه مقدار حبه بودن دارد و لکن چون در ارض ظویه و مدینه مقدسه  
 مقربان بدین بیت شمس و هبوبا ریاح چگونه جلوه های مستوره در  
 از اغصان و افان و اوراق و اثمار از نفس و نفس او مشهود و مرئی نمایان  
 ای تمیان جهات و هیمیه مستعد این جنین اکبر و نفس اعظم شوی که بر شمس  
 از ان نعمتهای مکنونه و لای محزونانه از صد و ضیوه ظاهر و مشهود

كردد از رحمت بيروال سرور مشو و از نعمه لائزال ما بوس مباشر انك لا يبين  
 من روح الله الا القوم الفاسقون و ديگر سوال شده بود كه همسر  
 جناحان در چه مقام ظاهر فوالله تكاد السموات ارتضن من قولك  
 و تنشقن من الارادة و تنبذ كل جبل شامخ عظيم بت ابا الله الذي خلقك  
 و سواك ثم ارجع اليه عن قولك ثم استغفره عما ظننت في نفسك و كن من  
 الناس الذين اياك لا تنكر مثل ما ذكرت لان بذلك يضطر بك في عيون و  
 نزل اولاد الخارفين و لما كان العبد يلجئ اليك بحسب حاجته و يريد ان يمشي  
 او يخرج من حبيب او يكدر مستاقبه لئلا يعطرك من هذا الدنيا بالاطهار  
 المنير على ما اراد الله لك لا على ما كان عليه لتكون من الشاكرين بعينه  
 في نفسك بان لا تسئل في مثل ذلك عني ولا من غيري ولا يحضر مثلك  
 الا في ذلك لك عليه و كن في حصن حصيم اتوا الله ولا تسئل عن اشياء  
 از تبدلك تسوك فاقبح مما اظفرناه لكم في سنة الثمانين و من قبله  
 التسع ان انتم من المؤمنين فوالله لولو لم يكن جنوا اياك امسكت زمام  
 القلم و ما اطلقته الى ابدا ابدين لئلا يرك على ما حرك عليه قلبك في حيا  
 انا بما ارادت في نفسك فقال عجايبكم به السن هو الالف الفاضل اياك  
 اياك ما عجل لا تذكر ما يرفع به ضجيج الخليلين ثم صرح في الموحدين ثم ضاع  
 الخارفين و لو كنت قابلا في نفسك لا مراك ما كنت تحضر الله و لك سبعين  
 الف قرن من قرون الاولين و ان كنت مطيعا في احوالك لا مراك

بان تنفق قطارا من الذهب جزام خارج عن جفك وظهر من قبلك  
 فانا كما حاكين واركت ذات حدة قوية تجلدا لك الفجلد جزاما  
 سئلت لتكون من المتبصين هل ينبغي للعلاقة بان تنزل عن ذلك  
 لتبلغ العرفانة كل ذي فضل يفرح اولاد اياها بخصيل عرب ارباب  
 فعلى عن كل ما اتم عليه وعن كل ما اتم عنه لم التالين هل المفقوق  
 ذكر عند سلطان الوجود وتعدد تعلقاء العدم والفاق بان يرتقى  
 المحجور البقا مقره من منيع وان لا يمتد ران في شمس  
 باسرها ولا يد بان يكتفي بما يتجلى عليه من حرارة التي كانت من اثارها كذبت  
 فاعرف شامك وشار التالين واذ العلاقة حق لها ان يسئل رتبة مقام  
 المضغفة وكرلك المضغفة مقام العظام ثم العظام مقام اكنة اللحم  
 التي ان يبلغ مقام الذي قدر له في رتبة ان اتم من المدركين واز المضغفة  
 لو يسئل عن الله بان يوضع في الحين المضغفة كل بالغ علم هذا الطالب  
 منه مردود اليه لانه لم يستطع ذلك من دون ان يتجاوز للطيران  
 الى ان يصل الى هذا المقام العالي المنيع فانظر في البديدي في الارض  
 ثم مضغفة عليه بشهور معلومة ويدينه ايار والتدبير بما امد الله في نفس  
 الاض الى ان يخرج منه كما اتم تصددهم وتكون من الشاهدين ولما  
 اغزبه الارض ليغيب به احد الابان يبلغ المقامه كذلك فاعرفوا حكمة  
 الله ان اتم من الطالبين وكذلك فانظر في الشجرة اذا غرس في شهر



المحين الابان يعرج المراتب التي قدر الله لها اذا ياتي بفوقه عز منبج ولو  
 ان تيك بقدر بان يظهر كل ما كان وما يكون وكف من الطين لانه هو القاب  
 المقدرنا العليم الحكيم ولو نشاء ان يبعث من النطفة خلق الاولين والآخرين  
 اقل من المحين المقدرنا وهو المقدر المذير الحكيم العليم ولكن لما قدر  
 لكل شئ مراتب ودرجات ومقادير يجب بلوغ كل شئ مما قدر له من هذه  
 المراتب لتكون في حكمة الله المفسرين وانت فاحمد في نفسك  
 بان نزل كل شئ في مقامه على ما هو عليه لتكون على صراط عدل مستقيم  
 والى لما اجد حتى اياك اوصيك بان تحفظ نفسك في تلك الايام التي تليها  
 كل نفس سكرها وكانوا غفلة صبين لان الله خلقهم فذوقهم ما انا  
 فاحياهم ثم عذبهم لغرانا مظهر امره واذا اكلهم محبتون ونمتوا بما  
 عندهم من النعمون والاوهام ثم اعرضوا بالذي خلقوا له ولا يشعرون  
 ومنهم من يقرء كتاب الله في كل حين ثم عن جماله هم معرضون ويتكبرون  
 بما نزل في السبلان ثم في انفسهم لا يعلمون ويشهدون انفسهم في اعقابهم  
 وهم في اسفل السجيم لو كانوا يشعرون ويامررون الناس بالبر ثم يدينون ان  
 كما انتم في اعمالهم تشهدون وينبئون انفسهم الله ثم على حيا  
 ليتكبرون فانظر في تلك الايام كلما سمعت ودايت في ايام الله  
 من قبل بحيث ما يدنا من ان انتم تعرفون فلما حاتم على النبي  
 يكتب مشهورا اعرضوا ثم استكبروا عليه على ما كانوا عليه ان

يستطيعون واعرضوا عنهم ثم استدلوا بما عندكم من كتاب الله  
 المهيمن القويم وفي كل يوم اتخذوا من الفرقان ما به يستدلون ويتخذون  
 به الحجى كما انتم من هؤلاء تشهدون بحيث يحركون السننم بالباطل  
 ويقولون هذا من عند الله وما هو من عند الله بل من انفسهم لو انتم  
 لو كان من عند الله لعرضوا على الله الذي خلقهم وسوهم وكذلك  
 سوت لهم انفسهم ما كانوا يكسبون وفي كل يوم يتكلمون بكلمة  
 من الكتاب ويعترضون على الذي منه ظهرت صفات الله العزيز  
 المحبوب قالوا كيفكم بعد ظهوره شيء انتم بكلمته تتكلمون  
 قل كل الكتب في شهد بذلك وكل الصحف دليل عليه انتم تقررون  
 بحيث لم تجدوا الكتب حرفاً الا وقد شهدتم في نفسهم بان هذا  
 الحجى من لدن عزيز قويم ومن دون ذلك استدلكم بما ايلاه البيان  
 بالصدق الخالص انتم تنصفون لو كان عندكم الف كتاب هذا  
 في حد الاحصاء بل يكون على قدر الذي انتم لو تقيدوا بالحقون  
 وفي ظاهر هذه الكتب انتم تشهدون وتستدلون بما فيها على ان عندكم  
 كما ان كل الملل بمثل ذلك يعملون وياتيكم احد على غير ما عندكم عما  
 عرفتم من حكم الكتاب اذا ما تقولون انما تهاجرون بالذي جاناكم <sup>الله</sup> بايات  
 المهيمن القويم كما تشهدون حينئذ بالحجى وبابصاركم انتم تنظرون  
 ان ترجعوا الى انفسكم بحيث قرئتم كتب الله وما عرفتم

المتصور وخواصه عليكم ما يملأه الخائفون كما ان بعد ستميل وسوي  
 الله كل من دان في الفرقان استدلوا امر الكتاب بان الرساله والنبي  
 ختمت به ولن ياتي بعد احد ابراهيم الله وشرح مرجهه وهذا  
 ما بصاركم في جمعكم عنهم فتمعون وانتم ما يملأه البيان كنتم منهم <sup>وكنتم</sup>  
 استدلتم في ايامكم وكنتم به مستدلون الى ان جاء علي بن ابي طالب اذا رجع  
 طوبى لكم وغر فانكم الى انفسكم واسرقوا من الله بما اراد بقوله كن فيكون  
 كذلك فاعرفوا الامر في تلك الايام الى اخر الذي لا اخر له انتم  
 تكونون فيما رايتم وتكونون من الذين هم بما شئتمدون لموقون  
 قل الله قد ظهر بالحق ولو يحب كل ما عندكم ولو بيده شيء مما  
 في السموات والارض وينطق بالحق اعلى صوته في حجر رب الار  
 والخلق ولن يخاف من احد كما انتم فتمتدون وانتم انتم اهلوا  
 تعرضوا في صد سواؤه وانته لخصه عما انتم تعقلون والاحيدن مثل  
 لكم مثلا ما الفضل لعل انتم به بما تحبون تملون فان البحر على ما هو  
 يكون على مقامه وان لن يتوجه اليه احد لياخذ منه الماء او يترج  
 منه لثابه هل ينقص عنه شيء ان انتم تعلمون وكذلك الشمس ينقص  
 على ما كان وان لو ينظر احد اليها هل ينقص عنها نورها واسرها  
 اذا تفكرت وفي حكمة الله ان انتم تفكرون في كل من يتوجه اليه  
 هذا من فضل الله عليه لانه يذفع منها ما لا ينقص عن نورها

وكذلك ضرب لكم الأمثال لعل أنتم تفقهون يا قوم دعوا ما عندكم  
خذوا ما عند الله بقوة من عند واياكم أن لا تتجبرون ثم اصنعوا  
بصبح الله في تلك الأيام ثم دخلوا في سراق الذي ارتفع بالسيوف وانكسروا  
عليه وكونوا من الذين لا ينضمون لومة لائم ولا شماعة فاسق ولا اعراض كل  
معر من يود فلانا نشأ هذا اليوم بطرف القدس عباد الذينهم يدعون  
الايان في انفسهم بانهم احمقوا واهما عرفوه من قبل وبذلك ظهر كذبهم  
وهم لا يشعرون اذا فكر في نفسك اراحتجوا اليوم كل من في السموات  
والارض عن بارئهم هل يرجع اليه من ينقص لا فوعرة الله الملائكة القوية  
بل يرجع كل يوم خيرا في انفسهم لوهم يعرفون وانا بذلك نجد نفسنا  
في طول الذي لو يقاسر بعلتوسرور الذي لو يظفر في شمس منه على الوجود  
ومظاهرة كلهم ينصعقون قل سبحانك رب يا محبور في تبني على  
امرك ثم اجعلني من الذين ما انقصوا مسانك وما اتبعوا اصنام ظنونهم  
ثم اجعل لي مقعد صدق عندك وهبني من ذلك رحمة والحمد لله عباد  
الذين لا خوف عليهم ولا هم يحزنون اي رب لا تدعني ينفسي ولا تسجلني  
حزرا وما عرفان مظلوني نفسك ولا تكتبني من الذينهم غطوا عن عيانك  
يا اجعلني بالحي من الذينهم الى جمالك ينظرون ومنه يستلذون  
بصحب لربيدوا انا منه بملكوت ملك السموات والارض وبكل  
ما كان وما يكون اي رب فاصحني في تلك الأيام التي اخذت النحلة

كل سكان ارضك ثم انزوتني بالحي خيرا عندك وانك انت المقدر  
العزیز الکریم الغفور ولا تجلزلني بالحي من الذين هم بالاذن صماء والبعير  
جمياء وباللسان بكماء وبالقلب هم لا يفقهون اورب خله من  
عن نار الجحيم والهووى ثم اذلتني في جوار رحمتك الكبرى ثم انزلتني <sup>علي</sup>  
ما قدرته لاصفيائك وانك انت المصدر على ما نشاء وانك انت المهيمن  
القيوم وانتم يا اولياء النبيان خافوا عن الله ولا تتجوا هوكم فاتبعوا <sup>لصالح</sup>  
الله فيما نزل في كل الالواح من بهاء عز رفوع فل عند علم كثير من <sup>يعلم</sup>  
غيب السموات والارض وعلم ما كان وما يكون ويعلم ما في قلوبكم ونفوسكم  
تما تخفون ولتجهرون <sup>لن يخفي عن الله ربكم من شيء</sup> ولا يخيب من علمه  
شيء انتم تعرفون وان تريد ان يحفظك الله من كل فتنة وعن هؤلاء  
انق الله حق قاتله ثم اعرض عنهم فوكل على الله المهيمن القيوم قل انا امتنا  
ما لله ودا نكته ورسله وجعل ما جاني ابر من كل صفة ايف والواجب <sup>زيد</sup>  
مكفون وما نزل على محمد رسول الله وما نزل على علي وما كان عليه  
وما يكون وما نزل وينزل حينئذ من ايات الله المهيمن القيوم <sup>سلك</sup>  
وصيبتك من قبل حينئذ لتكون من الذين هم موقنون قل هذا  
سبيل الله انتم تسبيل الله تنظرون وان هذا دليل ان اتبين <sup>ل</sup>  
الله تختون قل هذا حجتى انتم بحجج الله توفون قل هذا <sup>الاول</sup>  
الله السموات والارض انتم تريدون ان تمروا قل ان يعبد

الله احدهما من هذه الايات المنزل الرسول فابقي حجة بعد رسالته اليهم ما  
امنوا بقطرة النبين وقريلبه محمد رسول الله ومن قبله ابا بن مريم وقليل  
بموسى النبي الى ان يرجع الامر الى الدين الاول انتم تنصفون ثم  
اعلم بان اليوم من توقف في هذا الامر الطالع فقد توقف في كل  
امر انتم تعرفون ومن ان يؤمن بهذا فقد كفر بكل رسل من قبل الى  
ان يفتح الى الفطرة الاول وهذا الحق معلوم فكر في نفسك ان كان  
لن تؤمن بقطرة النبيان هل يصدق عليك حكم الايمان باحد من رسل  
الله من قبله وكذلك ان لن تؤمن باحد من الرسل الى اخر الدنيا فلا  
اختر له هل يصدق عليكم حكم الايمان باحد منهم فبما ان الله عما آت  
تظنون ولا شك بان لن يصدق الايمان لاحد الا بان يؤمن بكل  
ما نزل من عند الله او ينزل وهذا ما نزل على كل اوج مسطور  
كذلك فاعرف امر الله وسنته في كل الاصحار لعل ان يشتم عليكم  
الامور فانظر واذا المظالم نسبتهم الى الله فيما نزل عليهم الايمان  
بمختلفون لا تشهد في التمسك بالجماع والحق والاف التزوير الاضطر  
انتم تبصرون ثم اشهدوا كل ظهور في كلماته ليطرئ ذلك الحق  
وتكون من الظالمين لان الله قد جعل كما اتهم مرات انهم و  
على كل واحد على قدمه ما قبلوا الشمس وكذلك انتم فاشهدون و  
هذه المراتب يظهر مراتبهم ومقاماتهم وكلماتهم عليهم انتم

كل ذلك مراتب في مقامات ظهور المراد عند تجلي الشمس ولكن عن الشمس في  
هذه الايام انتم لا تستلون ثم اشهد بانضمام برك كان واحدا في ذاته وواحدا  
في صفاته وواحدا في افعاله ومن دون ذلك لم يثبت عليه حكم التبريد والبر  
يصدق تنزيه ذاته عن المثلية والتجريد انتم تفقهون انك ان لا تشرك  
بالله ولا تدع معه الحما اخر ولا تحذله بشريك ولا شبيها ولا وزير ولا منكر  
وهذا حق الايمان ان انتم تعلمون وانا نصينا له عن ذكر ذلك نصيا عظيما  
ولم نراك ما ن تستغفر ربك وترجع اليه بما اكتسبت ااصلك في ذكر  
هذا الامر المستور وهذا الكثر الخزون ولكن بما صدق هذا الطير  
هذا السماء الى مقام الذي يشهد كشيء في ظله ووجودك في ارض  
الحير لذل لقي عليك ما يروى الله من قلمي على قدر ما كان الناس يفترون  
ان يعرفون فاعلم بان الله نك ما انقطع عرشه فيضه بفضل من  
كل ما كان وما يكون بل خلق كل شيء وقدر فيه كل فضل معروف و  
ملا اطلع به احد ان انتم تفقهون وهذا مقام استعدادات التي  
قدرت في كل شيء ويظهر منه على مرور الايام الى ان يصل الى غاية ما  
قدرته كما انتم في كل شيء تشهدون وانك ان تقدر ان تنقطع عن كل  
ما سمعت وتصعد الى هذا المقام العظيم المحمود فاشهد كل اسمها  
شموس مشرقه كالا انهاء للاسماء وكذلك لانها للشعور مثلا  
واحد من اسم الله فهو كبريه وانه شمس في مقامه وتجلي على مراتبها

ويظهر على كل شيء انوار هذا الشيء على ما كان عليه كما انتم تشهدون وان هذا الشمس  
اقلا فاشهد في الاشارة بحيث تجد في كل انسان اثر تجل هذا الاسم والذوق  
اتى في بعض نظمه على هذا الكمال ويكرم على نفسه في كل ما رزقه الله وعلى اقربائه  
واجبائه وعلى الذين هم اليه يقربون وكذلك على كل من دخل في الايمان و  
من دونه على كل عاقل وشعبي وفي العجز ان تجد على هذا الكمال حيث  
يكوم على نفسه والذين هم كانوا في النسبة والقربة ويمتنع عن دون هؤلاء  
وفي العجز تجد الاكرام على نفسه والمنع مما سواه كذلك ما عرف مراتب  
ظهور هذه الشمس في هذه الهياكل على ما هم يبطلون فحينئذ ان ينظر  
الطيفه وان ذوق قراسته بل ينظر بطرف الفضل بحيث يكوم على نفسه  
ودونه ولا يلتفت الى جهة الاوجه الله المهيمن اليقوم ويكرم على انفسهم <sup>بشأن</sup>  
ما اعطاه الله بسجوده من اخلاق الحسنة والصفات المنيرة والارباب <sup>المقدرة</sup>  
والاموال المحببة على نفسه ودونه لكي عن هذا الشمس تبما معها ويكون  
من الذين هم انفقوا بكل ما عدهم في سبيل الله الغرنا لمقتدر المحبوب  
وانك لو تنظر الى كل من في السموات والارض لو تجد شيئا الا ان تد  
تجد فيه انوار هذا الشمس لا من ليقابلها ولكن انما وجدنا مثل هذا  
ان انتم تجدون وكذلك فاشهد تجل هذا الشمس في دون الانسان في كل  
ما خلق ثم نفيه تشكرون في الشكر كيف يكوم كل نفس مما يظهر منه  
من فوائده ممنوع هذا ان هذا الشيء خيران انتم توفون وكذلك الى الارض



يكرم كل ما اخزبه الله في بطنها من كل شئ ومراستسيلات وانتم منها تاكلون  
 وكذلك انت فاعرف كل شئ من الاسماء كما علمنا لك بالحق لتكون من الذين  
 يعلمون وفي حكمة الله هم يتفكرون ثم اشهد ظهور شمس من اسميه  
 المدبر في كل شئ عما كان وما يكون وتشهد ظهور هذا الاسم ومن دون  
 من الاسماء في الانسان اسمها واكملها كما انتم تعرفون وتظنون بحيث  
 يظهر منه كل التدابير ما بر من لدن غير قيوّم ولو يكن هذا التصلب من هذا  
 الاسم المبارك المشهور ومخصوصاً ما جدد في احدكما انتم في غير الحق  
 من الفرق المختلفة فتسمعون وتشهدون وقد بلغوا في التدبير الى مقام  
 الذي ما سبقتم ابدى احد وهذا من فضل الله عليهم وهم لا يشعرون  
 كذلك سبقت رحمة كل الموجودات واحاط فضلها من ايدى الخلق الى  
 ان يتيقنوا الى جاد محدد فلما حمدوا هو لاء في ظهور هذا التصلب  
 في انفسهم وقابلوا هذا الشمس ما انعمهم بذا الفضل من هذا المقام هذا  
 من فضل الملبسوا الذي احاطت كسنة ولكن اكثر الناس هم لا يعلمون  
 ولكن هو لاء استغلوا هذا الاسم في هذا المقام وغفلوا عن وبن  
 من اسماء الله الحسنى ومظاهرها كما انتم تشهدون ووقفوا في ذلك  
 الشأن ثم اعتكفوا عليه على ما هم يريدون لاعلى ما اراد الله لهم ولما  
 كتب اسمائهم من عبدة الاسماء مما كانوا عليها عاقفون لان الله  
 اراد من هذا الاسم تدبيرهم في دينهم في الحقيقة الاولى وهم اجعلوا

عن ذلك كما انتم تعلمون فلما اسنوا بمظاهر العبد ثبت بانهم ما يلتحقوا  
 الى حق التدبير من هذا الاسم المبارك المحبوب ثم انظر تجل هذا الاسم  
 في الزاب بحيث كلما يورع في جوده لا يخاف فيه ويدينه في ايام و  
 الى ان يبلغ مقاسه اذا يخرج عنه بظرا زلون محبوب كذلك فاشهد  
 نجلى هذا الشمس من هذا الاسم في كل شئ لتطلع ثبتموس الاسماء و  
 تكون من الذين هم باسرا الامم مطلقون والى لو انك تسفوس الاسماء  
 ونسبها فما على ما قدر الله عطا الى اخر الذي لا اخر له لربيت حان انتم تعلمون  
 ما كفيتمنا بما ببناءه لك وانك فاكف بما قدر لك من هذا القلم المكنون و  
 فتحنا على وجهك ابواب العلم والحكمة فمما الفيناك بالحق لتخرج من هذا العلم  
 ما تريد من لى علم مكتوم ولو ترتيبان تخرج من كل باب مائة الف باب  
 لتقدرا ان تقابل هذا الاسم المستور المحزون الذي يتلى بين يدي الزعام  
 ما اسنوا بالله طرفه عين ولو انهم وانفسهم جوهر الايمان يدعون قل  
 ان العلم بظاهر من عند الله انه هو الحق عمارة العلوم ولو احد ياتي يعلم  
 الاولين والآخرين ولن يدخل في هذا القلم لربيت عنده شئ ان انه يورع  
 كما ان علماء الانجيل حين الذي ظهر حيدر بالحق ما قبل عنهم من شئ وكذلك  
 في البيان فانظرون اذ اجاء على بالحق ما نفع علماء الفرقان عليهم السلام  
 لمن دخل في ناله ان انتم تشعرون وكذلك فاعرف من اول الذي لا ان  
 له الى اخر الذي لا اخر له ولكن من الذين هم ببصر الله في كل شئ يتفسسون و  
 ان

ما في احد لم يكن عنده حرف من العلم ويدخل في هذا الشكل انه علم من كل  
 عالم في فنون لان العلم الذي لم يزل كان مذكورا عند الله سبحانه و  
 عرفان مظاهرها انتم المكتبة تنظرون وتجربون كل ذلك  
 في البيان انتم تقرؤن ولما حركه على الاعلى ما حركه عليه <sup>الذي</sup> قال الله  
 التصوير قل يا ابناء البيان لا اعزوني بما نزل على الايات فما الله هذا  
 لم يكن متى ولكن الروح يقو من في كل حين انتم تسمعون وانتم لم  
 تقدسون نفوسكم لتبهون ارباب الله تسبح من هذا المسلك المبهمة  
 ولكن لما صنعتكم انفسكم عن هذا الرضوان لربكم وما شئكم كما لم يجدوا  
 ام الفرقان راحة الله المبهمة التصوير وانك انت يا ايتها السائل تفكر  
 فيما القيناك وخذ لنفسك ما تريد وانك انت اردت من الشمس هذه  
 الشمس المشرقة فقد اظهرنا لك اسمائها واسرارها وارسالك <sup>هنا</sup> لخطبا  
 على ارباب الموجهات واسرافها على ما كان وما يكون وان اردت  
 شمسه الشمس وسسلطان الوجود ومليك المفضود الذي يطو  
 في حوله هذه الشمس وحقايقها قل سبحان ذي العظمة الذي خلق  
 له كل ذي عظمة واقطار سبحان ذي القدرة الذي يخلق له كل ذي  
 قدرة وارتفاع سبحان ذي العزة الذي خلق له كل ذي عزة واتساع  
 سبحان ذي القوة الذي قد خفف له كل ذي قوة وذي عناية ثم  
 اعلم بان دونه لم يبلغ اليه وما سواه معدوم لديه وانه لطو المقدر

العزيز المحبوب وكل الاسماء سبغت بقوله وكل الصفات يظهر بان  
 انتم تعلمون اياك ان لا تنسب هذا المقام باحد وبنه ولا تذكر  
 عند ذكره احد ولا تقترن به اشارة ولا بحجارة لانه جل وعز ليس  
 باشارة خفية ولو يقترن بغيره خلقه انتم تعرفون واراع على ان  
 العارفين وبلوغ البالغين يرجع الى الخلق الذي خلق بقوله لئن  
 وكل ما سواه محتاوق بامرهم ومن جعل بارادته ومن اجهد لطلعة وضاح  
 لمحضرتهم وكل عند في لوج محفوظ وانه يظهر الحق كما وعز ذكر الله  
 في الكتاب ايق الله ثم في امره لا يتكلمون وانظر يومه كما ينظر ايامه  
 كل من في السموات والارض وان كانوا في انفسهم لا يشعرون ثم  
 اعلم بانى امننت به قبل ظهوره وبعد ظهوره وحين ظهوره وانظر انما  
 بما رقت على الواح الله المهيمن الصويم اياك ان لا تذكر هذا الاسم ولا تنظر  
 طر السوء في امره وكن من الذين في كل يوم يستغفرون وانا ضيفا  
 عن ذكر هذا الاسم لئلا يتوهم احد في نفسه التقرب الى هذه الشجرة  
 المكفون ولئلا تستدل عن احد مثل ما سئلت ولا تذكر احد بهذا  
 لان هذا مخصوص بانتم تسامعون ما يجعلكم هذا الحياطة  
 بما اتى الروح عليه من كلمات الله العزيز الصويم ما هو لا يتفردوا  
 في الكتاب ولا تحرقوا كلمة الله ولا تكونن من الذين يتكلمون فيما  
 لا يعرفون فوالله تراب قدمه ليكون اعلى عن كل ما خلق ويخلق

وعن ما كان ويكون وان عرفت بان النفوس لو بضطر سلبت  
انه عرش الله في الارض لان عليه يقبح رجله العزيز المحبوب وانك فاقبت  
فيما القيناك بحيث لو بزل قدمك ولا تكون من الذين لا يعرفون  
ويستبون هذا المقام الى الذين يريدون فوالله هذا خطأ لم يكن  
في الامكان كشيء اتقوا الله يا قوم ولا تشبهوا دعا عما حدث في كتاب  
الله الم بهين القيوم فسبحانك اللهم يا اله انت الذي اظمت بدل <sup>ك</sup>ك  
ثم شعنتي عن اظها رهابين ببيتك واخذتني على مقام الذي صرت <sup>ع</sup>نا  
عن اظها رجوا مع اسرار حكمتك بما ظهر من انا والغضلة فخطبتك لا في  
يا اله ان اكرم من الناس ما اعطيتني بمجودك لاكون في تلك الحالة كافر  
سبعتك وان احدث علم ما اكرمتني بفضلك اذ ابرغ ضيق <sup>ك</sup>ك  
وصرف عبادك وتدارك كل ذلك لا املك لانك بعثتني واظهرتني في <sup>ك</sup>ك  
التي ما بعثت في صلواتها احد من جنودك ولم ادر بذلك من ظهورات  
فضائك وتهدريك ومشونات امضائك وتهدريك فوعزتك يا محبوب  
اشهد بان علي ما اعطيتني ما اعظم واشد من هذه الامام لا تبتها  
بمحصن كل العباد من كل ضيق وشرف ولكن اني مع عجزتي وقصر  
وضرتي وسكنتي لاكون مستقيماً على امرك بحولك وقوتك ولو  
لو يقبل احد هذا الوجع طلباً للقائك واشكرك بما اعطيتني واكرمتني  
من استقامة التي لم يقدر احد ان يرد بها عن مقامها ولو برغ <sup>ك</sup>ك

سيوف المنكرين واعراض المشركين واشهاد بان ذمة مرهين <sup>استقام</sup> الاستقامة  
 الخير من عبادة التفلين وبذلك يستمر قلبه ويشكن نفسه ولو ان شاهد ذلك  
 من في السموات والارض الا كصف من الطين بل احضر من ذلك الا  
 من دخل في ظلك في هذا الاسم لام الا عظم الذي به انقلب كل الاسماء  
 وتغيرت كل الصفات في جبروت البدلان الذين هم لمن هو فولد ابيك له  
 شان عندك ولا يلزم ذكره من يدريك اذا اسئلك يا جبري بان لا تزك قد  
 عن امرك الذي لم يقوم معه شيء ثم تثبتني بجودك وفضلك ثم انقطع  
 عن يدك وانت انت العزيز القادر العليم الحكيم القيوم وانا كما ان  
 تكتب هذه الواج بالفارسي واسمك الله العلم عنه وارجمه الى السماء  
 عرف سبين لانا القديس من سرار العلم والحكمة هذا اللسان ثم ترجمه  
 لسان الانجيين ليم عليك حجة الله وبرهانه ودليله واياته لعل  
 تكون من المقلبين الى الله الذي خلقني واياك وللحق له من العابدن  
 والمجرب لله رب العالمين وازاي بيانيات مشرقه وافق تبليان معلوم  
 ومبرهن شده كذا طلاق اسم شمس وبريك از نظار ابراهيم مشرقه  
 مدكون من اولي الحكمة شده وميشود پس اگر ديبيانيات مظاهرا  
 احديت و مطالع قدس صمدية ذكر شمس ملحوظ ومذكور وشود مقصود  
 اين شمس مشرقه وانوار منير خواهند بود الا من بشاء ربك و  
 ديكر انك برضا حيان علم وحكمت و فطرت سليم وطينت منير

معلوم و بر همین بوده که در هر سخن و در هر عصر بیکه کشف و بیانات  
جلالی از وجه حجاب شد و صنعت مستور عقیده غنچه غنچه از  
عجیب ظاهر و مشهود گشت از شجر حقیقت ربانی و شجر  
جنبه الحسیر را بشنود و با بیدار آن نمود چنانکه درین مورد در ظاهر  
یوه و خواهد بود و مسامحت مستور آن کفر است و از بیانات  
مشرقه او در آن میشود اگر چه بجز حد بدعتی از منشا شده  
فطوری و تزیین از جمیع ما بطور منتهی آنان مسئله الهی است  
نماید چنانکه تجلیات از شمس مشرقه شیشه افروز است که در  
انظار عارفین مستور ماند و قوت جات از جلال عظیم این است  
است که از آن باره قهرین جنبین بگردید و لکن چنانچه ناس و مستور  
در معارج علم و ایمان است از این نور فاضل و خود قهر و تزیین  
و عنایت بر کل وجود ایات ناز که از سماء استیت و بیانات مشرقه  
از افق فضا در نتیجه بنوعی قرار فرموده اند که تا به هیچ نام از انسانی  
و ادانی از این شجره که از لایحه بالذمه و ایات مشرقه مدینه انانات و درین کلام  
اتم را در آن نماید که در ذلک من فضل علی العباد من دون <sup>سختی</sup>  
بذلکست بوجه و نخواهد بود که شاید از فریضات ربانی و عنایات  
در مسیر الحسیر و همانند و الا اعراض جمیع موجودات <sup>شاید</sup>  
جمیع ممکنات در استیانت از من یکسان خواهد بود





برده که با چرخ در سموات و ارض مشغول بدینی چیزان بیانات شسته  
 و چیزان صورت ظاهرمان شجرم مقصود و عرفان او که عین عرفان  
 مظاهر اولیه و الاخریه الهیه است باز نمائی جسد کیند تا از  
 هلاکله کتاب مرتفعه الهیه مستجاب نماید اگر چه در کتاب فضل  
 در جمیع اوقات مرتفع است و اولاً الفطاع بیدین و لکن هر  
 مساجی مظهر فضیلت کلیه نبوده و نخواهد بود در شمس و صدق  
 و غفلت او ملا حظله نما اگر چه او در ذات خود مقدس از صعوبت و  
 نزول است و لکن بتخییر ضارل و بروج میلهادین متعلقه ظاهر  
 و محلی مثل آنکه در بروج اسد بکمال ظهور و حرارت ظاهر است  
 و در دون آن غیران مشهود و حال که بفضله الله و در باب رحمت  
 جمیع ارض و ساکنین این احاطه نموده و شمس عنایت بکمال  
 تلبی و حرارت ظاهر و الا هیچ است خود را بوساوس شیانین  
 نفسیه و هیاتل بجنسیه جسدیه مشغول نماید و در جمیع حال  
 و احوال حق را با عمل بخار و فعال نماید آه داشته و این کلمه  
 جامع که اعظم کلیات منزله است ثابت و راست بوده بعد درین  
 الله و امر او ثابت مانی و این است حق صرف و صدق خالص و ساین  
 الحق الا الضلال و هم چنانکه ذات مقدس حق دلیل بر او بوده و  
 دود او قاصر و عاجز از عرفان او که هر حق و مستقیم چنین

آیات منزله از سماء امرا و مدد بر طایفه و راست دودن او مفقود  
 صرف و لا شیء یصحن و غیر مذکور در این فصاحت نبوه و کفی بالله شکیلا  
 باید در این کلمات جامع منزه کمال تعقل و تفکر مبذول داشت  
 تا از هر بابی از ان ابواب علوم کماله کماله کماله کماله کماله کماله کماله  
 و قاصدین مفتوح شود این مقام است که احدی جز بجزوهر طینت  
 و سازج فطرت نتواند فته کلا است و اگر مرایای قلوب اقل من  
 الشجر بنهار ماسوی بیلا بدایه تجلی این نور منبع و امر بربح در آن  
 مرایا منسلج و بر شرم و مبتلی نشود چه قدر ارفع واضح است این  
 مقام که جز قدر لیس صرف نپذیرد و چه قدر عالی و متعالی است که  
 دون تزییه بحت قبول نظر نماید فاه فوق کلاه فاه تحت کلاه  
 فاه ملاء السموات مرجین العاشقین فاه ملاء الارض من  
 ضیحج المشفقین فاه یجری عن العیون مداوح صیر فاه  
 اه ثم اه مر اول الذی لا اول له الی اخر الذی لا یتبعه سیرة عالم علیم  
 فاه الذی یتظهر فی الوجود تان و صیدت فی الخلق و حترت و حزن کل  
 الممکات و غریبانه اهل ملاء العصفانین فاه احترقت بکتاب  
 و نزلت عنه البلاد فاه لربیع فدا لا الله العزیز الجمیل بما استحبوا الناس  
 عن مجال الله و ظهوره و طلوعه و طلوعه و وقوع بین یدیه  
 بالذکر اتقی لربیع فدا لا الله العزیز الجمیل بما استحبوا الناس

ولا في الآخرين وبذلك بدل عشر كل في شعور وترزت ارکان <sup>عزیز</sup>  
 عظیم و لکن الناس هم <sup>مختصة</sup> وسرور و فریح صین کذلک <sup>بمثل</sup>  
 عمل الدینیم غفلوا عن ذکر و کفرنا بما عندهم <sup>مرایات</sup> الله <sup>المستدر</sup>  
 القدير والروح على مثل الروح من هذا <sup>الجماء</sup> المسوق القديم در این  
 ایام تخمین کبری خود را حفظ نمود که صباد از صراط مستقیم بل فرقی  
 که عفرین <sup>بهر</sup> ناسر امضطرب و قمر لزل بل <sup>بهر</sup> مشاهیر <sup>شهر</sup>  
 نمود و الامر <sup>بش</sup> آریک ه و در سنه قبل در مدینه و قمر نازل شد <sup>و</sup>  
 امورات <sup>بش</sup> بعد در آن ثبت شده اگر اقبال <sup>بش</sup> معرفت <sup>بش</sup> الیوم <sup>بش</sup>  
 بان و دره مبارکه رجوع کن که شاید نفس خود را از غرقاب <sup>بش</sup>  
 بمقرعها واروشوی و از مدینه <sup>بش</sup> است <sup>بش</sup> ان <sup>بش</sup> که <sup>بش</sup> بمقام <sup>بش</sup>  
 که مقام <sup>بش</sup> صرف و تخریب <sup>بش</sup> است <sup>بش</sup> و <sup>بش</sup>  
 از ذلت <sup>بش</sup> سؤال <sup>بش</sup> شوی <sup>بش</sup> که <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>  
 استقامت <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>  
 و میدارد که <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>  
 و لکن <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>  
 نه <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>  
 بر <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>  
 عبد <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup> <sup>بش</sup>



و در ابا و هر و علی جز عیوبت محضه امری و ذکر از ابرو <sup>ص</sup> <sub>سجده</sub>  
 ظریف و نمونه و چنانچه ملاخصه شد که ابرو در مدت توقف در  
 مدینه السلام با جمیع اهل آن ارض با طرف از عام و در آن  
 معاشرت نموده و بقدر وسع بل فوق آن در نصرت اسرار و ارفع  
 آن دقیقه تغافل نشده چنانچه ارفع کلمه بمقامی رسید که جمیع اهل  
 ارض را احاطه نموده و اید با امدای الخی مذهب نمونه بکمال جند  
 اجتهاد در ذکر کلمه ذکر تیره سخی بلخ و مجد منج مبدل شده و  
 بلاخره امر مغیره لریکت از مدینه شد آن هم بر هندی بصیری معلوم  
 شده که برپه می نمود این خروج و هجرت اعتراف از این امر و علی از آن  
 شده تا آنکه باین مقرر مسجون و حبس کشته ام و شکر الله  
 فی کل ذلك و من بعد و نکر که و نصیر عاقبتنا یاه و انه موقر اجویا  
 و المبرر الله علی کل نیک و لا علی آله به که مستحان کلامه و انه من  
 المستدر العزیز الرحیم بلی در جمیع این سنین ما ضمه بحج الله  
 البحر معانی و انوار دانی در دل متموج و مستضی بوده  
 چنانچه من غیر داده رعایات آن بر محکات مبدول می شد  
 و بقتضی نهایت رب العزة احاطه فرموده که احصا و تحریف  
 از امکان و اهل آن خارج و اگر از این عبد در بیان این مراتب  
 در الواجب منزله نگری و شکر لاجل اتباع این حکله منتهی بود

که میفرماید ۲۳۳

که میفرماید فاما بنعمته ذلک یخدرت ولكن المخباب نظر بامل ابراهیمه  
 که بدون خود هرگز مشتبه نشده و نخواهد شد و اگر حق مزین را  
 نتوانی بنفس او ادراک نمائی و مستبصر شوی و بدون این سبب  
 منزله از تمام آدمیان حدیثه ناظر باشی رجوع بکتاب منزله از تمام  
 مشیت نما که در اکثر آن ذکر این کلمه جامع مستوره بصرف  
 و بطریقاً مشاهده خواهی نمود در توفیق سعادتیم و در آن  
 نما و هم چنین اکثر آیات تفسیر اسماء شریفه بر قومیت این  
 مرتبه منبصره بوده قسم بخدا که شرموار را در ذکر این بیانات حکیم  
 آتایی از لای و از شمس مشرقه احدی نگذاشته و کل کتب  
 بعین خود مشاهده نموده اند و مع ذلک هیچ سبب گشته اند  
 و کلام ذکر و بیان ناظر بر نفس خود و طبعی راست آبان است  
 شود باری حال ملایحه نما که چه مقدار سترو توفیق این امر مستور  
 مدد بر علو این طبعی و راست که گوید توفیق آن را سبب جز  
 و امتنان کل ذرات السموات و الارض نبوده و هم چنین میفرماید  
 و انشیح ببقاء الله برزقون اگر چه بعضی این طبعی و در  
 صمدانی و طبعی نور سبحانی را اراده نموده اند که بدون سوره  
 خود را هیچ نمایند و بجد تمام در تفسیر این کلمه جامع هیچ فایده  
 و لکن که سر بیدار الله صمدی در آیه استقامت اهل

بیان کمال سعی مبذول داشته که مثلا اهل فرقان نباشید که هیچ  
 صفات و اسمها را از نعمتی مقام عزت جبروتی الی اعز و ثبته باسوت  
 مطلقات تنبیه را هیچ نموده اند و از مضامین احدیه و مشابه  
 قویه که با فضل موجودند غافل بوده و خواهشند بود همانانی مباح  
 بصیر عدل و انصاف مشاهده نمائید که اریحید قسم خطبه  
 من یطیع الله و رسله فکرم الله و من یرکب الله و رسله فکرم الله  
 و بالی علی یوجب ظاهرا کلمات معنی بودیم چه که اعتدال ان  
 عین ریسار و جنوس و شمال بکمال جلد در صد رو به انداخته و هیچ  
 عبادت کننده از عمل مطلقان تا آنکه تدبیر با فی برترین شیطان  
 فایق اسد و سلطان حلبین بر صورت عین علیهم بود و این عین  
 و استقامت با جمعی از مهاجران هجرت نموده و ارتقاخ این اسم و  
 وظیفه در آن من غیر اراده واقع شده و یکسره ذکر نمایم که چه  
 عبد کند نشسته و وارد شده و فوالله لرب یقیدار شیعه ذی حجت  
 ذی قلب و لانی نظر و لادی شعور باروی تمیز اسرار لیسینه  
 در کوز و عصمتیه مستور بود و لایران در حجاب حقیقیه  
 مصون و محفوظ و خوار احد بود و اگر جبر انفس خیار صدک  
 نمیشد نری از اسرار مستحبه مقننه مستور ذکر مدینه و  
 لکن الله منظر ما یشاء و ما انا بظن ما هو المستور و بر





مقام است که میفرماید لا تخر و اجابتکم ولا تياسوا عما فاتکم و اجسام  
 علم است که جمیع ماسوی بنان و جناحی بود و زمین است برود شرفی  
 خائف است از یس و هر نفسی در نوری را جی بمقام اثبات هوا گزنی نفس  
 سیده که اگر شریعت انقیاد را بما قدر فیه ذکر نمایم اکثر از اس را معتزلان  
 قولم خرف کج را منکر شو و شوشتنا انذ من ما او حیثنا انیک نور  
 کوالقی بلیک اید من ذلک ایما با المیط ازین معیکر و انقیاد  
 انانین دوست نمیدارم که ذکر نمایم چه که ناس در و هم صرف مستی  
 و دیگر از بعضی امور واقع که سوزان نمودی در غیبت اینت بل  
 و حسنه و سینه از بعضی و ناعین را بوج است باری جمیع امور  
 که است اگر حجاب و همیه ناس خرق شود و بی خبر خود در امر الله  
 نماید جمیع اسرار را مشهود و مشاهده نماید انسا سید و ایز که  
 فضلی از منبع وجود و اتصال رب از طرفه و الله ظاهر شود و جمیع  
 از حجاب ظلمت برداشته و حدت کشاند و الله معطی با هیات و ان  
 القدییم را بهی و رب العالمین و دیگر صفت این جمیع را که  
 غفلت نمود و سرفا بر الله ما بشند غفایت خبر و اجتمار و در  
 و صیانت ان مرجع داشته که این است کل خیر و اصل ان کل انکه اول  
 معرفت الله بود و خواهد بود و کما انبه مسموع و شدت و شدت  
 محول این امر است چه که جمیع از او ظاهر و بار این مع و بعد از معرفت

اتباع امر و اجرائی حدود و اوزاعظم امور بوده و علم بیزل و کایزال نفعات ذکر تیر  
ارندینه امر تیر در هبوب بوده و اما را کین از این نفع تیر قدس محمدانی بین تیر  
قام خواهد بود باری انشاء الله بقلب صافی خالص تو تیر هبیده خود در  
کلی اوقات و احیان منوره و انما سوی الله منقطع شده که شایر در این ایات  
مشابه از حضرت انشمس اعظم تیر نمائند و این خبر از دنیا آخرت  
میاناید که بجز و سمنی و تقدیر از تیر و تکریم و تکریم عنایت فرمایند و الله  
و اهد ما یشاء و انه طهر و الوشا با العظیم الکریم و اختتم لغات الروح  
بمکر الله العظیم الکریم العظیم لیکون تمامها مسلک الا ان بزرگ تیر  
ارواح الخالصین و تیر حین و البحر تیر انما این

هو الله العزیز الجمیل توحید بیدین مقدس از تیر و عرفان موحی ما  
ساحت تیر حضرت یسراقی را کاین و سزاست که این کایزال در کین  
قدس استلال خود بوده و فی الله الازال در معتمد و مقرر استلال خود و  
استقبال خود خواهد بود چه قدر غنی و مستغنی بوده ذات تیر  
از عرفان تمکات و چه مقدار عالی و صدیقی خواهد بود از ذکر سکا  
ارضین و سوات از غلو جود بخت و سمر و کرم صرف در کل شیء بما  
لیتیم و دیری می عرفان خود را در بینه گزارده تا هدی شیء از عرفان  
حضرتش علی مقدار و مرا تیر بحر و عرفان این مرآت جمال است  
در افرینش و هر قدر سعی و جاهد و در تیر این مرآت ارض

ابداع منح شود ظهورات اسما و صفات و شئون علم و ایت دران قدرت  
 منطبق و مرتبم گردد علی مقام همیشه کشنده و فقامه و بعرف کثیره حده  
 و مقدار و هیچ مع عن کل شیء علی الله لا اله الا هو و ان علیا قبل نبی ظاهر  
 کل الاسماء و مطلع کل الصفات و کل خلقوا بارادته و کل ما به و علیون  
 داین فرات اگر چه بی با هدايت نفسانی و توجیهات روحانی از کبریا <sup>ظلال</sup>  
 و توقیحات شیطانی <sup>بدر</sup> برای بقا درین رحمانی و حظایر انزویانی تقریبی  
 و اصل گردد و لکن نظر بانکه هر امری را وقتی مقدر است و هر فری را فعلی  
 معین <sup>معا</sup> ظاهر را این عنایت و بروج این مکرمت فی آیام الله بوده اگر چه  
 جمیع آیام را از بدایع فضلش <sup>علی</sup> مصلحت علی علیه عنایت فرموده و لکن  
 آیام ظهوری و مقامی فوق ادراک مدد کین مقرر داشته چنانچه اگر جمیع نوا  
 مرتب فی السموات و الارض دران آیام خوش حمدانی بار شمس عزتانی  
 عقابند شوند و توجیه نمایند جمیع خود را مقدرین و منیر و ضایق مشاهده  
 نمایند <sup>من</sup> فی هذا الفصل الذی ما سبقه من فصل فتعالی مریدان  
 العنایة التي لم یکن له شبيه في الابداع ولا له نظیر في الاختراع فتعالی عما  
 یصفون و ایدگرون اینست که دران آیام احدی محتاج با جردی نبود <sup>و</sup>  
 بود چنانچه ملحظه شد که اکثری از قاصدین حرور ربانی دران یوم الهی  
 معلوم و حکمتی با طو شدند که هر فی ازان درون ان نفوس مقدسه <sup>اطلاع</sup>  
 خطا <sup>بسته</sup> و نفوس هندی یافت اگر چه الف سنه بتخلیم و تعلم مشغول

شوند باینست که احبای الهی در آیام ظهور شمس باین از کل علوم مستغنی  
 و باینذنبوره اند بلکه بیا هیچ علم و حکمت از قلوب و فطرتشان مرغیر  
 تعطیل و تاخیر جاری و ساری است ای هادی انشاء الله بانوار  
 صبح انبیا و ظهور فجر مردی مهتدی شده تا قلب از نفوس منطمه فای  
 مقدس شود و هیچ علوم و اسرار از او مکتوب بدی چیکه اوست  
 کتاب جامع و حکمه نامه و مرآت حاکمه مکتبه اخصیینه کتابان  
 انتم تعلمون و بعد سؤالی از انقطاع شده بود معلوم انجاب بوده  
 مقصود ما انقطاع نفس از ما سوی الله است یعنی ارتباط  
 بمقای جوید که هیچ شیئی از اشیاء از انچه در مابین سموات و ارض مشتمل  
 است و از حق مبع نماید یعنی حب شیئی و اشتغال بان او را از  
 حب الهی و اشتغال بذكر او محجوب نماید چنانچه مشهور و اهل اعظم  
 میشود که کثری از ناس المومنتک بزخارف فاسیه و تشبیه با سباب  
 باطله حبسته و از نعیم با قیرو انما رشیم مبارکه شرع گشته اند اگر چه رسالت  
 سبیل حق بمقای فائز کرده که جز انقطاع مقای و تفرقی ملاحظه  
 ننماید و لکن این مسائل را ذکر ترجمان دستور و قلم مردم نگار در دو رقم  
 نرند ذلک من فضل الله یعطیه مرشاه ما ربی مقصود ما انقطاع  
 اسراف و تلف اموال نبوده و نخواهد بود بلکه توجه الی الله و سبیل  
 با و بوده و این رتبه بجز قسم حاصل شود و از هر شیئی ظاهر و مشهور

کرد اوست انقطاع و مبده او منتهای ان اذ ان سئل الله بابتیغنا  
 عن سواه ویرزنا القاه انه ما من اله الا هو له الامر و الخلق هبنا  
 یشاء لم یشاء وانه کان علی کل شیء قذیر و دیگر سؤال از رجعت شد  
 بود این سئله در جمیع الواح مفصل و مبسوط ذکر شده به بیانات  
 شتی و حکم الیه در اختیاء الله رجوع جان و ما ابتدا بر کیفیت ان  
 اطلاع بهم رساند بد کل مواضع بود و عود کل الیه خواهد بود مرتبه  
 از برای احدی نیست رجوع کل شیء حق بوده و لکن بعضی از امتیه  
 فضائل و بعضی از سئله و ان و در الواح فارسیه و عربیه این  
 مطالب با برها واقعه ذکر شده فارجه و الیجا ان انتم تریدون  
 ان تعرفون و هم ینین نقطه اولی حلیت کبریا در بیان فارسی <sup>بینه فصل</sup>  
 مرقوم داشته اند رجوع بان نماید که عرفی از ان کفایت میکند همه  
 اهل ارض را و کان الله ذاکر کل شیء فی کتاب مبین و هم چنین <sup>هدیه</sup>  
 در بدیه خود نماید که من الله بوده و الی الله خواهد بود که بدایت خود  
 و الیه ترجعون و اما ما سئلت فی حدیث المشهور من عرف نفسه <sup>فقد</sup>  
 عرف ربه معلوم انضاب بوده که این بیل نزار در هر عالی از عوام الاغایه  
 باقتضای ان عالم معانی بدیع بوده که در ان را اطلاع و علی  
 بان نبوده و نخواهد بود و اگر تمام ان کما هو حق ذکر شود اولام  
 امکانیه و اجر مدادیه کفایت ذکر نماید و لکن شیء از این طوطا

بحر اعظم که نامیه ذکر میشود که شاید طالبین را جبر منزل و موصول  
 رساند و فاصدین را بمقصود اصله کشاند و الله هیردی من شفاء  
 الی صراطه العزیز المقتدر القدر مثل ملاحظه در نفس ناظم  
 که در بعضی بابیه است در نفس اخصیه غماضی مثل در نحو بدلت  
 نما که حرکت و سکون و امان و مشیت و دون ان و فوق ان و هم  
 سمع و بصر و شمع و نطق و معاد و ان از حواس ظاهره و باطنه جمیع  
 وجود ان موجودند چنانچه اگر نسبت او از بدن اقل مران مقطوع  
 شود جمیع این حواس از آثار و افعال خود مستحسب و ممنوع شوند و  
 حیرت و اضطرار و مغلوبه بوده که اثر جمیع این اسباب مذکوره منوط  
 و مشروط بوجود نفس ناظمه که این بختی سلطان احدیه است بوجه  
 و خواهد بود چنانچه از ظهور او جمیع این اسباب و صفات ظاهر و باطن  
 ان جمیع معدوم و فانی شوند حال اگر گفته شود او بصر است و مقدرش  
 از بصر است چه که بصر با و ظاهر و بوجود او قائم و اگر بگوئی سمع است  
 مشاهده میشود که سمع بتوجه با و مذکور و كذلك دون از تکلیف  
 علیه الاسماء و الصفات که در هیکل انسانی موجود و مشهود است  
 و جمیع این اسما و مختلفه صفات ظاهره از این ایه احدیه ظاهره مشهود  
 و لکن او بنفسها و جوهرتھا مقدرش از کل این اسما و صفات بوده که  
 دون ان در ساحت او معدوم و موقوف و مفقود بخت است و اگر الی

ملاحظه بجهت اولیة و آخریة در این لطیفه ربانیة و توحیدی عز صدائیه  
 تفکر فمائی البتة از عرفان او کما هو حقه خود را عاجز و قاصر نشان  
 نمائی و چون محذور تصور خود را از بلوغ عرفان ایه موجوده در خود  
 مشاهده نمودی البتة بجز خود و بجز محکاترا از عرفان ذات احدیة  
 و شمس عز قدسیه بسین سر و ستر ملاحظه نمائی و اعتراف بر بجز در این  
 مقام از روی بصیرت منتهی مقام عرفان جداست و منتهی بلوغ عبان  
 و اگر بدار من توکل و انظار معارض عز امتناع خروج نمائی در <sup>معقول</sup> بصر  
 بکشتای این بیان و از ان تقید نفس ازاد و همی در بدین و من عرف شیئا فقد  
 عرف ربه بکوش هوش از سر و مشر حاصه قدس ربانی بشنوی چه که در جمیع  
 اشیا ایه توحیدی عز صدائیه و بوارق ظهوری شمس ربانیة موجود و مشهود  
 است و این مخصوص بنفس نبوده و فحو اهد بود و هذا الحق لا ریب فییه  
 ان انتم تقرقون و لکن مقصود اولیة از عرفان نفس در این مقام عرفان  
 نفس الله نبوده در هر عهد و عصری زیرا که ذات قدم و حجر حقیقت  
 لم یزل متعالی از عرفان دون خود بوده لهذا عرفان کل عرفان جامع عرفان  
 مظاهر امر او بوده و ایشانند نفس الله بر عباده و مظهره فی خلقه  
 و ایة بین بریة من عرفانم فقد عرف الله و من اقر بهم فقد اقر بالله  
 و من اعترف فی حقهم فقد اعترف بایات الله المبینة التیوم كذلك  
 نضوف لكم الایات لحد انتم بایات الله تهتدون ان یا هادی <sup>شهد</sup>

بحمدية الله ربك ورتب كل شئ ثم اشد ظهرك لصره امر الله ولا تعقب  
 الذين اتخذوا السارق لانفسهم ولتيا من دون الله وحيهم نون بابايت الله  
 سخرا ويكون من المعتدين وانا تلى عليهم ايات ربك يقولون هذا جها  
 فلما بقى حديث امنتم بالله ربكم فاتوا بها ان انتم من الصادقين حال امر  
 بمقامي رسيدكم فوالذي نفسي بيده كه كل من في السموات والارض يعين  
 ستر مظلوميت ابن عبد نوحه وندبه ميثما يند ونحن توكلنا على الله  
 ربنا ورتب كل شئ ولا ايش اهد كل من في الملك الا ككف من الطين  
 الا الذي نيم دخلوا في تحت حجاب الله وعرفانه وكذلك نذكر لك المكون من العار  
 واقما ما سئلت فيما ورد في الحديث بان المؤمن حتى في الدارين بلى  
 ذلك حتى يمشى وجوه الشمس التي اشرق في هذا الهواء الذي ظهر في  
 هذا السماء الذي كان في هذا العجا ان انتم من العارفين بل انك اوتيت  
 في حب مولاك ويصل الى مقام الذي لن يزل قد فاك يظهر منك حاشية  
 به الدارين وهذا تنزيل من لدن عزيز عليم اذا ما شكر الله بما رزقك من هذا  
 الكوثر الذي تحب به ارواح المقرنين ورفعت بالجن وانزل عليك الكتاب  
 التي بما تمت حجة الله على العالمين فوالله لو سبلك قطرة منه على اهل  
 السموات والارض لغير كماها باقية بقاء ربك العزيز القدير معلوم  
 انضاب بوجهه كل اسماء وصفات وجميع اشيا ان اخرج ظاهر وشهو  
 است وازا نجه باطن وغير مشهود بعد ان كشف حجابات عن وجهه التي



بقی مضا آلا لیر الله التی اورعها الله فیها وهی باقیة الی ما شاء الله <sup>تبارک</sup>  
 ورب السموات والارضین تا چه رسد بؤمن که مقصود از افرینش وجود  
 حیات او بوده و چنانچه اسم ایمان از اول لا اول بوده و الی آخر لا آخر <sup>هد</sup>  
 بود و همچنین مؤمن بلایه و حی بوده و خواهد بود و لم نزل کلا بر الی طائف  
 حول مشیتة الله بوده و اوست باقی سبأ الله و دائم بدوام او و مظاهر  
 او باطن با بر او این مشهور است که اعلی افق بقامت مؤمنین با الله و  
 آیات او بوده ابدان مقلدند بر او انجید کذلک <sup>بظریح</sup> بنذیر علیک من  
 آيات ربک لتستقیم علی خلیک و تكون من الظارین چون جمیع این  
 مسائل مذکورند در اکثر از الواج مفصل و مبسوط ذکر شده و بیکدیگر با هم  
 بفصاحت اختصار مذکور است انشاء الله صمدانیم که منجی افقین  
 قجیلینین شوی و بحقیقت اسفار که بمقام بقای با بر است و اصل کرد  
 و مثل شمس در عالم ملک و ملکوت مؤثر و مضمی و غیر شوی لا تنان  
 من روح الله و انه لا یبأس من حیره الی الحاسرون ثم ذکر من لانا مصدا  
 الذی ستمی الرضا ثم بشره بما اراد الله له لیکون من المرحین ثم ذکر العبا  
 بان لا یضلوا انا انا هم اعظم قل کونوا مستقیماً علی امر الله و ذکره و لا  
 تتعدوا عن حد و الله و لا تكونن من المعذبن باری الیور جمیع  
 لازم که مقلان و اصل و ثابت شوند که اگر جمیع شیاطین ارض جمیع  
 شوند که ایشانرا از امر الله منصرف نمایند نتوانند و خود را عاجز

مشاهده نمايند قل كونيوا يا قوم هرا لله لا حدانته ورحمته لا تحبانه ولا تكبون  
من الذين غلبت عليهم رطوبات الطوائيه ولبس يمتي منهم انرا الذكر والانتى و<sup>سنة</sup>  
من الكاهلين قوموا يا قوم عن مراقب الغضله سبار التي لوتيقا بلها كل من في  
السموات والارض لتهديوا ارها وازهدا فاي اوصيكم الله به لتكونوا من العا<sup>لمين</sup>  
فاذا عدت مدينة الله ذكر اهلها فخر خيرهم بذكر الله في ذكر نعم لتكون  
من المستبشرين ثم ذكر البيت واهلهما والذين فخر منهم رسول الله  
من هذا المنظر المقدس الكريم ثم بشر الرضا والذين هم معه من احباء الله  
ثم ذكرهم من لدنا بذكر جميل ثم اخصص لهم ما ورد علينا من الذين ارادوا  
ان يفيدوا انفسهم وسبيلنا وكان في صدورهم ظل اكبر عن كل جبل بانوح  
نفيج كذلك يظهر الله ما في قلوب الذين كفروا واشركوا بالله رسالنا  
ومنهم من اعرض ثم تاب ثم كفر ثم امن الى ان اتى بمبدئه فاسفل اليهم  
ان ياملوا الثبيان حافظوا عن الله ثم اتفوا وانفسكم بحب لا تعاشرها  
معه ولا تستاضوا به ولا تحبوا لسوا اياه ولا تكونوا من الغافلين ففروا  
منه الى الله ربكم ليحفظكم الله عنه وعن شره وعن خبوره كذلك فخر كريم  
بالعدل ليكون رحمة من لدنا عليكم وعلى الخلائق اجمعين فوائده لوتكون  
لكم نظرة الايمان والقبول من وجه انرا الحميم فوائده هيت منه روايا الكو  
نوا وهيب على المكات ليقبلهم الى اسفل السافلين كذلك تنبى  
عليكم من ايات الله وتلقى عليكم من كلمات الحكمة ونعلمكم سبيل التقو

خالصاً لوجه الله العزيز المتقدر المتدبر فوالله ليشهد بكفره ووجهه وعلى  
 نفاقة بيانه وعلى اعراضه هيكله ان انتم من المشاعرين وهو يدعى في نفسه  
 جوهر لا يقطع كما ادعى الشيطان وقال خلصت وحيي لله رب العالمين  
 ولذا ما سببت الادم من قبل ولد النبي لا اى لو اسبى غير الله لا يكون اذا امن  
 المشركين قلوبهم لعون انك لو امنت بالله لم كفرت بعقره وهجائه ونوره <sup>ضياء</sup>  
 وسلطته وكبريائه وقدرته واقداره وكنتم من المعرضين عن الله الذي  
 خلقكم من تراب ثم من نطفة ثم من كف من الطين فوالله يا قوم انه  
 لو يذكر الله لئن يذكر لا يذكر الا الذي كان في صدره اقول الله ولا تقربوا به الا  
 المتوحدين وانه لو يامركم بالمعروف يا امركم بالمشكر لو انتم من الجارفين انكم  
 ان لا تطغوا به ولا بما عنده ولا تقعدوا معه في مجالس المشركين <sup>فوالله</sup>  
 ما اردنا فيما ذكرناه لكم الا التحيى بكم بامعشر المخلصين وانتم بامعشر الدنيا  
 فاضروا الرحمن بقلوبكم ونفوسكم والسنة وابدانكم وما لكم وعليكم ولا  
 تكونون من الضالين فوالله يا جنود الله وخرابه قد فعل باهدى المنا <sup>من فوق</sup>  
 ما لا يفعل الشيطان ما بهم ولا التمر وديار ابراهيم ولا الفرخون هموسى ولا  
 الهمود بعيسى ولا ابو جهل بجهد ولا السمر بحسين ولا الذباج بقائم ولا  
 السفياني بالله المتقدر المهيمن العزيز الكريم فوالله يصيح علينا غمام الامم  
 ثم يحيا الجود ثم عين المقربين كذلك وود علينا في ديار الغربة في بين  
 الامم قد علمنا انكم تجر في فضل اول خير الشكر من المخلصين واهل

صعدت في قلوبكم بأمر المحبة وتضرنا في كل شأن ولا تكونون من الظالمين ثم  
ذكر المهدي الذي ورد عليه ما يخرج عن قلوب الغارفين قل يا عبد الله  
في أمر الله وحكمه ثم استقم في كل شأن ولا تكن من المضطربين وان شئت  
الذلة لا سمي لا تهنر في نفسك ثم استقم في حيك ثم ذكر أيام التي كان رجب  
بيكم وما يحاهه العلي المصطفى العظيم ثم انقطع بنفسك ودخل ذاتك عن  
مثل هؤلاء وكذا في الملك من عبادنا المستغفبين ثم ذكر الجيد من لدا ثم الذ  
معه من اصفياء الله واحبائه لتكون من الفرحين قل اياك لا تسبح مع  
اعداء الله في مفعد لا تسبح منه شيئا ولو تولى عليك من ابنا الله العزيز  
الكرام لان الشيطان قد ضل اكر العباد بما وافقهم في ذكركم ما جعلنا  
عندهم كما تحبون ذلك في منتهى المسلمين بحيث يذكر الله بقلوبهم <sup>لستم</sup>  
ويعلمون كلما مروا به وبذلك ضلوا واصلوا الناس ان انتم من العالمين <sup>فلما</sup>  
جاءهم على بالحق بايات الله اذا عرضوا عنه وكفروا بها جاء به من لدا حكم  
خير كذلك بلقي الله عليكم ما يحفظكم عز ووه رحمة من عنده على العالمين  
ثم ذكر الرحيم من لدا ليكون متذكرا في نفسه ويكون من التاكرين قل  
يا عبد فكر الحيا دها ملك الله ثم اهد الناس الى رضوان الله ثم  
اصنعهم عن التهرب الى الشياطين قل فوالله في ذلك اليوم لم يكن من  
الله الاحسان الله واسر ثم حقي ان انتم من الغارفين ان الذين هم  
اعرضوا عنى فقد اعرضوا عن الله وان هذا حقي لو انتم من التاكرين

و یا تو مرتسوا ابصارکم ثم ذلوا بکم ثم نفوسکم لخر فواجه الله عز وجوه  
المشکین ثم ذکر الذين هم امنوا بالله والایة ثم نور وجهاته ثم الذی یبیر  
فی المستغاث لیکون رحمة من لذلنا علیهم و ذکرى للظالمین ومن اعرض  
فانرضوا عنه ولا تقلوا الیه ابدا وان هذا ما رقی فی الواح محفوظا

بسم الله رب جناب سید مہدی القائلین

باسم خداوند واحد احد ای مہدی انرا آیام شداد است کہ بیج  
ارواح عالمین در تزلزل واضطراب تا کراشم عنایت فضلیہ اخذ نمایند  
و با علی عزت عالمین مسکن دهد و بیکه اریاح عدلیہ مرور نماید و یاد  
درک مجید مقرر نماید کل ذلك من امر ربک الذی یفعل ما یشاء <sup>سئل</sup>  
عما یشاء و لکن الیوم یاید ازان اصحابی بحسب شوی کہ بیج اشار  
اندیاض تدبیر احدیہ ممنوع نشوی و بیج عبارتی اندر خوان بلع منبعه  
محروم نمائی اگر چه دست فضل الهی مرأ و جهر اعبادی تربیت فرماید کہ  
جمع من فی العالمین را در قبضه قدرت حق مشاهده نماید <sup>بقیہ</sup>  
کہ با بیج سندی ممنوع نشوند و بیج بندگی محروم نماید چنانچہ اشار  
ملاحظہ نموده کہ بعد از انکہ اشارات حرفات فرانسید در حق قائم  
موجود و کون او در جالبقا و جالبسا کہ بتواتر محقق بود نزد جمیع  
عباد و ہم چنین ذکر خاتم التبیان کہ نصر کتاب بود عبادی خدا خلق  
فرمود کہ جمیع این اشارات و کلاک و جناب نصر صریح کرد قرآن

مذکور بود هر دین در حد حال قدری تأمل نمائید چگونگی میشود که این  
 همه مخصوص همین مذکور عبادی خلق شوند و اقرار نمایند که نبی من  
 اول الا اول بوده و الی آخر خواهد بود ای مهدی طهران نما  
 و چون روح از نقل ماسوی الله خفیف شونا تا در شوی و اینکه در  
 ممالک قدر و حلالی در سیه از سیر نمائی تا بر اسراری عارف شوی  
 که احدی عارف نبوده و بحرفی از ان الطبع نیافته و آنچه در این آیات  
 از جمیع اشیا عند الله مالک الارض و السما محبوب بوده و خواهد  
 بود و اتحاد انفس حجرت است بستمیکه فرق در میان مشهور دیگرند و  
 ملاحظه نمایند چه که اعداد در صد و اقساده اند که تا سر با اول قدر  
 راجع نمایند چنانچه در کور فرقان مشاهده نمودی که جمیع را بوجه  
 صرف تربیت نموده اند بیتی که بظلمت از نور استغنا هستند  
 و تجارب را با اب قناعت نمودند و علاءه بر این اراده نمودند  
 که اصل شجر و افان او را منقطع سازند و بدین حدیه و ارکان او را  
 منهدم نمایند از حق بگویم هو حق قناعت نموده اند لاجل ریاست  
 و اظهار اسمهم برب العباد از چنین اشخاص اجراض نمودن اقرب طرق  
 مرصقات الهی بوده و خواهد بود چه که نفسان مثل هم سرایت کنند  
 است الا من یکن عنده تریاق اسم رب العالی الاصلی که او را بزل من  
 غیر تبدیل و تغییر بوده و خواهد بود در نجات حق را از کل جنات

استشمام واستنشاق مینماید ذلک من فضل الله علیه <sup>ای مهملی</sup>  
زینهار که بدینا ناظر مباشر و از اهل ان اعراض کن ایمن <sup>تجدید قلب</sup> حب  
مولای محمد بلینج و سخی صبیح صدوق دار که شاید بزرگ ربک العلی  
الاعلی جمعی را متذکر نماید چپکه التیو مرکل بویهم صرف عابد بوده و سنا  
خواهند بود و در کمالین در مکرور بعین که شاید فعلی از این جمیع در  
قلوب ناس القا نمایند که لک بجایات قلم ربک لتکون من المظلمین  
ما احباب و کمال انحاء و حرکت نما بقتضیه که بالمره نفاق از میان بر خیزد  
و هجاب اسم منیبان ستمها عازر است شما و جناب میرزا امیر  
باید کمال و ثبات از او مسبق و در این دربان و جز نکلمات متعصم منبیه  
از ساحت مدین نرفیل شایسته و فصاحت فطرتیه علی صا قدره را او در  
و مردی است امیدواریم که شما هاشم را رفتن مطهر سبایر با بشید و در  
رعنوان معتدین بر سر بر امضی اندس جالتس و سنا کن و شبنا در کمال  
حرکت کن و در کمال حب ذاکر شوهری چون بر خود راه مدد در هر  
غیر شتر اول باش و در هر قدری فوق قدر قبل تا در کل حین قدر نیز  
مشغول باشی اینست سران عبارتیکه میفرمایید در هر یوم از انسان  
خود امر تو دارد و بظهور بعد معروف نماید مقصود از این بیان  
اطلاع انسان است بر اعمال خود که شاید مستبته شده از سینه  
بجسته راجع شود و از بعد و هم بقرب یقین توجه نماید و استقامت

علی من يعرف الحق بالحق وبما يظهر من مجده وينقطع عن العالمين <sup>مقصود</sup>  
 اذ این بیایات جزئی که نفوس مبین بنوده نیست و آله فوالذی کان  
 زمام الوجود فی قبضه قدرتم بر دست داشته در محلی ساکن شو  
 که دست احدی مابین ذیل مطهر عو<sup>کل</sup> الا یاری فان نشود چنانچه  
 شد و حال در بیت رعد و جالس مغرب از کل اختیار بنوده ام که یک  
 مر علیک نسیم القدم من هذا القم لتطهر فی نفسک و تكون من <sup>المنزلة</sup>  
 والرأسخین و العالمین جناب و الحمد میوزا آقا الله رب العالمین  
 هو الابع السبع البقی الابهی او حیب زمان زمان کار الله  
 و لم یکن مع مر شئی صنوف تجر الجدمثل ما قد کان کما اخبرنا بذلك  
 فی لوح القدس قبل ان یخرج نبی الافاق عن العراق بسته و کنت من <sup>من</sup> العالیه  
 ایاچی است که کل هو ارا الترخوردانسته اند و تبار ارت لا راب اخذ  
 بنوده اند و یک در مابین صوت قلم کر ذکر نماید و لسان قدم <sup>سخت</sup> یکدم  
 تغنی فرماید در هم فی غوضهم یلعبون و لکن محزون نشوید که حق جل  
 جلاله را خلف سراق عصمت عبادیت که منح غنیما بدیشا و لا  
 تعیق ناعق و غضیب ناسق و کل من فی السموات را مقود و شهر ندک  
 شاحت مقصود و قلب امین و رجل حکم متین ستانند و لکن  
 در تبلیغ امر متابعی از مر این تکلیف ما و شما و لکن الله یفعل <sup>شاه</sup> ما شاء  
 اگر چه فرمایند مشرکین بشانی مرتفع است که صوت موحدین مسموع



نکرده الامور تجدیده سمع منیر ملاحظه در طلبهای میان خالی نمایند  
 که با اینکه در باطن خالی و عاریت از دایره رحمت تابی و لکن در ظاهر  
 نعره و فیضش عالم را که نماید فغم ما مثلنا به لك لتكون من المعانین  
 باری با این صوت منکر مشکل است که صوت ذکر اکبر بگویند این  
 این است از حجاب ناسر است و الا اگر نغز الهی اقل عما یحیی ظاهراً  
 محیط است بر العالمین و اسیر محمد الرّب و انه لرب العالمین  
 جناب میرزا <sup>هو</sup> ارفع الامنیح الامیر الاعلی معهدی

ای محمدی لوح مرسله که حاکی بود از جواهر تسلیم و رضا و مشعر بود  
 بر خرد و لذت و قلب بر ساحت قدس کبریا مشهود و بتخصیصه قدرت  
 بفعل مایته و اخذ شد بلخظات اقرین امیح ارفع اعلی ملحوظ  
 فیهنیاً لك و مباشرت عن كاس العرفان اذا ما جهد لتكون من الرزاقین  
 ای معهدی متابع رسالت عنایات رب الاسماء والصفات من  
 تقایح بویه و صفات عز و الهب ربانی من غیر وقوف رسول و  
 شك حجب در این است که با عرفان جمال سبحان که اعظم عظیمه  
 و اگر نعمت سلطان عز و مهذاتی است مع ذلك پریشان و خرد  
 ای معهدی انحصار خرد بدی و الخلق سرور باطن و ظاهر را برین  
 لما اگر چه خردی بر جمال معیر رب العالمین را اظهر نمود که اگر حرفی را  
 بر ممکنات الفاسد و یا بر کائنات اظهار کرد در جمیع را منصفی

و مد هوش با بی خبری که این بحال سبحانی بیست و دو سنه میشوید متابعان و  
 متران ما ایات مصر بر جمیع موجودات القا نموده و ارکان امر را بر بصر  
 که بنفس خود نموده محکم داشته بقتی که همنش بر جمیع اکوان ظاهر  
 و سلطنتش بر جمیع امکان محیط تا آنکه خروج از عراق بمیان آمد  
 البته شنیدید اید که بچه قسم نیر افاق بر جمیع عالم اشراق فرمود تا الله  
 مشاهده نشد نفسی مگر آنکه حاضر گشت و ملاحظه نشد کسی  
 مگر آنکه بن بدی الرحمن کلید شد و بقتی شمس بیان از افق ککاب  
 سبحان در هر منزل و مکان اشراق فرمود که جمیع منزه الابداع را بسیدایح  
 اشراقات خود مضیی و منقور فرمود الا الذین اهل حق و انما بنفسهم و محال  
 بدینهم و بین المهم هو اهلهم تا آنکه استوای عرش سبحانی منتهی باین  
 ارض فارانی شد و بیکر چه ذکر شود از حسد و بغضای اولوالبعثی  
 و الفحشاء که در کل همین وارد آورده اند از اخبار که سمع از استماع ان  
 عاجز و قلب از ادراک از نسبتی فاصلاست انما استکون بی و خرجی الی  
 الله و حال ملک بقا بدید حقا جاسوس شده و نظرا از انسا<sup>هد</sup>  
 بشرا اثر منع فرموده و وجه را از نصر ناس مطهر داشته مع ذلك  
 اعدا انفاق ممنوع شد در هر حین بدو بدیع جلوه علیما<sup>ید</sup>  
 و در این بیانات مقتضوی ملحوظ نمیزاید که اطلاع بر امور  
 بدیعه و جزئیات و آراء بهم رسان و خود را بخوبی مشاهده نگردد

مگر بجز این هیچکس مظلوم را نایبکی کل العیون لو حدثی و بصره و کماله  
لظاومیتی بارهی ای مهدی الیوم خود را فراموش نما و بگذر حق قیام کن  
و باین بار مشغله ربانی که در سده این کلمات در ظهور و خوران  
مشعل شو که شاید نفوس عباد بجزارت قلبت از شمال جودت همین  
حرارت وارد شوند و بشعله حب الهی چون سراج ربانی در ما بین  
و آسمان ظاهر و هویدا گردند چه که الیوم لا یمیک نفس لفتش ثبات  
و کل من فی السموات و الارض در موقف فضلت واقف تا که از رونق  
شود که کوشش قلب را از انجمت فانی مطهر سازد و باصغای کلمات  
ربانی متفکر و مرزوق شود و التیور امری که اهم از کل امور است اتحاد و  
اعتنائیکه از کائنات قدس بها نوشیده اند و بر سفینه حجر که بر بحر قدس  
جاریست سناگن گشته اند باده و خواهد بود در کمال الفت و اتحاد با  
هم سلوک نماید چه که باین اتحاد امر بر ربانیت کلامی ظاهر شود و در  
نفوس شادمانی فهمد و معدوم آید جناب اسم منیب اراده  
مدینه الله همواره باید در کمال حب با او حرکت و سلوک نماید  
که نفحات حب بوزیدن آید و اریح اختلاف بالمره مقبل و معنی  
گردد البتة و این امور مذکور کمال جهد مبذول دارید و هذمان  
امر اللهی لربیع الیه امری که ابداع اذنا عملها امرت من لدن ربک  
المستدل العزیز القدر در الواج قبل مذکور شد که کون شما در آن

دوار حکمتی من لدین ربک المختار بوده و حال بعضی از آن ظاهر شده البته <sup>لطیفه</sup>  
 شده اید و باقی هم ظاهر خواهد شد و ازین جهت هیچ مکتد مشو و عزیز  
 مباش قسم هزارت مقدس چنانکه کمال محبت با جناب بوده و نخواهد بود  
 و مفردان مدینه نظر با حکام قضائیه و طهورات قدرتیه بوده و موقوفه  
 و تکون من <sup>و تطلع بحکمه مولاک القدریم و هم جنین با</sup>  
 جناب اسید مهدی کمال اتحاد محبوب است و هم جنین با سایر  
 صاحبان خاصه مذکور شد الا من خرج عن حصن ربانه لا ذکره  
 ولا وجوده <sup>و کان من المحذو من</sup>  
 ای حسیب محبوب میفرماید که قاصدان این بیگانه قدس <sup>اعظم را</sup>  
 ستم قدم باید تا بر او قدم گذاشته بمکان عرق بقا و مقاعد قدس اعلی در  
 آیند و عریان از ماسوی در این میدان تواند جو لان نماید در این صورت  
 جنین هیاکل که بر طرف انقطاع را کب شوند و بحیرت ارتفاع ارتقا  
 جویند بسیار که ملاحظه میشود تا الله نفسی از این خواهر وجود خدا الله  
 از نفوس لایحه معظم تو و معزز ترند قدم مستحکم باید که بر آن  
 هیاکل قدمیه محجوله که ناس من دون الله اخذ نموده اند کزار <sup>بخطب</sup>  
 جنان که همچو جنات لاضایه در ظل و رفیق ساکن است در اید قل قدر  
 حقه القدس فرورس الاعظم و هل توجدرضوان اعظم من رضوان  
 نیک ابوی لا فوجالی العلی الاعلی کذلک خلق الرضوان فی بیج هندا

الزمان ولكن الناس اكثرهم لا يشعرون در اين صورت بايد نظرا از رد و قبول  
 كل مطهر نمود و بسا نوح بيان تبليغ امر مبرر رحمن و سلطان امكان  
 در كل وان نمود من امن فلنفسه فمن عرض فان النار مشق المعرضين همين  
 معرضين را كه نيات ميكنند مفقود بديرا معبود اخذ نموده اند و صلح  
 خود داشته و از سلطان مقصود كه نيك داشته نسبت متلوبيت  
 اين عباد را با اسم خالقيت خود منسوب فرمايد مستحب و معرضند  
 و اين نسبت اوست از سماء عرش نازل كه با آن حضرت ابلاغ دارم  
 اي عجب نفس همانيم در نفس ديدن در نقاب و حجاب اطو شو  
 و بقوه و قدرت سلطاني در دنياي فاني صلح در بصيرت سايه  
 جميع موجودات و محكمات بديك و هر كس ايند تا دنياي ايام نازل  
 اكبر و صور لعظم و فخر اكرم و نقره انجم است بدر در صور ما بين ارض  
 و سماء جميع اشيا را مثل و شبهه كف طين ملاخظمه نما بل احقر من ذلك  
 لا انا معدومه الامم غلص فتنه عن دواني و فوجهم و جوجي في هذا الهيكل  
 المشرق البديع

انا الذي تدكنت محزونا في قباب الدنيا ان يا رسول اكرم ان الشمس  
 سماء معني برسي در كوف خد مكسوف و مخطوء و كرامت  
 بقاي قد سو ختم خواهر در خسوف بغضا محسوف و مقسوم و اگر  
 از انجم فلك عمار اطلال طالبی در اقول غل ما قول و محجوب بلك  
 الحيد

وصد هزار شتم بر او قائم و يك خليل و هزاران نمرود بر او محيط يك  
 روح با يك و صد هزار قابض و يك حفر و هزار هزار خنجر در تمام عمر  
 نیا سودم و در جمیع ایام دی نیار میدم کاهی سر مراد یار بد یار همدیده  
 فرستادند و کاهی در هوا می پیا و می خندند و قتی مصاحبه سنان بود  
 و قتی مواضع خوبی هر صباح که سر از فراش برداشتم برای جدیدی  
 استقبال نمود و هر شام که در محفل وحدت حاضر شد عقوبتی  
 درخ کشورند و بدلائیم تا خیری و نند در عقوبتم تعویق و مع ذلک قیام  
 در مقابل اعزاز چو ششم واضح بود و فقهی و در بین ملکوت و اهل  
 ان چون قرآن در ای درائی بحضرت جانم نبرداختم و اقل من حین با نایش  
 روانم دل نبستم جانم انفاق سبیل محبوب نمودم و روانم از نای <sup>مقصود</sup>  
 حصنم تو کم بود و خیر تو سئل بدوست و درع من اعتمادم و خنده  
 رحای باوست تا آنکه ظهور و سبب جدا شد و قیام غل  
 اول البغضای رسول من اگر ببصر جدید و نظر جدید ملک عظیم  
 فانی کل اشیا بل اهل منظر اعتراف از خرم خرمین بینی و اول <sup>حظایم</sup>  
 مضرب مشاهده فمائی ای رسول صلح صیر روحانی در <sup>نظمت</sup>  
 حد شیطانی مستور مانده و انوار شمس قیس محمدانی در <sup>حجاب</sup>  
 غلظتانی مجرب کشته حال سلطان قدر اراده خروج از بین این  
 نموده و لکن بجدار خروج هم معلوم نیست که از این شعبان این <sup>چهار</sup>

رحمان محفوظ ماند چنانچه در هجرت اول این مصیبت بوضع آمد  
 رسول چگونه بنی حال مظلوم غریبی را که ما بین حریفین مبتلایند  
 نه اعدا را باور می و نه احبار با و شفقتی خصم میمالد که ظلم اعدا صد  
 هزار مرتبه اهیون و اسهل است حمد کرد خدا را که از سلطان بقا  
 و ضرا و آگاه نیستی بارین این ایام آبا می است که چشم ابداع و بصیرت  
 شبان ندیدیم حمد نما تا از سبیل وهم و تقلید خارج شوی و مجرب  
 مشاهده ملکوت مکاشفه و اندشوی چه که این ایام کل در سر گرفتند  
 مدهوشند که آموش آموختن بر خنجر سراب بقیصر را بر خنجر و مانند  
 ظلمت و یسوی در اصل انور شمرند و بعضی بقطره فانی از کوز براتی فانی و  
 قناعت همواره انداز می است حاله هیدار و اطوارشان کز لک خلقنا النور  
 اطوار و توانی رسول اگر خیران در هوایم را خواهی از ملکوت سمنوات  
 فارض و آنچه در این دو موجود است طیران نما تا در رضوان رضای  
 واروشوی همیشه نجاب و رضا الله استخبار الیبت للوار و دن  
 هو الیجی تلك و بقه مبارکة از لیسمة ابدیة تنطق بالحق بائنا الله  
 الا هو و انه کان بکل شیء علیاً ان ما یضارنا رض برضائی کلا تجاوز  
 عنه و کفی فی خصم عظیماً ان اضع ملة الروح فی امری و هی حی  
 و کفی بالله علی ذلك شهیداً ثم اعلم بان الله ما قدر فی ابداع جنات  
 من هذه الجنة التي نعت ابوا جهاء علی وجه السموات و کلا رضی بانه

در اصل کتاب این برگ سفید بوده است  
ولی علی الظاهر لوح مبارک تمام نشده



این کتاب  
 در بیان محمد و آل او  
 است

یکی از احباب و اهل حق مکتوبی

بیکی از علمای معروف نوشته و در آن مکتوب سوالات چند  
 نموده و از قراریکه استماع شده عالم مذکور از معانی غافل  
 شده با افتاد القسک هسته و اعراض نموده لیدر حضرات حق  
 بما عنده و لکن غافل از اینکه بحقیق الله الحق بکلمات حق فقط  
 و ابرالمسکرین آلمان مکتوب این کلمات زین الحمد لله الذی قد  
 کشف القناع عن وجهه لا ولایا عالم مذکور اعراض نموده که  
 این چهار مرتبه غلط است و صاحب این مکتوب کویا صاحب  
 از علم و اصطلاحات قوم فانی نشده چه که قناع شخص من در  
 کشف است با اعراض بر الفاظ مشغول شده و غافل از  
 اینکه خود از علم و معلوم هر دو بخبر مانده اصحاب  
 الیوم این علوم میسر آید و علم دانسته تنک میدانند علیکه  
 محو نسبت آن بوده که با سرالحق هدایت کند بعد از آنکه نفس  
 بان فایزندگان علم حجاب آگیر بوده و خواهد بود و اعراض

او دين داشت مگر هيبن يك فقره گمان هم شنيد شد  
 وان فقره ميتظر اكبر رسيد لذا از مظهر امر و در جواب است  
 او اين لوح ابداع اقدس از طهر نازل كه شايد ناسر يا مثال اين  
 اعتراضات از مالك اسما و صفات محمديه همانند و  
 كلمه ليلا را از جمله سفيلى ميميز دهند و بسند الله اعلم  
 توجه نمايند من الله تدرى فلنفسه ومن عرض ان الله

لغنى حميد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
 يا ايها المعروف بالعلم والقيام على شفا حضرت الجليل  
 اتاهم معنا بانك اعرضت عن الحق واعرضت على احد  
 من اجرائه انزى ارسل اليك كتابا كريما لتكون قبلا  
 الحق ربك ورب العالمين وانك اعرضت بكائنه  
 ما تبعت سنن الجاهلين وبذلك ضيعت حرمك بين  
 عبدا لله لا تا باعرضك وحمدك على جهل عظيم انك  
 ما اطاعت بقواعده القوم واصدق اسماهم وما دخلت  
 روضة المعاني والبيان وكنت من الغافلين وما  
 عرفت الفصاحة والبلاغة ولا المجاز ولا الحقيقة ولا  
 التشبيه ولا الاستفان لذا نلتى عليك ما تطلع  
 على جهلك وتكون من المنصفين انك لو سلكت

سبل اهل الادب ما عرضت عليه في لفظ التناقع ولم  
 تكن من المجازين وعن روايته اعتضبت على كلمات الله في  
 هذا الظاهر والبديع اما سميت ذكر المقنع وهو العز  
 بالمقنع الكندي وهو محمد بن طهر بن عيسى بن فرعان بن  
 قيس بن اسود وكان من المشروفين انا لوني بديان في  
 اباة واحد بعد واحد الى ان ينتهي الى البديع الاراد المقدر  
 بما علف في ريفت علو الاولين والآخرين مع الذي ما قرنا  
 علوكم وكان الله في ذلك شهيد وعليم راته اجمل التا  
 وجها واكثرهم خالفا واعد لهم قواما فانظر في كتاب العز  
 لتعرف وتكون من العارفين وكان اذا اسفر اللثام عن  
 وجهه امنائته العين فيعرض لذل الالمشي الامقنعا ان كان  
 به كذبت ذكر في كتاب العرب العز والادباء والشعراء  
 فانظر فيها العز تكون من المبع للعين وانظروا الذي يقتر  
 به المثل في الجمال كما يضرب بزرقاء اليمامة في حدة البصر  
 ويا بن اصمعي في سعة الروايد وانتم من العالمين وكذلك  
 في طلب الثاير بالهمل والوفاء بالتموال وجوده الراف  
 بن زهير والجود بجماعة والحلم بمجن بن زائدة والضياحة  
 بقت بن صاعده والحكمة بلقيان وكذلك في الخطبة لسيدي  
 وائل والفراسة بحاسر بن طفيل والحزق باياس بن معوية

بن القرة والحفظ بحمد الله ولا من شيا هير العرب اللذ  
توسل بهم الامثال طالع في الكتاب اهل لا تدهض الحق  
بما عندك وتكون من المتنبهين وتوقن بان علماء الادب  
استعملوا لفظ التناع في الرجال كما ذكرناه لك ببيان  
ظالمين ثم اعلم بان التناع مخصوص بالنساء و  
ليست من برؤسهن ولكن استعمال في الرجال والوجه مما  
انست من المتعلمين وكذلك اللثام مخصوص بالمرثية  
لثمت المرثية شدت اللثام على فها ثم استعمال في الرجال و  
الوجه كما ذكر في كتاب الادبية سفر اللثام عن وجهها كشف  
المتعلمين بان تعرض بالكلمات على الذي خصصت الآيات  
لوجه المشرق المنير خفت عن الله الذي خلقك وستواك  
ولا شمت الذين امنوا وانفقوا انفسهم واموالهم في  
سبيل الله الملك العزيز القدير قل ما كان مقصودنا  
فيما ارسلناه اليك الا بان تكون متذكرا فيها فرحت  
في حبس الله وتخذ لنفسك السب سبيلا انا اردنا هذا  
وانك اردت ضربا واستمررت كما استمررت في مقلبك وهم  
حينئذ في اسفل السجين انك من الذين اذا نزل القرآن  
من لدن الرحمن قالوا ان هذا الا ساطير الاولين واعتد  
على اكثر اياته فانظر في الاقان ثم كتب اخرى لتري وتعلم

ما اعترضت به من قبل على محمد رسول الله خاتم النبيين انا  
 عرفناك بنفسك لتعرفها وتكون على بصيرة بدريح قال محمد  
 خزائن العلوم علم الخلايق اجمعين ارفع راسك عن شرا  
 الغفلة لتشهد ذكر الله الاعظم مستويا على عرش الظهور  
 كما استواء الطاء على الواو تم عن رقد الهوى ثم اتبع ربك  
 العلى الاعلى ومع ما عندك عن ربك وخذ ما اتاك من  
 لدن الله العزير الحكيم قل ان يا ايها الجاهل فانظر في كتابي  
 الله يبين التجدد من مقدسات عن امثا رات القوم وتوا  
 بعد الذي عندك علو العالمين قل ان آيات الله لو تنزل على  
 قواعده وما عندكم ايتها تكون مثل كتابكم يا معشر النبيين  
 قل ايتها انزلت من مقام لا يكره منه وجعل الله مقدس لمن  
 عرفان العالمين وكيف انت وامثالك يا ايها المتكبر البعيد  
 نزلت على لسان القوم لا على قواعده المتجولة يا ايها المخض  
 الربيب فانصف بالله لو توضع قدرة الدايالو من عليهما  
 في قلبك هل تقدر ان تقوى على امر يعجز عن عليه الناس  
 وعن دراهم الملوك والسلاطين لا خوف من لا يقوى واحد  
 فلو يتسلط نضض الامن قامة الله مقام نفسه وانتهى  
 هذا وينطق في كل شئ بان لا اله الا هو الواحد القهار  
 العليم الخبير لو يكدر منك قلب احد من خدام السلطان

شاذ

فوقل من ان لتضطرب في الحين وانك لو تذكرت في  
ذلك تصدقني بحب الله المتخاصون ومع ذلك تعرض  
على الذي اعترض عليه الدول في سنين معدودات  
ودرو عليه ما بكت عنده روح الامين الحان مبين في هذا  
التبيين البعيد قل ان افتح البصر ان الامر لا وظهر  
والتبشير ينطق باسرار القدر هدتري لنفسك من مقرر  
تالله ليس لاحد مقرر ولا مستقر الا لمن توجه الى منظر  
الاكبر مقرر الا من هذا المقام الا ظهر اني استهزئت  
الظالمين قل انترض بالفتاح على الذي امن بساطع  
الابداع والاختراع والذي اعترض اليه من هير وعاد  
الله فاطر السموات والارضين من ان يا ايها العظيم  
اسمع تغني الورقاء على افنان سدرة المنتهى ولا من  
الجاهلين ان هذا هو الذي اخبركم به كاظم واحمد ومن  
قبلهما النبيون والمرسلون اتق الله ولا يتجادل باياته  
بعد اتراسها انهما نزلت بالفتحة من جودت الله عليك  
مدت العالمين واتيها بحجة الله كل الاحصان ولا  
يقولها الا الذين هم انقطعوا عما عدهم وتوجهوا الى  
هذا المشاء العظيم يا ايها البعيد لو ان ربك الرحمن  
يظهر على حدودك لتزل اياته على قاعد التي انت

عليها تسبى الى الله وقد سبحها لك اللهم يا الهى انا الذى مر  
في جنبك واعترفت على ما نزل من عندك ثم اثبت النفس  
والهوى وغفلت عن ذكرك العلى الا بهى اذا يا الهى لا اخذ  
بجربا حتى ظهر في عن العصيان ثم ارسل على من شطط فضلك  
روايح الغفران ثم قدر لي مقعد صدق عندك ثم التفت  
بعبادك المخلصين يا الهى ومحبوبى لا تحرمنى عن نعمات  
كلماتك العلياء ولا من فوحات قيصك الا بهى ثم ارسل  
ما نزل من عندك وقد من لذلك وانك فعال لما تشاء وانك انك  
الشفور والبيوار المتعلى الكريم اسمع قولى مع الاشارات لاهلها  
وظهر قلبك عن كلمات التي تورث سواد الوجه في الدارين ان  
اطلع عن خبايا الحجابات والاشارات توجه بوجه ضمير الى مالك بلها  
وانت فمات لتبر نفسك في اعلى المقام مقام الذى انقطعت عنه  
اشارات المرئين كذلك نصحك قلم الاعلى استصحت لنفسك  
وان اعرضت عليها وان ربك الرحمن لغنى عما كان وما يكون  
وانه ظهر الغنى للحميد بلسان پاروى ذكره يسود كمنشايتهم  
قيص رحمانيه با ان كلمات منزله بارسيه اداك فاقوا <sup>منقطعا</sup>  
عن الاسطار بسطر احدية توجه كفى اكرجه هرطوى ازلدس رحمت  
رحمانيه ونحو من حكم حمدانته مضيب نبره وقادر الفاظه  
طوى بيان بايد نادى هواء قدس رحمن طيران نمايد وانترضيتك

معانی قسمت برد تا قلوب واقده ناس بدکر این وان مشغول  
 ان عرف رضوان محروم بگشتن و نصح این مستحقین را و با برود  
 یقین سد محکم متین بنا کن شاید از ایسوج نفس و هوئی  
 مانع و بغایت خضر با نام بگوش بقا فاین شوی و بمنظر اکبر  
 توجه نمائی دنیا را بقای ندر و طال بیان انرا و فانی مشهور  
 نه لانتظمن من الدنیا فکر فی تغییرها و انقلظها این من  
 الخورنق و السدیر و این من اراد ان یرتقی الی الاثیر کم من  
 قصر استرلح فیہ باسئف فی الاصل بالعبافیه و الشیر و غدا لیکه  
 الغیر کم من بدست ارتفعت فی العشی عنه الفقهیه و شرد  
 الرزقاء و فی الاشراف الخیب البکاء ای حزن یا نذل و ای امر  
 بدل و ای راحه مارلح و ای ظالم شرب کاس الفلاح و هم  
 جنین بعلوم ظاهره افتخار متها و فوق کل ذی علم علیم  
 فاعلم لکل ضار مکالال و لکل فرح ملال و لکل عزیز  
 ذل و لکل عالم زله بقوی پیشه کن و بدبستان علم الی و ارد  
 شواتقوا لله و علیکم الله قلب و از اشارات قوم مقید  
 فانا بجلالیات اسمها و صفات الی منور مشور چشم عمل  
 بریند و چشم انصاف بکشا و بر احوالی الی اغراض ممکن  
 قسم بستمس افق ظهور که اگر از علوم ظاهره هم کما هو  
 حقها نصیب میردی هر سینه از لفظ قلح بردوستا



مالك ابداع و اختراع اغراض مفيد وى حده لسانك  
 عن الاوليا يا ايها انبياء البهمل واليهي مصلحت در ان  
 كه قدرى در كتب بيان و در بروج مذكوره كنى كه شايه باز  
 قواعد ظاهره مطلقه شوى چيه اكثر بر مستقيمت و بجا زود  
 مقامات بحويل اسناد و استعاره و كتابه مطلقه شوى  
 شدى اغراض مفيد وى كه فناع در وجه استعمال  
 نشده بصير مشر كين در كتابات شقين رتبا لسانين  
 نظر مكن و اما الفناع و المقنعه دو جامه اند كه نشاء  
 رؤس خود در بان ميبوشانند مخصوص من است از  
 نشاء و لكن در رجال و وجهه بجا استعمال شده  
 و هم چنين لثام جامه ابيست كه نشاء بان دهان  
 خود را ميبوشانند چنانچه اهل فارس و ترك بهر شيما  
 تعبیر مینمایند و در رجال و وجهه بجا استعمال شده  
 چنانچه در كتب حقه مذکور است فانظر في كتاب القوم  
 للتجدد ما غفلت عنه وان فامدرا بكي از حياى الهى شيما  
 نوشته و مقصود او اذ كه شيما را از ظلمت نفسانيته  
 نجات دهد و بشرط احدية كسانند و نواظرها رقتل  
 فوردى و لكن خطا سهمك و عند اهل علم شان و  
 مفدرات معلوم شد اسمح قولى لا تعترض على

من يذكرك ولا تضجر من بخصك ولا تعقب العطاء  
بالأذى وعليك بالخضوع عند اجاء الله رب الاموة و  
الاولى بع العلو ولا تها منعتك عن سلطان المعاد  
ان من يذكرك عليك وقدمه في نفسك لو عشى بك  
خذاء ونفور بلا وطاء وتنوح في الحراء لخير لك من ان  
تخرج احد من آمن وهدى يا ايها المهتم لا تتول  
على الاعتراض ولا تكن كالارقم اللصلا من قبل في  
الامر سقط في التمدد ان اسد القلم عن رد مالك  
عن رد مالك التمدد لا يصح عمل نفسك مستحقا للنفق  
فسوف ترجع الى مالك الامم وتشتل بما اكتسبت في  
الحجوة الباطل في يوم تنقلب فيه العلوب والابصار  
من سطوة الله المقدر القهار الى متى تستك سبل  
القيستاء وتعتز من على الك الامم انيت مرجك  
ومواك او غفلت عن عدل مولاك ارامنت اللحد  
فاتبع ما يامر بك بنفسك وهونك والافاسح الى الذي  
الى الله دعاك وتدارك ما فات منك في اولك قبل الخواك  
خفت عن الله الذي خلقك وسواك تب اليه ثم اذكر  
في صباحك ومساك وان اليه مرجك ومثواك  
وازان كذشته كبر كلمات احبب الله اعترض كرهه و

بسم الله الرحمن الرحيم

میکنی در عقلت بمقامی رسیدی که بر کلمات نفقه  
اولی روح ماسواه فراه الذی بشر الناس بهذا الظهور  
هم اعراض منوره و کت در دالله و احببانه نوشته و این  
حجبت اعمالک و ما کنت صا الشاعرین تو و امثال  
تو گفته اند که کلمات باب اعظم و ذکر اتم غلط است  
و مخالف است به تو اعد قور مشهور انقدر ادر انقدر  
که کلمات منزله الهیه من ان کل است و دون او غیر  
او نمیشود هر یک از قواعدیکه مخالف آیات الهیه  
ان قوا اعدان در بعضی اقسام و از زده سند در  
بعناد تو نیست شد و اینچه خواستیم که در تالیسی  
علما و منصفین عباد جمع شوند تا حقان باطل و اظلم  
و مبهمین بشود و احدی اقدام نهد و یاری آیات منکره  
اولی روح ماسواه فراه مخالف نبوده تراز قوا اعدان  
بیشتری از آن گذشته و آیات این ظهور اعظم چه  
کوی ان افصح البصر لتعرض بان القوا اعدان تو خد من کلمات  
الله المقتدر الهمین القیوم اگر احزان و آریه و امراض  
جسدی مانع نبود الواسع در علوم الهیه مرقوم میشد  
و شهادت میدادی که قوا اعدان الهیه محیط است بر قوا  
بوده نسئل الله بان یوفیک علی حبیه و رضاه و ان یشیب

لمن دعاه فکر کن در ایامی که فرقان از سماه مشیت  
 نازل شد اهل طخیان چه مقدار اعتراض نموده  
 گویا از نظر شما میسر شده لکن از شدت که بعضی از  
 ذکر شود که شاید بخود را بستانای که در حین اشراف  
 شمس شهری از افق جزیره مدانی چه مقدار اعتراض  
 نمودی غایب است که در آن ایام با اسم دیگر و در  
 بودی سیه که اگر توانان نفوس نبودی هرگز در این  
 برحق اعتراض نمید نمودی از جمله اعتراض مشرکین در آن  
 ایام مبارکه بود که میفرمایند لکن فرق بین احدی از  
 نموده اند که احدا ما بین نه در این جهت بکلمه  
 الهیه اعتراض و استهزا نموده اند و هم چنین در ایام مبارکه  
 خلق که ما فی الارض جمیعاً ثم استوفی الی السماء  
 فسوفین سبع سموات اعتراض نموده اند که این  
 مخالف آیات دیگر است چه که در اکثر آیات مستند  
 خلق سما از ارض نازل شده و هم چنین در ایام مبارکه  
 خلقنا که ثم صورنا که ثم قلنا للی که استوفی الی السماء  
 اعتراض نموده اند که مشهور است که قبل از تصور خلق  
 بوده و اعتراض است که در این ایام مبارکه الهیه نموده اند  
 البته استماع نموده اید و هم چنین در ایام مبارکه

غافر الذنب وقابل التوب شديدا العقاب اعراض  
 نموده اند که شديدا العقاب صفت مضاف به اعراض  
 است بفت معرفه واقع شده و مفيد است بفت نسبت  
 و همچنين در حکايت ز ليلى که مي فرمايد و استغفر  
 انک کنت من الخاطئين اعراض نموده اند که بايد نما  
 باشد چنانچه ان قوا احد قواست در جمع مؤنث و هم  
 چنين در آيه مبارکه و كلمة منه اسهل المسح اعراض  
 نموده اند که کلمه تانيت دارد و ضمير راجع بکلمه بايد  
 مؤنث باشد و هم چنين در احاديث الکبر و امثال ان  
 مختصر آنکه قریب سیصد موضع است که شبلی  
 ان عصر و بعد برخاتم انبيا و سلطان اعراض نموده  
 چه در معانی و چه در الفاظ و گفته اند اين کلمات  
 اکثر ان غلط است و نسبت جنون و فساد بان معده  
 عقل داده اند قالوا انها اهل السور و الايات مفتریات  
 و بهمين سبب اکثري از ناس متابعت علماء نموده  
 از هر طحقی مستقيم منصرف شده باصل حقیقه توجه  
 نموده اند و اساسی ان علماء از يهود و نصاری در  
 مذکور و از اين گذشته چه مقدار از آيات را که  
 نسبت با امر القسيس داده اند و گفته اند انحضرت

سرت نموده مثل سون مبارکه اذ از لزلت واقربت الساع  
ومعدنا خصایدی که معروف بمحلقات است وهم  
چنین مجیزاتی که کانت فی الطبقة الثانية بعد  
المحلقات بر کلمات الهی ترجیح میدادند تا آنکه  
خاتمت الهی احاطه فرمود جمیع باین اعتراضات  
نشده بانوار هدایت کبری مصدق گشتند حکم  
سیف بمان امد طوعا و کرها ناس در دین الهی وارد  
شدند ایة السیف نحوایة الجهد و بعد از غلبه  
امر الله بصراضا بازشد و نظر اعتراض و مصادق  
و محجوب و همان معرضین که آیات الله مقتضیات  
مینامیدند در بعضی زایات متزله هفتاد و هشتاد  
فضاحتیه و بلاغتیه ذکر نمودند چون بیان در  
ذکر اعتراضات مشرکین بود دوست نداشتیم بیش  
از آنچه ذکر شد مذکور در محال قلدی انصاف ده  
ببینک و بین الله حکم کن شکی نبوده که قران مرعند  
الله نازل شده و شکی هم نیست که کلمات الهیه  
مقدس بوده از آنچه تو هم نمود طند چنانچه بعد معاو  
و واضح شده که ان اعتراضات از غل و بغضا بود  
چنانچه بعضی علما جواب بعضی از اعتراضات را

بقواعد داده اند و لکن علمه عندنا فاستدل التعریف /  
 نقطه الثقی منها افضل علم ما کان وما یکون شاید  
 شوی و از بابا الهی اعراض نماید جمیع علوم و مدقغه  
 اقتدار حق بوده و خواهد بود و آنچه از فطرت نازل  
 بظن اصالتیه الهیه نازل شده و میشود و این  
 اعتراضات نظر بان است که این امر <sup>بسیار</sup> <sup>بسیار</sup> <sup>بسیار</sup>  
 نکرته و احباء الله قلیلند و اعداء الله کثیرند <sup>نفسه</sup>  
 با اعتراضی متشبه که شاید باین جهت مقبول است  
 شود ای بیجان تو برو و در فکر عزت و ریاست <sup>بش</sup>  
 کجا میتوانی در عرصه منقطعین قدم گذاری یعنی  
 نفوسی که از کل ما سوا منقطع شده اند و حتما  
 انما بثروت و جاه و تنک و نام و مال و جان گذشت  
 اند چنانچه دیده و شنیده اولئك عباد الذين قالوا لله  
 ربنا ثم انقطعوا عن العالمين عقریب نفوسی در علم  
 ظاهر شوند و بیکال حضرت پیام نمایند و در جواب  
 هر اعتراضی ادله های تنگه متقنه مرقوم دارند که  
 ظهور ایشان ملهم میشود با الهامات غیبیه الهیه بشوند  
 داعی الی الله و لا تکن من المبتغین شاید از تفکات الهی  
 الهی در این ظهور عزت زمانی محروم نمائی والسلام علی

من اتبع الهدى اكر كرم صاحب شامة نباشد بر كل  
بستان چه تقصیری راجع بینا نقته قدر حاصل از مختلف  
دانشناسد صورت مکتوبی از شیخ احمد مرخوم در ذکر  
قام ملاحظه شد حال از شما خواهش میفایم که  
باضافه اورا معنی بمالیع و اگر خود را عاجز یا نیتی از کس  
اعظم الهی سؤال کنی که شاید از فضل و رحمت واسع  
الحمیه در ظل سدره ثابته درائی و تفصیل ان اینکه  
در ایام توقف در عراق میرزا حسین قی نوزادین بمیلاد  
مع صورت مکتوب و مران کور داشت که حضرات  
شیخیه استدعا نموده اند که این کلمات را معنی و  
تفسیر نماید و این عبد نظر بانکه سائلین را طالب کوش علم الهی  
نیافت مستتر جن جواب نشده چیکر اولو علم الهی از شما  
اعین غیر جدید مستور به اگر چه فی الجمله ذکر شد و کن  
بتلویج و اشان و صورت ان مکتوب بعینه در این لوح  
نقل شده بدون زیاده و نقصان و هذه صوغ ما  
کتابه الشیخ الاجل الافضل ظهیر الاسلام و کعبه الانام  
الشیخ اجمل الاضانی الذی کان سراج العلم بین النفا  
فی جواب من قال ان القاصم فی الاصلاب انابن القاصم  
و کتبنا ما هو المقصود



بسم الله الرحمن الرحيم

اقول روى انه بعد نقض المصن بالمصري يقوم  
 المهدي عليه السلام والالف قد ارتفع على الخوارج  
 الصاد عندكم اوسع من الفخرين فكيف يكون احد الا  
 الواو ثلثة احرف ستة والف وستة وقد مضت  
 الايام والالف هو التمام ولا كلام في الستة الايام  
 الاخر والاما حصل العود لانه ستر التنكيس لم يسن  
 الرئيس فان حصل من الخير الاقرار بالستة الباقية  
 الا من بالحق وظهر الاسم الاضخم بالالفين الثانيين بالفس  
 الذي هو حرقان من الله اذها احد عشر وثمانية عشر  
 فظهرها والذي هو هاء فابن الفصل ولكن الواو احدها  
 الستة والستة مقدارها نقض المصن بالمصري الستة وبن  
 الستين فسد بها الذي هو ربيعها وقام الستين  
 الذي هو الريح بالالف المنعجبين فيه وستره تنو بالالف  
 النقطة الواسعة بالستة والستة ونزل الثاني في اليلة  
 المباركة بالاحد عشر وهو الذي هو الترتيب من الستة  
 الاول الظاهر في ستره بالستين فبنه الترتيب بالستين  
 الماء المعين يوم ثبات السماء برخان مبين هذا والكل  
 الواو المنكوس من السماء هو ستة فابن الوصل عند

الصلوات

الفصل ليرقى لواحد ولا بينه غيره ولا الكان غير واحد  
 وتلك الأمثال فخر بها للناس ولكن لا يعقلها إلا  
 العالمون انتهى فشهد بان كل كلمة من هذه الكلمات  
 الدريات لبر معطلة فيها ماء حيوان وستر فهمنا غل  
 المغاني والبيان وما ورد عليها استيان الطليد  
 دلوها ويخرج به غلام العلم ويقول تبارك الله الذي  
 في مخنته ملكوت العلم وانه على كلشي محيط وكذلك  
 فشهد بان كل حرف منها الزباجة فيها اشتعل سراج  
 العلم والحكمة ولكن ما استضاء منه الا من شاء الله

عاش

وانه على كلشي قد يبارين مقصودا انك ابن كلمات  
 ببيان واضح مبين تفسير شود والتلازم على من اتبع  
 الحق وانك ان لم تتبع امر مولانا عسى الله ان يظهر منك  
 من يتوجه الى مولاه وينتفع مما سواه وانه هو العليم

الحكيم

بسم الله العزيز العليم

ان يازين المقربين ذكر من قلى عبادى ثم بشرهم برحمتى  
 عنايتى ثم فضلى ومكرمتى ثم اذيا من احد من رحمة التى  
 سبقت العالمين قال الله لولا الخلاص ما ظهرت الرحمة  
 وما تمت الكلمة وما نزل ملكوت الله المهيمن العزيز

القدير ذكر من لدنا عبدنا الذي سقى بهم هدى والذى في  
هناك ليشكرن الله الذى خلقهم ما يدوم على عرفانه واطم  
من المحسنين ان يا مهدي لا تحزن من شئ ان ربك ذو  
فضل عظيم ان اطمن بفضل مولانا انه لم يزل يفرح بالرحيم  
انه ينصرك بالحق ويؤيدك على نصره وينطقك بقضاء نفسه  
وانه على كل شئ قدير كبر من لدنا عباد الذين هم وجعوا الى  
الله الملك العزيز القدير قل ان الذين تابوا ورجعوا  
الله بفضل من عندنا وكفر عنهم سيئاتهم وجعلناهم  
مطهرين اكيوم ولدوا من امهاتهم وان ربك يفعل ما تشاء  
ويحكم ما يريد ان يا مهدي ان اضرب في قلوبهم اذى فان  
حي كئيب تلحن على شان لا يضرهم سياه العالمين قل  
هذه النار كل ما هبتهما من شئ يتلبه بالدهن وينودي به  
استعمال ولكن الناس هم في غفلة عظيم يا قوم استقيموا  
على الامر على شان لا يذعنكم عن ذكر اسم ربكم فوضوا الشكوك  
فصوت يايتكم الشيطان بالوايح النار وكتاب من السجين  
دعوها عن ورائكم كذلك اخبرناكم بالحق لتكونن من  
الخالطين وعند ربك علم كل شئ في لوح مبين ان الله  
او تو ابضائر من لدن الله اولئك يجذون من كلما تام  
فضحات الجحيم قل يا قوم طمئنا قلوبكم عن ذكر ما سواه ثم

استحقاقاً علی سرور الاطینان ثم انصروا ربکم الزهن بالبیدار هذا  
ما امرک فی کل الالواح ان انتم من العارفين واستبشروا بما  
موت علیکم وایح الغفران وظهرکم الله طها عن رجس الذینهم  
کفر ما به فی هذا لیه ووالذی یسئد علی شیء بان الملك <sup>المؤمن</sup> الله  
العزیز البتار ثم ذکر من لدنا قاسم الذی جانتکم بالواح <sup>الملك</sup> الله  
العزیز الحکیم قل یا قوم ان اقرؤا آیات الله علی شان تسجد  
عنها الفئدة العافلین لا تخرفوا عما فات منکم فتوکلوا فی کل  
الامور علیها ته لا یسنی عباده المتوکلین كذلك التیناک  
قول الحق رحمة من عندنا وانه طهو الغفور الرحیم ان یازین  
المقربین مهد کن خدنا که اهل ان ارض کشف حجاب <sup>فوق</sup>  
ویشطر ریشلا ارباب توتجه کردند هر ضعی که خا <sup>بجای</sup> باشد  
باشد و در کلمات منزل در بیان که از قلم رحمن نازل  
شده تفکر نماید یقین مییاند که از برای بعضی مفرق  
الامر متسک بحیله المتین ملاحظه در حضرت عباد <sup>مؤمن</sup>  
که بعضی انقدر موقن نشد اند که تفکر نمایند که سبب  
چه بوده که جمیع بیان محلق و منوط بقول این ظهور اعظم  
واجاز و رضای او شده مثل اشهر الحیة که در قرون اولیه  
مبعوث شده اند بعد از تبلیغ او امر و نواهی الهی <sup>بر سبب</sup>  
اختصار ذکر طهر و بعد میفرمودند چنانچه <sup>بر هر</sup>

بصری معلوم است و لکن نقطه بیان جبل جلاله در کل  
او این باین ذکر بدیع متذکر بوده اند بی آنکه خود و بیان  
و ما نزل فیہ را معانی بجا نزنیم تا اینکه از آن فرسخ سدان  
اشراق فرمایند نمودند هیچ این ذات بنظر بخت ظهور  
بوده و تفصیل این ظهور تا حال ذکر نشده و لکن تا حال  
رشد از نظام این بر اعظم نازل و لکن تا حال اسرار  
فان نگشته و هر نقطه البسیار در این کتاب بیان  
که دوست نداشته و در هر کلمات منزله که در علم  
ظهور نازل شده ذکر نمایم تا آنکه اصولی که از انوار  
مفهومه میشود و در این عهد نبوده و اینقدر که ذکر  
شده نظر با مبرور باقی و حکم هم الهی بوده که مبادی  
ضعیفه عهد داد و تمام انقض خبیثه مبتلا شوند  
چنانچه در این ایام ملائطه میشود که در یوم از انابه  
گذر به کلمات مجعوله ظاهر میشود از جمله بیان ایام  
روایت نموده اند که نقطه اولی مکتوبی مرقوم فرموده  
که شخصی در تسبیح شاهر میشود و ادعای موعود می  
نماید و او کار باست حال ملائطه نماید چنانچه  
بچه در وجه رسید و آیات فتح و البختاب دیده اند  
که از سما امر چنان نازل شده و انقدر درایت ندانند

که اگر نفسی نسبت بطلان باین ظهور اعظم بدهد  
و یا انکار این فضل نماید همان انکار در رتبه اولیه  
راجع بنفس خود اوست و از این کلمه بطلان بجا  
و صحیح و سل را ذکر نموده اند و شاعر نیستند هیچ  
جوئت و جنسارت از عهد استعداد ناسل است  
که بعضی از بانیان النجی از امثال آن نفوس <sup>سعی</sup> جمالی  
فمایند مسلما اذغان کنند و الا چگونه جوئت و  
میفورند در ذکر این کلمات مجموعله حضرتیه کافیه  
مع آنکه کل مطالبند و هر ذمی در ایقانه نقلند  
میباشد بلکه از اصل ان وجود از خود گرفته اند  
و اینجه با اسم او ذکر شده مقصود حفظ مقرر بوده که  
ما بین مشرکین مبتلا بوده و <sup>حین</sup> <sup>حکمت</sup> ای بالفعلیه  
که بعضی از آن در الواح ذکر شده و هم چنین <sup>شده</sup>  
اند که سنه تسع که نقطه بیان ذکر فرموده اند  
تسع که نقطه بیان ذکر فرموده اند سنه تسع بعد  
از ظهور من نظم است در مستخات حال  
ملاحظه نماید که هیچ جاهلی باین کلمات تکلم  
نموده لا فورتا العالمین بساط و همی کتوده اند  
اعظم از باطنهای ملل قبل در حین خروج از

بین با جوج و ما جوج که نفسین مشرکین باشند  
 یک جعبه از خطوط مبارکه حضرت آعلی و جناب  
 اسید حسین مع خاتم الحضرت فرستادم نزد  
 ان معروض بالله و در سنوات اول امر بدیع مدت  
 چهار سنه امر نمودیم که از روی خطوط حضرت  
 نبولید چنانچه مثال از خطوط انما که کشید  
 حضرتت موجود این ایام بهمان خطوط شروع  
 نموده و هر چه شیطان با او القا می نماید نوشته  
 و بنام حضرت مختم نموده بنفوس خبیثه مثل  
 نفوس می نماید باری مکرر در همه وسیله که ذکر آن  
 ممکن نه بگوای همان در آیت و شعور کجای رفته  
 اخوه کلمه مدد بر صاحب کلمه است و از رایحه  
 هر نسیم مبرهن که از چه مقتر بر خواسته و بن چه  
 نموده نفسیات او را در فتوان از نفسیات جیفه نشسته  
 بی و واضح و معلوم و لخبثت ناس یعنی سید محمد  
 دعوی الوهیت نموده و مقصود او از این امور که  
 مرتکب شده نفس خود بوده دیگری را دست اوین  
 نموده با آنکه در جمیع نخستین خطای مکتوب شد  
 مواهیل السعیدین مع ذلك ناس نفسنا س را ده نمود

کبریا

که بواسطه او معارج عز رحمانی عروج نماید اینست  
 شان عباد اگر فی الجمله بصیرت باشند و بایستی بقیات مقص  
 الهی را استنشاق نموده اید اراضی همیشه و بشطر که  
 ان خبیث مقرر گرفته مشی نماید تا چه رسد بتوجه و  
 لکن الناس هم لا یسحرون ولا یفقهون البومیر ایضاً  
 و جمیع اعیان الهی لازمه کمال حد وجه مداد و حیاینت  
 و حفظ امر مبذول دارند که مباد رواج متنه شتبا  
 ناس را از نجات عز رحمانی منع نماید و سحر و مساز و لا  
 بیده یفعل ما یشاء و انه علی کاشی قدیر این ایام الواح <sup>رسد</sup> پان  
 در احکام الهی نازل اگر چه کل ما مورند ببیان پارسی و  
 و لکن چون بعضی احکام در آن نازل نشده و بعضی هم با  
 نازل لذا فضل علی البریه بیانات واضح <sup>شاء</sup> لا یشاء نازل  
 تا جمیع از بحر جود و فضل محروم نمایند انشاء الله از  
 بعد ارسال میشود <sup>شاء</sup> الیه ذکر نمودید که بعضی عباد بشمار  
 غفران ناظرند و قد غفرهم الله و لهم هم عن العجیان و ابیه  
 لذ و فضل عظیم و اما مذکرت فی حوالجهم و شفاء الامر  
 انتحیی یعوق السائلین و قد نزل الله علیهم ما هو خیر  
 لهم من ذوق یمنزل البقی و انه هو اکر من الاکر مین و الهی  
 الروح ثم الذی قتل نفسه قد غفرها الله بفضل الواح



وأدخلها في رحمة الواسعة وأنه هو قادر لا قدرين  
 وأما ما ذكرت في ذكر عبد الرحيم الذي آمن بالله الأبهن  
 القيوم أنا ما نسناه وقد كتبنا له من قبل لوحا ثم من  
 قبله لوحا وإذا نذكركم بالحق في هذا اللوح المبين فسئل  
 الله بأن يوفقه على امره ويثبت على دينه ويحمله ذكره  
 بذكر الأمام العظيم البديع وينزل عليه ما يشاء ويرضى وأنة  
 على كل شيء قدير سواد ابن لوح وبارض خود بفرستند  
 نزد جناب محمدی واکرم باراضی امیری ارسال شود  
 محبوب است چه که مثل ناس مثل حوت است و مثل  
 الواح الطیبه فناء اگر چه شنایم در مرور است و این  
 منقطع نزل و اگر در ارسال الواح بقدر امکان تنویق  
 جانر نه چه که انتشار کلمات الله بهین حساب ارسال  
 جدولی مندرجه مبذول فرماید و آنچه هم انجناب در  
 اعتراضات محضبین بنویسند بسیار محبوب و مقبول است  
 که شاید سبب هدایت عباد شود و انة یؤید الذین ینصرون  
 وانه لنا صراطنجبین و النجدر لله رب العالمین ان یا عبد الله  
 الحی الله ان اذک لهذا المظلوم المسجون الذی ما عرفه احد  
 و ما اطلع بما ورد علیه نفس الامن شاء ربک ولو سمعوا  
 تا الله ما سمعوا ولو ذکر ما ذکر ان بلائک عظیم عظیم و انک

کبیر کبیر و من بنظر الی البیان بعین الرحمن وما نزل  
 من قلم الامر فی هذا الظهور لیلح بما ستر من اعین الناس  
 و يعرف ما ورد علی محبوب الله و مقصوده و بعد از آنکه  
 لا یغنی عن مکان الدنیا و شداید هایدی و فی نفسه فی المنظر  
 بین یغنی ربی ربی العلی الا هو یغنی عن نفسه فی کل الاحیان  
 انذیر فی الدنیا الا کبیر یغنی عن نفسه بل لا یغنی عن نفسه  
 للکلاب و الحقیقه الاحیاء و تک العزیز الوهاب  
 فما تید که دستا فی نفس وجود ذکر مقصود و ادبیان  
 که ابدی فوق ان مقصود نه حتی فرموده اگر نفسی از حق  
 نماید قبل از آنکه از آن حجتی ظاهر شود جمیع ملوک و سلاطین  
 و دوسای ارض بکمال خضوع و خشوع و تسلیم و انابه و بقر  
 اظهار عریض معروض دارند و مضایح ترا این راه ارسال  
 دارند و از ان منبع وحی و اطعام اطعمه سوال نمایند و بخواهند  
 که حجتی ظاهر فرماید و اگر لوحی از ناحیه مشیت سلطان  
 احدیة فغسلک المعصاة ظاهر شد کل تسلیم نمایند و اگر  
 هم نپذیرفتند ساکن باشند و با عید با طهارت و بجز  
 این بیان نقطه وجود فوالذی کثر اصنام الامم  
 قدرته که در همین ملک فقره اگر برتیه تقاضا نمایند کل  
 بر حقیق حیوان رحمن توجه کنند و این شیوه واضح است

که مقصود از این بیان نظر بجم الغیور است که این بیان  
 بوده و الا هرگز چنین کلمه جاری نمیشد چه که نسبت از  
 کما به از قبل و بعد آمده و خواهند آمد و هرگز از نماز  
 الهی باین شئونات محکم متعین در نظر و بعد نازل نشود و  
 اگر نفوس مؤید شوند بر عرفان همین بیان فی الجمله بر عظمت  
 ظهور مطلع شوند مع ذلک هر روز مشرکین از زاری بیاری  
 راجع و از کذب بگریز و تمسک تا از دعا فرود اند که نقطه  
 الهی روح ما سوا ه لاله نسبت بغیور غنیت و شقاوت  
 داشته همبسی است از ناس که این اقوال را استماع می نمایند  
 خواتم اگر کمتر متولد میشوند بدین معنی بود از برای آنکه  
 از اینکه استماع امثال اینکلمات نمایند و بپذیرند و  
 لهم فسوف یحشرون مع انبایم فی افضل النار ولا  
 یجدن لانفسهم من یخفف مناص

الاعظم

سبحانک اللهم یا الهی استعک باسمک الباقی الذی  
 استبقت مظاهر امرک باسمک الکافی الذی استبقت  
 مظاهر وحیک و باسمک المغنی الذی باستغنیتنا  
 الهامک و باسمک الذی استقامت آیات  
 ملکوتک و ظهورات جبروتک و باسمک الحاکم الذی

به استجبتك مكارم سبطتك وباسمك الرحيم الذي  
 به استرحمت المكنات وباسمك القادر الذي به استقد  
 الموجودات وباسمك العليم الذي به ظهرت معانيه  
 بين برتيتك وباسمك الخالق الذي به استغلبت  
 كلمتك العليا على من في الارض والسماء بان تنزل  
 على العبادك من بين آء مشيتك ما يحب عليهم عنيا عن رزق  
 ومستغنيا عن سواك ثم انزل عليهم ما يحب عليهم فالبا  
 قادر ارحمنا مقتدر على اعدائك الذين كفروا بطهر  
 ذاك ومطالع ايانك وانك انت المقتدر على ائتشاء  
 وايفك انت العزيز نيا الهى وسيدي وصبيى وغاية اهل  
 ومناى لا تبعدهم استقرب اليك ولا تطرد من قرب  
 الى ساحة عز فراديتك ولبساط قدس وحدانيتك  
 ثم اسمهم ما يطيرهم في هواء شوقك وانجذرك  
 بحيث يحب عليهم فانك اناس دونك وناطقا بذكرك و  
 شانك فو عزك من حرم عن حلالك ذكرك ان وضع عن  
 كل الخير ويكون العدم خيرا له من وجوده والشاخص  
 له صفة والى شوقك اكون مستغنيا من الذين  
 انفسهم عن بدائع ذكرك واشتغلوا بذكر ذك فو عزك  
 ان الجنان وما قدر فيها من بدائع نعمك والاولى

الحمد

يعاذل بذكرك مرة واحدة عند عباد الذين ذاقوا حلا  
مناجاتك فيا الهى لا تجعلنى ممنوعاً عنه ولا محروماً  
منه ثم استلذت با من بيدك ملكوت التقدير بان تتر  
من ارباح مشيتك كيف تريد لا قبل بما تحت وتر  
واعرض عما نكرهه ما من بيدك ملكوت ملك الامم والارباب  
لا اله الا انت العزيز الغالب المقدر المستعان بما  
اللهم يا الهى كلما ينظر في قلبه ذكرك يضطر بنى سطوتك  
واقترارك لان الذكر بنفسه يشهد بان تغير المذكور فلما  
ثبت ذلك كيف يرتقى اليك ذكرى وينفخ في القلب  
بل يرجع الى نفسى وكينونى انا اقرب الى الله من الشيطان  
سلطان وحدتك وادعوك بان ترزقنى كما من الموحدين  
من بربيتك والمنقطعين من خيامك الذى يرون فى  
كل شىء آيات تجلياتك وظهورات توحيدك والذين  
التقوا النفسك شريكاً واقترنوا خلقك بنفسك  
اولئك ما عرفوا وما فاقوا ويعرفونك من اصدق الخلق  
واغفلهم لمدنك سبحانه من ان تقترن بدينك او  
تذكر بذكر ما سويك لم تنزل كنت ولم يكن معك من شىء  
ولا تزال تكون بمثل ما قد كنت ليس لاحد الى عرف ذلك  
سبيل كل الاقدار من اى نفس كان يرجع الى الحكمة العليا

والمدرة الاولى التي هي مشتية الاولى والنقطة البنية  
 والشمس اول ظهورك واول تقبلك بعثتهما بنفسهما و  
 تجليت عليهما باسمك الالهى اذا اشرفت السموات  
 بنور عرفتك والارضين بضياء وجهك وجلبها  
 مبدء الخلق ومنهمهم ولها فصلت بين برتيتك  
 وبها استقر الموحدون وخرج المشركون من دعاك بها  
 انه من دعاك بنفسك ومن عرضة ما دعاك ولو تذكرك  
 بدوام سلطنتك وبقاء كينونتك في الالهى هل من  
 دعاك بها وما دعوتة وهلم من نفس اقبلت بها اليك  
 وما اقبلت اليه وهل في الملك من يذكرك بها في  
 وما اذكرته في السماء امرك لا هو عنك لان ذكرك سبق  
 كاشيخ كما ان رحمتك سبقت الاشياء ولو اذكرتك  
 تترينك نفسك من يعرفك ذلك اسبق ذكر اعمالك  
 انهم قاموا على ذكرك وثنائك فلما عرفتهم منا هجرتك و  
 رضائك توجهوا من كل الجهات الى شطرك واصلتك  
 وهو عز فراديتك ولما القيمة حبك قاموا على  
 نضوج امرك والنجذوا من ابايت عز سلطنتك بلخوا  
 الى شان انفقوا المواهم وانضمهم في سبيلك فوالتك  
 يا محبوب العالمين ويا مقصود افئدة المشتاقين

في  
 ٢٩٠

يا اوله صدور المحاصرين التي لما شربت من كأس حبيك قمت  
 على نضرة امرك ليجولك وقوتك واستغنيت به عن سب ما  
 سؤوك وعن ذكر ما دونك طوبى لمن شرب منه وسر  
 الى مناهج رضائك وسبل مواهبك اتم من افضح العباد  
 عندك واعلمهم لديك والتي قد بلغت يا الهي في حبيك  
 المعقاة لا الحيات ان يحبك امته سواي ومن اجنك اتم  
 هو انا ه سواه التي قد قبلت حنين كله وقبيلت الرزاياني  
 سبيلك كلها فيا ليت لا يحبك احد ربي ولا يراد اليك  
 في سبيلك الا على نفسي لانه قدرت لمن اعقبك من الابد  
 ما لا عدل لها في علمك للذايكر هو انه اكثر عبادك حفظا  
 واهوا طم انا الذي بذكرك استغنيت من ذكر الخلائق  
 وفي حبيك قبلت من العالمين فيا ليت القيت على عبادك  
 ما القيتي وعرفتهم ما عرفتي طوبى لمن ورد عليه في سبيلك  
 سيوف البغض من عبادك الاشقياء ان الذين هم شربوا من  
 كأس رحمتك واحسانك وانسوا بذكرك وشانك اتم  
 يشغلهم شغفات الدنيا عن التوجه اليك والاقبال  
 الى وجهك طوبى لمن نسيتك وانقطع عن ذكر الوجع  
 معبود الغيب والشهود فكيف اذكر يا موجد الهمم  
 والبريا بداي رحمتك التي سبقني وانطقن ببناء افضل

في سبيلك الا على نفسي لانه قدرت لمن اعقبك من الابد  
 ما لا عدل لها في علمك للذايكر هو انه اكثر عبادك حفظا  
 واهوا طم انا الذي بذكرك استغنيت من ذكر الخلائق  
 وفي حبيك قبلت من العالمين فيا ليت القيت على عبادك  
 ما القيتي وعرفتهم ما عرفتي طوبى لمن ورد عليه في سبيلك  
 سيوف البغض من عبادك الاشقياء ان الذين هم شربوا من  
 كأس رحمتك واحسانك وانسوا بذكرك وشانك اتم  
 يشغلهم شغفات الدنيا عن التوجه اليك والاقبال  
 الى وجهك طوبى لمن نسيتك وانقطع عن ذكر الوجع  
 معبود الغيب والشهود فكيف اذكر يا موجد الهمم  
 والبريا بداي رحمتك التي سبقني وانطقن ببناء افضل

بني

بين ملاءة الكون قمت ودعوت لكل المفضل العلي<sup>عليه</sup>  
منهم من اعرض عنك وكفر بايانك وظهور انك في هذا  
الظهور الذي اظهرت نفسك باسمك الابهى ومنهم  
من توقف وقام بالحاربه بعد الذي ما بيئت لهم<sup>عليته</sup> عليهم  
من علومك المكتوبه وما اظهرت لهم ما عرفت من اسرارك  
المخفيه ودعوتهم بما نزل في الدنيا وعرفتهم ما امروا به عرفانه  
في الواح قصائدك وصحايف تقديرك وبذلك فرضوا و  
ناحوا واعرضوا واستكبروا والآ الذين بعثوا مع اخوي<sup>عليه</sup> في  
ايانك الكبرى في هذا الظهور الذي به انضطرت سمواتك<sup>عليها</sup>  
وكسرت اصنام الآنام ببضد قدرتك يا من وقضت قدرتك  
جبروت الارض وملكوت السموات والارضين احرب اسمك  
باسمائك الحسنى وصفائك العلية واسمك الذي جعلته  
قيوما على الاسماء ومعها على من في الارض والسماء  
وبه التفت وقرت وجعلته فصل الخطاب في البدء  
والآيات بان تفتح عيون عبادك ليروك بعينك ويعرفوك  
بنفسك ويعرضوا عن الذين كفروا بك ويسلطانك و  
التحقوا لانفسهم وباسمك ومجودتك اي رب العالمين  
بانفسهم واهوائهم خلدوا يديهم بيد قدرتك وفصلك ثم  
احفظهم من شر عبادك الذين يوسوسون في صدور الناس



ويمنعونهم عن شاطئ بحر توحيدهك وتوحيده عن قنبر يدك اي د  
 لقد ابصار العباد بنور معرفتك ثم اشرحهم من كوز الذي  
 من شرب منها انقطع عن ملكوت ملك السموات وتوجه  
 بكلمة اليك واستظل في ظل اسمك الابهي الذي جعلته  
 سيفاً سرى بين خلقك وبه فصلت بين المترين البعد  
 والنور والظلمة والسعيد والشقي ومظاهر الانبثاق  
 والذي نور بصن بنور اسمك الاعظم انه خلق متره ليزي  
 وبعث بامرئ يارب العرش والثرى وانه لبيدع في ملكك  
 ويشيخه من شعرات ايامك وبما يتكلم به في فكره وشانك  
 يجرى عليه حكم البديع ولو يتكلم بما ذكرت به في ذلك الازال  
 وهذا شأن عبادك الذين خلقوا من حكمة فلكك الهي على  
 في ملكوت الانشا ومع ذلك عبادك الاشقياء يذكرون  
 ايامك يا بديع السموات والارض ويسلبون حكم البديع  
 عنها بعد الذي بها ثبت حكم البديع لولاها ما ظهر  
 البديع اذ ابكى ويبكى الضلم ثم اللوح لضري وبما ورد  
 من اعلانك وكلما اشتد على البلايا من هولاء الذين  
 كفروا بايامك الكبرى نظر الى مواهبك التي اخصصتني  
 لها بحيث جعلتني وما ينظر منى من الضياع والنعوذ  
 والمشى والرفور وذكرك بين برئتك وشانك بين عبادك

ج  
 ن  
 ن

تصغر

وجملة كتابها ذكر أو احد اسم عنك ذلك الورد يا الهي على هذه  
 الوهبة الكبرى والعظمة العظيمة استمدك يا الهي وسيدى  
 بان تقدر لعبادك ما قدرته على لا تفرق بينى وبينهم لا فى الدنيا  
 ولا فى الآخرة وانك انت خالق البرية فيا الهي انشئت اوراق هذه  
 الشجر لئلا تسقطها الرياح الا فستان وانك انت المستند العزيز  
 المنان ولا تخش عبادك الذين اتبعوا اليك ثم اجعلهم يا الهي مقبل  
 بوجه انيتك ومعترف بقرانيتك ومنعنا سب طنتك واقبلنا  
 وسقبل الى حوضك وكبرياتك ولا تتركنا وعاندا بصخرتك اى  
 رب لا تقدرهم يهودك ولا تمنعهم عن هذه الشريعة التي جرت عن بين  
 عرش احاديثك اى رب لا تجعلهم من الذين نقضوا ميثاقك وشكروا  
 عهدك واستكبروا عليك وجا حدوا حقتك وانكروا فضلك  
 واعرضوا عنك بعد الذي مارقم من قلبك الا على كلمة الا وقد اخذت  
 لها عهد نفسي وعلقت كل ما نزل في البيان بقبول وامرى  
 على شان لوجهي من البيان ذكرى وشانى لوجهي منه كل يوم <sup>حلفت</sup>  
 امرى بصديق نفسى لا اقبل احد مع ذلك فانظر اليها يا محبوب  
 اليها وجماد عليه من اعدائك يا مقصود اليها فوخرتك لا ترفع  
 النداء من فم اليها بما ورد عليه في سبيلك يا ايها المذكور في قلب  
 اليها فيا ليت ارتكب ملاء البيا ما ارتكبه ملل القبل فوخرتك  
 يا محبوبا اليها ان البكاء يمنعني عن الذكر والثناء يا من بيديك

جبروت القضا وملكوته الامضا انا الذي بالحي ما يمنعني  
عرجك بغض عدلك ولا يصمتني عرشك ضوضاء  
الذينهم كفر ابايانك فوعزتك لو يمتعن على مرتبة الارض  
بالظلم والاعتساف لينطق لساني بينهم بذكرك وشانك و  
لو يقطعون لساني ينطق قلبي بما اطمئن بحجودك واحسانك  
ولو يقطعون قلبي ليذكرك حشائي بان يا مقصود البها  
فاقبل در البها في سبيك ولو يقطعون حشائي وارفاك  
شعري يصيح وينادي ارب هذا بهمايك بين فخاه  
فانظر بالخطات عنابك ارب هذا هو الذي كان مذكورا  
في صحايفك وكتيك والواحد وهذا هو الذي نزلت البيا  
لعلو شان وسمو قلده واعلاء كلمته وارفاخ امر وهذا  
لهو الذي اصبحت بحجته وامسيت بذكره قلت وقولك الاله  
الاول ما نزلت البيان وقلت وقولك الحق كل من خير نزل في  
البيان ما كان مقصود الاله نفسه وجماله اذا نزل مطر  
بين ايدي اهل البيا يا منزل البيان فما احدث ذكره نفسي  
ذكره فضلك انت الذي اكنفيت بنفسي وانا الذي اكنفيت  
عن نفس الخلق كما انا انت الذي اردت في ذكره نفسي وانا  
الذي ما اريد في ذكره الاله نفسي فيا الهي ترى بان قلبي يدرب  
في حبك على شان لو يصبت عليه بحور العالمين لا يضر ابد لان

بكره

كيمونوق ونفسي بروحي وجسدي وجسمي كلها قد خلقت  
 بحبك وحبك باقي لا يفضي وهذا مقام الذي اعطيتني  
 بجيورك ولا يقدر احد ان يتصرف فيه اربا يا من ذكرك انبي  
 وفرح قلبي وفضائك مرادى وبلانك مونسى فيا الهى شهيد  
 وتوى ان الذين هتكوا حرمتك وضيعوا امرك ونفضوا عهدك  
 وحرّفوا ايمانك وكلنك ونبدوا احكامك وتركوا اوامر الله  
 على هذا العبد الذي انفق روعه في سبيلك وبداشتم امرك وفتح  
 ذكرك ولاح وجهك واستنفع فسطاط حكامك ونجباء عميرك وبني  
 بليت امرك وحمودك وسك وكهية جلالك واننت تعلم يا الهى  
 ومفتريات انفسهم وبعيد ما ارتكبوا في دينك ما ناهى بسكان  
 مداير البقا واهن مذاهب الا على كتبوا بانامل الشركة في حجة  
 ما يلغونهم به كل الذوات ثم مظاهير التوحيد ومطالع النفيرك و  
 مكان وحيد وخطان الهامك وبلغوا في السقوت الى  
 مقام كبروا الشرح البيان بعد الذي يفضي ظهر حكم البيان وكما  
 شمس البيان ويذكرى حقوق ذكره ونفسي فسرت طمأنينة  
 اسرعه وبقياى فصلت حروفاته وظهرت كدفون وبرز ما خزن  
 فيه ملك الى علمك وجواهر حكمتك فيا الهى انت تعلم باهم  
 عرفوا نعمتك ثم انكر وهالانك اظهرتني بجزية التي لها تيمون  
 الايمان بك ومظهر نفسك اذا يا الهى طهر قلوبهم وقلوبهم

ليعرفك بعينك وينقطعوا عما سويك ولو اني اشاهد هم بالحي  
 اجيب من الملئ ليل بحيث ما احصيت اشيتي منهم وابعد  
 يقرون البيان ويكفرون منزله ينكرون به وينكرون على النبي  
 به نزلت كتبك وحصايف مرث في ذلك انما هو عزتك بالبيان  
 ما امنوا بك ولو امنوا ما كفروا في هذا الظاهر الذي به نزلت  
 سلمت المنهجى بذكر اسمك العلى على وفتحت السور على  
 الاشياء ثنائك يارت الائمة والارث وبشهد كل طلبة نزلت  
 في البيان بانه طوا الناظر في الافق الا به على سبيل انك سبحانك  
 يا الهى تسمع نصيحتي وصرخي وما يرد علي في كل الاميان من  
 ضاظر الشيطان ومطالع الضحايا ومغادر الكسب والسياسة  
 فانظرني يا من سميت نفسك بالرحمن هل ترى في ارضك ثنائيا  
 شهي او محزوننا مشى بعد الذي يسرى طاب العاشقون الذي  
 قريب وايها جك واستخرج المشاقرن الى ما جزيك و  
 عرفانك اذا استجار يا الهى هذا المغلوب في جوار عدلك وهذا  
 الدليل في جوار عرك وهذا المقصر في ظلم غنائك فانزل علي  
 ما يبين ثنائك وانه ما اراد الا انت ولا يريد الا انت يا الهى  
 وقوتك يا مالك اليها والتاطق في صدر اليها والذكري في  
 اليها فانزل يارب اليها على قلوب العباد كلمة التقوى ليتميز  
 عن رقد الهوى ويتوجه من الى الكلمة العليا يارب البشر

والله اعلم

والثى فيا الهى وسيدى ورجاك اشهد بانك كنت في ذلك  
الاول الها واحدا واحدا فردا صمدا وتوا باقيا دائما قائما قويا  
ما اتخذت لنفسك شيئا ولا شريكا ولا وزيرا ولا نظيرا ارسلت  
سفرائك الى عبادك وجعلهم مما بطن وحيد ومخازن عليك  
وانزلت اليهم كتبك وشرعت فيها شرايع امرك واحكامك  
الى ان انهميت الكتب الى السيلان والرسول بالذي سميت به  
عجلى في حبروت القضاء وملكوت الاسماء وانه اظهر نفسه  
بامرک ودعا الناس الى نفسك ولبشرهم بالذي بشرته به في حكم  
اياك ومتقن كالماتك وبه قدرت مقادير امرک واحكامك  
وبه فصلت كل شى بقضيد الامس جندك ومنعت فيه العباد  
من سفك دماء الذين اصنوا بك ودخلوا في حرم امرک  
وجمايتك وكذلك حرمت ازواج رسلك على الامم وهذا  
من احكامك الحكمة وحدودك المنقنه بحيث نزل في كل  
الواحد وكتبك وزبرك ومع هذا الحكم المبين والامر  
المتين نقضوا عهدك ونكثوا ميثاقك وتركوا ما امروا  
به وامر امانهم واعنه وبلغوا في الغفلة الى مقام احد اشتموه  
منهم زمام السكينة والحيا ومخازن في حرم مظهر نفسك العظم  
الاعلى فاه من فعله وما ظهر منه نالته بذلك شوق ستر  
حجاب حرمتك بين خلقك وناح روح الامين نلتا بوجوهك

وتذرف عين البها في هذه المصيبة الكبرى والذرة العظيمة  
ورد على احد من سفرائك واصفيائك ما ورد على منظر ابرك  
الذي جعلته مظهر سلطنتك ومطلع الرهبتين وشرق  
ربوبيتك انا افوح وينوح كل الاشياء انما خلق من كلتك  
العليا وانك يا الهى لم تزل ولا تزال ما شرعت الشرايع وما  
وضعت المناهج الا لابقاء ذكرك بين خلقك واغراض  
اصرك بين ربيتك وانك بنفسك الحق كمنت وتكون وقد  
من عمل العالمين وذكر الذاكرين وانتم يا الهى ما استحيوا  
وما راهوا حرمك في ملكتك واغراضك بين خلقك هل  
من ذى بصير يتبين في بكائك وهل من ذى قلب ينوح  
مع فيما ورد على جبلي وشجوبى وذاكرى ومذكورى  
وهل من ذى منصف ينصف فيما ورد على منظر  
نفسك من اجل عبادك فو عزتك يا الهى لو قتلت  
العالمين لكان احب عندي من ان اكون موجودا  
ملا رات عين ما من بيدك ملكوت ملك السموات والارضين  
واخذت حيا الى ايسر الى مقام سفك دم  
الذى اختصته بين ربيتك وجعلته مظهر حمدك  
وسميت بحرف الثالث من تظهيرته بامرك ونزلت في  
حقه ما لا تزل في حق احد وندوا اسفك وشلت

الظلمة على نور النهار واخذ الاضطراب والاضطرار كل من سكن  
 في الزيادة ومع ذلك ما استشعروا وما نبتت قروا وبلغوا في  
 الشقوق والاستكثار الى مقام ارادوا قتل من يكرهونه  
 في الليل والافهار وانك عصمتي بقدرتك وحفظتني حتى  
 غيبك الى ان خرجت عن بينهم بمشيتك وقضائك فلما  
 خيبتهم بسطائك كتبوا في حتى ما يلعبهم به افلامهم ولما  
 معادهم والواهم وحقايق كلشي اذا ما الى الهى فابتعث  
 قلوبا صافية وابصارا حديدية ليتفرسوا في امرك وما  
 ورد منهم عليك اياه يبي من افعالهم الواح البيان  
 وعين النجاني في كلمات البيان ومع ذلك نسوا <sup>نفسهم</sup>  
 وبقولون ان الذي ظهرته بامرك انه فنسخ البيان <sup>الذي</sup>  
 الذي يشهد كل ذي رايته بان لنفسه نزل البيان <sup>ينزل</sup>  
 حقق حكم التبيان وجعلت كل ما نزل فيه هدية لنفسه  
 معكفا باخف وامر فاه اه قد تكدر ذيل النقلين من غبار  
 مفتريات اعدائك وشبكت اخذت المقرين بما ورد  
 على محبوبك اعداؤين من طغاة برتيتك فيا الهى هذا  
 اول يوم فيه فرضت الصيام لاهبائك استلك <sup>بها</sup>  
 والذي سام في حيك ورضائك لا طوية وبغض مولا  
 ما سمائك الحسنى وصفائك العليا بان تطهر



عبادك عرجت ما سواك وقرتهم الى صطلح انوار وجهك  
 ومقر عرش احديتك ونور قلوبهم يا الهي بانوار معرفتك  
 ووجوههم بضياء شمس التي اشرقت عن افق مشنك  
 وانت انت المقدر على ما تشاء الا الله لا اله الا انت العزيز المستعان  
 ثم وقفهم يا الهي على نضرة نفسك واعلاء كلمتك ثم  
 اجعلهم يا الهي مركبين عبادك ثم اظهر لهم دينك  
 وانار لك بين خلقك لجملاء الافاق من ذكرك وثنائك  
 وحميتك وبرهانك وانت انت المحط المتعال المتبند  
 الموهب العزيز الرحمن سبحانه يا الهي كما اريد انك  
 ذكرك اشاهد ان حبيك لا يتمي فلما انما ليقته كيف  
 يقته نداءك وذكرى وضمجيب وحيدى وانت يا الهي قد  
 المناسبات لمن في حولى وجعلت الايات بيذات النضرة  
 وظهورات لامرى ولكن اذا احت بان اذكرك من قبلك  
 العالمين وبما غدهم من ذكرك وثنائك يا من ذوق قبضتك  
 ملكوت ملك السموات والارضين اى رب فانصرني  
 سيداي نصرك وان نصرك نفسى وغنايتك اناى و  
 ارتقتك الى الرفيق الاعلى وعروجى عن بين هوى الا  
 الذين ما كان بينهم الا الضغينة وبعضا اى رب فاصعدني  
 اليك يا من بجرمة قلبك الاعلى خلق ملكوت الافشاوا

كان مقصودي يا الهي فيما انطقت به بين يديك الا  
 لئلا يفرح بردي بين برينك وليشي مدرك اني انا السائل  
 وانت انت المسئول واني انا الداعي وانت انت المجيب  
 والا فوخرتك مرادى ما اردت ومقصودي ما قصدت  
 واملى ما قضيت من فرق بين مشيتي ومشييتك  
 الله كفضلك واتخذتلك شريكا في ملكك ومشييتي الهوت  
 مشيتك لولا هي ما كانت هي مرادى فذاك يا مراد الهما  
 مقصودي فذاك يا مقصود الهما مشيتي فذاك  
 يا مشرور يا ربه يا ايتها الشمس في صدق الهما ويا  
 ايتها الناطق بلسان الاله الذي يقول محبوب الهما والله  
 لولا الهما ما خربت ورقاء الفكر يا ملاء البغض ان احو  
 الهما يا من منكم ومن ظلمكم انضطرت السما وشقي  
 ستر الوفا ويقول الهما رضيت بقضائك يا الله العلي  
 ومقصود القاصدين وما اردت الا ما انت اردته <sup>لنفسه</sup>  
 وما اريد الا ما انت تريد فوخرتك لاني اكون خيرا من <sup>بديك</sup>  
 فضلك وما انقصتني به بين برينك بظهورى  
 فصلت بين الكائنات واخذت منها اجواهر خلقك  
 وسوانح برينك وانطقتني يا الهي بكلمة من عند <sup>مخلوقنا</sup>  
 سيفا ذات طيتين بقدرتك واقتدارك بظبية <sup>فصلتك</sup> منها

وفرقت عبادك وخلقك الذين هم استكبروا عليك  
 وتوقفوا في امرك الذي ما اظهرت امرا اعظم منه وبطبة  
 اخرى جمعت ووصلت وبلغت وربطت والفت  
 بين الذين اقبلوا الى وجهك وامنوا باياتك الكبرى و  
 انقطعوا عما خلق في الارض والسموات ليلها لك و  
 طلبا لرضائك واقبالا بحضورك واظهارا لنعمتك و  
 انك جعلتهم ايدى امرك بين يديك وبهم اظهرت ما  
 من شئونات احديتك وظهرت فرائدك طوي  
 لمن قيل اليهم خالص الحبيب وسمع منهم يا ايها الله  
 التي حيزت عن الايمان بمثلها من في السموات والارض  
 اذ ايا الله اسئلك بك وبهذا المخلوق الذي ما شئت  
 الابداع شهمه بان تنزل من بحجاب رحمتك ما ينبت  
 به في قلوب المستاتين نبات حبك وعرفانك وانك  
 انت المقدر على ما اشتهت الاله الا انت المهيمن القوي  
 فيا الله اسئلك بذكر اسمك العلى الاعلى بان تشرب  
 كل العباد رحيق عنائتك واخضا لك ليعرفك كل  
 يعيرونهم ويدخلون في ظل سدرة التوحيد يا من  
 بيدك ملكوت القدير عزيز على بان تجعل احد من  
 خلقك شرم وما عن رحمة التي اخصصتها بايامك

وغيره

فوقرتك ان عبادك ارادوا ضرتي وابتلائي وانا اريد  
تقريبك اليك ودخولهم في جنة الالهى وانك انت  
المقتدر على ما تشاء تعلم ما في نفسى وانك انت <sup>تقصد</sup>

العالم العزيز المحبوب

هو الامر سبحانك اللهم يا الهى استلك بالذين جعلت  
صياهم في حثك ورضائك واظمنا امرك واتباع امانك  
واحكامك وافطارهم قربك ولتامنك فوعزتك انهم  
في ايامهم كلهم صائمون والى شطر رضائك متوجهون  
ولو يخرج من فم ارادتك مخالفا اياهم يا قوم صوموا  
حبا لجمالى ولا تشلقه بالديقات والحرد فوعزتك هم  
يصومون ولا ياكلون ان يموتون لانهم ذاقوا احسانى  
ندائك وذكرى وثنائك وكلمة الحق خرجت من شفونى  
اي ربي استلك بنفسك العلى الاعلى ثم بظهورك كرامى  
الذى به انقلب ملكوت الاسماء وجبروت الصفات  
واخذتسكر سكان الارضين والسموات والزواجر  
ملكوت الامر والخلق الامن ضامن عن كل ما يكرهه رضائك  
وامسك نفسه عن التوجه الى ما سواك بان تجعلنا منهم  
وتكتب اسمائنا في لوح الذى كتبت اسمائهم وانك  
يا الهى مبداء قوتك وسلطنتك وعظمتك <sup>التي</sup>

اسمائهم من بحر اسمك وخلقت ذواتهم من جوهر جنتك <sup>طهر</sup> وكنيتهم  
من سائر امرك وما تعقب وصلهم بفضلات افضلك  
فضلال وما قدر لتقريب بعد ولا البقاء لهم زوال انهم عباد  
لم يزل يحكون عنك ولا يزال بطوفون في حوالتهم يهرون  
حول حرم لقاؤك وكهية وصلك وما جعلت الفرقا اليك  
بينك وبينهم الا باياتهم كما شهدوا انوار ربك في حجاب  
البيك وسجدوا لجلالك خاشعا خاضعا لعظمتك و  
منقطععا عما سواك اى رب هذا يوم فرجه منا بامرك وارا <sup>ذلك</sup>  
بما تلت في حكم كتابك وامسك المنقش عن المنوى وما بكر  
رضاك الى ان انتهى اليوم وبلغ حين الافطار اذا استلكت يا  
محبوب قلوب العاشقين ويا حبيب افئدة الخاضعين ويا  
صدر المشتاقين ويا مقصود القاصدين بان تطير بافئ  
هواء قلوبك ولعنائك وتقبل عنا ما علمنا في عيبك <sup>تلك</sup> وندنا  
ثم اكتبنا من الذين هم اقربا بوجدانيتك واعترفوا بفساد <sup>ندتك</sup>  
ونحضعوا لعظمتك وكبرياتك وعازوا بحضورك ولاذوا  
بجنانك وانفتحو ارواحهم شوقا للقاءك والحضور  
بين يديك ونبتوا الدنيا عن ورائهم لحيك وقطعوا النسبة  
من كل ذي نسبة متوجها اليك اورك عباد الذين اذا ايدرك  
له اسمك يذوب قلوبهم شغفا بجمالك وتفيض عن قلوبهم

صبر

طلباً لقرينك وانفانك اى رب هذه لسانى شمشيد بقصد  
فردانينك وهذه عينى ناظره الى لشطر مواهبك و  
الطائفك وهذه اذنى مقصده لا اصغاه نداءك و  
كلمتك لا ايقنت يا الهى بان الكلمة التى خرجت من فم  
مشيتيك ما قدرت لها من نفاذ وشمعها فى كل ارضيا  
اذ ان التى قد رسمتها لا استماع كلما ناك واصغاه ايانك  
وان هذه يا الهى يدي قد ارضعتها الى سماء مكرمتك  
والطائفك انظر يا الهى هذا الفجر الذى ما اتخذت  
محمداً اسرا ولا معطياد ورك ولا سلطاناً باخريك ولا  
خللاً الا فى جوار رحمتك ولا مانعاً الا لدى بابك لان  
فتحة على وجه من فى سمائك وارضك لا فوجزلك انا  
الذى اكون مطعوناً بفضلك ولو تعذرتى بدوام  
رئيسانى احد منك لينطق اركانى كلما بانته طوبى  
فى فضله والمطاع فى حكمه والرحمن فى مبعيته والرحيم  
على خلقه فوجزلك يا محبوب قلوب المشتاقين لو  
تظردنى عن بابك وتدعنى تحت اسنان طغاة خلفك  
وعضاة بريتك ويسئلنى احد منك ينادى بكل شعر  
كان فى اعضائى بانته هو محبوب العالمين وانه طوبى  
الفضائل القديم وانه قرتنى ولو ابعدنى واجارنى

ولو اطردني ولم اجد نفسي راجعا ارحم منه به استغفرت عن  
 ذنوبه واستعملت علي ما سواه فطوبى يا ابي المير استغفرت بك  
 عن ملكوت ملك السموات والارض والغنى من تسكن ببلد  
 خفاك وضع لحضرتك واكنفي بك عن سواك والفقير <sup>سنة</sup> من  
 عندك واستكبر عليك واعرض عن حضرتك وكثر ما ياتك فيا  
 ومجوبى فاجعلني من الذين <sup>تتركم</sup> ارباب مشيتك كيف  
 تشاء ولا تجعلني من الذين <sup>تتركم</sup> ارباب النفس والهوى  
 وتذهب بهم كيف تشاء لا اله الا انت القدر العزيم  
 الكريم فذاك الجبر يا ابي علي ما وفقك بالصيام في هذا  
 الذي نسبت الي اسمك الاعلى وسهيت بالعبادة وابتدأت  
 يصوموا في عبادك وبريتك وليستقرت به اليك وبها <sup>تتمت</sup>  
 الايام والشهور كما ابتديت اولها باسمك الهاء ليشهدك كل  
 بانك انت الاول والاخر والظاهر والباطن ويوقن بان حقا  
 اعز ان الاسماء الابرار والكلمة التي فصلت عيشتك  
 ونظمت بارادتك وجعلت يا ابي هذا التميز بينهم ذكر امن  
 عندك وشرفا من لدنك وعلاوة من حضرتك انك ليسون  
 عظمتك واقتدارك وسلطنتك واعزازك ويوقن بانك  
 انت الذي كنت حاكما في ازل الازال وتكون حاكما كما كنت  
 لا يمنعك عن حكومتك شئ مما خلق في السموات والا

ولا عن ارادتك من في ملكوت الامر والمخلوق فيا الهى اسئلك  
 باسمك الذى به ناهت قبايل الارض كلها الامم وعصيته  
 بوجهك الكبرى وحفظته في ظل رحمتك العظيى بان تجعلنا  
 مستقيما على امرك وثابتا على حبك على شان لو يعترض عليك  
 عبادك ويعرض عنك برتيتك بحيث لا يبقى على الارض من يدع  
 ويقتل اليك ويتوجه الى حرمك وكنية قدسك لا يوم <sup>تبتسه</sup>  
 وحدك على نصوص امرك واعلاء كلمتك واطهار سلطانك  
 وثناء نفسك ولوا لله الهى كما ارى اربابهميك باسم التبر في  
 نفسى الى شاهد بان كل صفة من صفاتك العليا وكل  
 اسم من اسمائك المحسنى انشبهها الى نفسك وادعوك بها تلقا  
 وجهك هذا لم يكن الاعلى قد عرفنا الى ان نسا عرفها بمدوحة  
 نسبها اليك والاتعالى تعالى مثانك من ان تذكر بدوئك  
 او تعرف بسواك او يرتقى اليك وصف خلقك وثناء عبادك  
 وكل ما يظهر من العباد انه محدود ومحدودات انفسهم ومخلوق  
 من توهماتهم وظنونهم فاهاه يا محبوبى من عجزى عن ذكرى و  
 تقصيرى فى ايامك لو اقول يا الهى انت اعلم اشاهد  
 لو تشير باصبع من اصابع مستيتك الى صخرة صماء يظنهم  
 عنها علم ما كان وما يكون ولو اقول انك انت قدير اشاهد  
 لو اخرج من فم ارادتك كلمة لتقلب منى السموات والارض



فوعزتك يا محبوب العارفين كل علم لولا يقتر عند علمك <sup>بجهد</sup>  
 انه جهل العباد وكل مقدر لا يقتر بعجز الذي لم يورث تلك  
 انه لا يحز بريتك واغفل بخلقك مع علمي بذلك وابقاني  
 بهذا كيف اقدر ان اذكر بذكر اوصافك بوصف اوابتدك بتناً  
 اذا مع هذا العجز قد سرعت الى ظل قدرتك ولهذا الفقر قد  
 استظلمت في ظل غنائك ولهذا الضعف قد قمت لدى  
 سرادق قوتك وقدرتك انظر هذا الفقير بعد الذي ما اتخذ  
 لنفسه معيناً سواك ابتعد هذا الغريب بعد الذي لم يجد  
 لنفسه محبوباً ونك اي ربت انت تعلم ما في نفسي والاله اعلم  
 ما في نفسك فان سمى برحمتك ثم اطمعني ما ليسكن بي في  
 آلامك ويستريح به نفسي عند ظهور وجهك اي ربت قد  
 استضاء كل الاشياء من بوارق انوار طلعك وقد <sup>استباح</sup>  
 كل من في الارض والسماء من ظهورات عجز احدتك بحيث  
 لا ارى من شئ الا وقد اشاهد فيه قبيلك الذي مستور  
 عن النظر الناظرين من جبارك اي ربت لا تحضر من بعد الله  
 احاطة فضلك كل الوجود من الغيب والشهود ابتعدني  
 يا الهى بعد الذي دعوت الكل الى نفسك والترب اليك  
 والله تستك بسببك انظر دني يا محبوب بعد الذي وثقت  
 في حكم كتابك وبلابح اياك بان يجمع المشافقين في

سرادق عطفونك والمردين في ظل مواهبك والقاصدين  
في خيام فضلك والطائف فوغزلك يا الهي ان صرحتي تمنع  
قلبي ورحمتي فليبي فتراخذ الزمام عن كفي كلما اسكن نفسي  
وابشرها برباع رحمتك وشئونك عطفونك وظلمونك  
مكرمتك يضطربني ظهورات عدلك وشئونك قهرتك  
واسألهد بانك انت المذكور بطيئين الاسمين والموصوف  
بطيئين الوصفين لا يتالي بان تدعى باسمك الفقار او باسمك  
القهيار فوغزلك لولا علي بان رحمتك سبقت كل شئ لتنعقد  
اركانى وثغرتك كينونتي وتضحل حقيقة قى ولكن لما اشأ  
ففضلك سبق كل شئ ورحمتك احاطت كل الوجود <sup>بفضله</sup> وتطمان  
وكينونتي فاه يا الهي عما فات منى في ايامك فاه اها مقتدو  
عما فات منى في خدمتك وطاعتك في هذه الايام التي  
ما رشت شيمها حيون اصفيا لك وامنائك اى ربت  
اسئلك بك وبمظم امرك الذي استقرت على عرش  
رحمانيتك بان توفقتى على خدمتك ورضاك ثم احفظنى  
عن الذين اعرضوا عن نفسك وكفروا بايانك وانكروا حقلك  
وجاسدوا برمائك ونبدوا وعهدك وميثاقتك كبر اللهم باليه  
على منظر عروبتك ومطلع احديتك ومعدن عالمك و  
مضبوط حيك وخرن الهامك ومقر سلطنتك ومشرق

الوهبتك المنقلة الاولى والطلعة الاولى واصد القدر وروحه  
 الامم وعلى اول من امن به وبابته الذي جعلته عرشا الاستواء  
 كلبتك العليا وتحلا الظهور اسمائك المحسني وشرق الاشراف  
 شهر من عنابتك ومطلعك لطلع اسمائك وصفائك ومخزنا  
 للخالق عثك واحكامك وعلى اخر من نزل عليه الذي كان  
 وفوره عليه كوفوره عليه وظهورك فيه كظهورك فيه الا ان الله  
 استضاء من انوار وجهه وسجد لذاته واقر بعبوديته لنفسه  
 وعلى الذين هم استشهدوا في سبيله وفدوا انفسهم  
 خبا لجاله شهيدا والهي انهم عباد امنوا بك وبابائك وقصدوا  
 حرماتك واقبلوا الى وجهك وتوجهوا الى شرفك  
 وسلكوا اضناج رضائك وعبدوك بما انت ارادته وانفسوا  
 عن سواك اي ريت فانزل على ارواحهم واجسادهم في كل  
 حين من بدائع رحمتك الكبرى وانك انت المقدر على <sup>الاشياء</sup>  
 لا اله الا انت العزيز المقدر المستعان اي ريت استباك به  
 وبيهم وبالذي اقمته على مقام امرك وجعلته قيوما على من  
 في سمائك وارضك بان تظهرنا عن العصيان وقد رانا  
 مقر صدق عندك والحقنا بعبادك الذين ما صنعتهم مكا  
 الدنيا وشدايدهما عن التوجه اليك وانك انت المتقدر  
 قد نزلت على المتخالي المهيمن الغفور الرحيم سميت جبرئيل

انها

أما استنعت بنا رحب ربها قبل ان تسميها  
أما استرنا ساها في حيوتها فلما ارتقت الى الرفق  
الاعلى كشف الله اليها باب وعرفها عباده ومن  
اراد ان يزور الطاء الكبرى لتي استشهدت  
موقبل فليرضه الزيار

بسم الله العلي الاعلى

ان يا قلم الاعلى ما اخذك السرور في ايام ربك العلي  
الاعلى لتغتنبه على افان سدر المنتمى بنجات  
اليها ولكن مستك المصيبة العظمى اذا خرج بين  
الارض والسماء ثم اذكر ما ورد عليك من شؤناك  
القضا الجري رموح من في لبح الاسماء في المصيبة  
التي فيها اهتر الرضوان وتزلزلت الاكوان واضطرحت  
الامكان وبكى عين العظمة على عرش اسمه الرحمن وقل  
اول رحمة نزلت من سباب مشية ربك العلي الابهو  
اول ضياء اشرف من افق البقا واول سلام نزل من لسان  
العظمة في ملكوت الامضا عليك يا اية الكبرى والكلمة  
العليا والذرة النورا والطلعة الاحديه في حيرت  
القضا كما نذكر مضانك يا ايتها الورقة  
الحمر انا لله من سقوطك عن شجرة الامر سقطت اول

سعدة المنتهى وانكسرت افنان روحه البتة وبيبت <sup>غشاها</sup>  
 شجرة الطوبى واستدمت قلوب الاريا والاراضى  
 الاصفيا وشبكت افئدة الاقيا في الحيز الماوى فلاح  
 روح الامن على حضرة الكبرياء وصاحت سكان الارض  
 والسما انت التي كنت لوجه الاماء شاقفة الحمدي  
 ولجيب النشوى غرة الغراوبك شقت سبحات الارواء  
 عن وجه الاماء ودين زينت هياكلهم بيد الرزك واليك  
 الارض والسما انت التي اذا سمعت نداء الله فانتو  
 اقل من ان وسعت له منقطة سما سواه وادنت برو  
 باياته الكبرى وعرفت مظهر نفسه في ايام سيد الذي  
 فرج مر في السموات والارض الا الذين اسكهم بدارك  
 ربك العلى الابهى ونجاهم من غمرات النفس والطوى  
 انت التي كنت غريبة في وطنك واسير في بيتك <sup>وصيفة</sup>  
 عن ساحة القدس بعد اشتياك وممنوعة عن مقر  
 القرب بعد شوقك وتوحيهمك انت التي لم تنزل سركك  
 ارباح مشيئة ربك الرحمن كيف شاء واراد وما كان  
 من حركت ولا من سكون الا باسره وادنه طوبى لك بما  
 جعلت مشيتك فانية في مشيئة ربك ومرادك فانيا  
 فيما اراد مولاك انت التي ما منعك اشارات اهل

النظام

الذمات عن نيت الافاق ولا اعراض اهل الشقاق عن مالك يوم التلاق  
 وتذويت الميثاق في يومنا اخصت فيه الابصار وانفض الفجر  
 حول مظلمة نفس ربك المختار الاظليل من الاخيار فاهاه في صبيحتك  
 منح القلم عن الجريان ومرتت ورايح الامتحان على اهل البيان منبها  
 انفصلت اركان كلمة الحامد وظهرت على صور الحروف القطع  
 في وايل سواد الكتاب وبما اخذ القول حكم الفيود في عالم الجبروت  
 وليس الجبول اثوبيا الضمور في ملكوت القضا فو حقتك يا اتي بالو  
 البقائية صعب على بان ارجى لذيها ولا ارادوا سمع هدير الورقا  
 ولا اسمع نغما نك في ذكر ربك العلي الابهني بالله بحزنك عزت الاشيا  
 عجم خلق في ملكوت الانشا وليس مطالع الاسماء التواب السوا  
 فكيف اذكر اجبية اليها ايام حتى فيها تعنت على الاقان بقون  
 الاحان في ذكر ربك الرحمن وينغناك في شأء ربك العزيز المنان  
 ارتفع حفيف سدة البيا وهدير ورفاء العرفان ومخرير  
 ماء الحيوان وهيزر ارياح الجنان وزقاه وديك العرش في ذكر  
 ربك العزيز المستعان انت التي بتسبيحك سبج كل الوجودية  
 العزيز الودود وبعرك تكلمت الورقا وركت الارياح و  
 مضابج الفلاح وجمدت مياه الشياح عمت عين ماشهمة  
 فدجهك نضرم الرحمن وما بكت بما ورد عليك من الامران  
 وخوست لسان لا يذكر بين ملاء الاكوان فيا بشرى ايام

فيها شركت على الشجر وتفتت عليها بايات اسديت واستبد  
 به فواد كل امية خاشعة خاضعة التي راوت ربنا ابو جهنم ناضحا  
 ضاحك مستبشم فواحرنا لشك الايام التي فيها اعلى وجهك  
 وستر ظهرك ومنع لقائك فاه يا ايها الورقة الاحدية و  
 الكلمة الاولى والساذجة القديمة والثمر الالهي والاشعة  
 العمانية والاية اللاهوتية والروح الملكوتية في مسديت  
 صنعت البحار عن امواجها والاشجار من اثمارها والايات من  
 انزالها والكلمات من معانيها والسماء من زينها والارض  
 من انبائها والمياه من جريانها والارياح من هبوبها وان لو اذكر  
 رزاياك على ما هي عليها ليرجع الوجود الى العدم ويرتفع صرير  
 القدم لم ادر اى رزاياك اذكر بين ملاء الاعلى اذكر ما ورد عليك  
 من اجابتك او ما ورد عليك من اعداء الله رب الانس والانس والارواح  
 انت التي حملت في سبيل مولك ما لا تحمله امته من القلائد  
 وبهجرت دموج القاصرات في الغرفات وخرن حوريات الفرس  
 على وجه التراب وعررن رؤسهن طلعات الافريديس باورقة  
 الحمر اجميدتك بخير وجه الظهور وبذل السرور واضطربت اركان  
 البيت المعمور وطلو في ريق المنشور فاه اجمعينك في كل  
 الوجود من الخيب والشهود حكم الموت بعد الحيوة وتبشيرة  
 الاقليات واء الاسماء والصفحات ولما انصبت ذبايك

على ظهر الاعظم الذي كان مقدساً عن الالوان تفرقت وصفاً  
اربعه انهار واخذت الالوان المختلفه والحدود العرضية لما  
القيت على ركن الاول من كلمة القوى تاخرت فيها حرف الاثبات  
لحرفها واستقدت حرف النفي وظهر منها ما احترق بقلب  
اليها فكبد اليها فلما قرئت على اللفظة الاولى صاحت و  
اضطربت وتزلزلت الى ان تزلزلت وظهرت على هيئة الحروف  
في الصفحات فلما سمعت نقطة العلم صحت وناحت و  
اختلفت وتفرقت وفصلت وظهرت منها علوم مقترنة  
ومظاهر مختلفات وبها استكبر من ملها على الله في يوم  
فيه شىء من كل الذرات بان الملك لها الواحد المقدس  
تالله بما ورد عليك من اعدائك كاد ان يستبق العدا فضل  
ربك والقهر رحمة التي سبقت كل الاشياء اه يا كلمة اليها  
والاستشهاد في سبيل اليها كم من ليا الى بكيت على الفرس  
شوقاً للقائه اليها وكم من انا ما احترقت بنار الاشتياق  
لوصول اليها وتوجهها الى وجه اليها الذي لا يرى فيه الا الله  
العلي الاعلى وانك انت ما اردت من وجهه لا وجهه ربك و  
يشهد بذلك اهل ملاء الاعلى ثم اهل جبروت البقا  
عنتين ما شهدت فيك اية التوحيد وظهر نور النور  
يا ايها المذكور بل ان اليها فاعلم التائيد يتجلى



ان يرجع اليك يا فخر الرجال طوبى لك يا منظر الرجال طوبى لك بما في يديك  
الله في ازل الازال عرشيات اهل الضلال وحفظك من الزلا  
وامة طوبى العزيز المتعال واليه يرجع حكم المبدء والمآل اسمع  
بانك كنت ورقة لم تنزل حركتك ارباع مشية الله وما اخذك  
اشارات اهل الضلال الذين نقصوا الميثاق وكفروا بالله ما  
يوما الطلاق طوبى لامة احسنت بك وسمعت ذكرك في قمتك  
بجمل حبك واستقرت بك الى الله موجدك ومخالقك  
ما ذاقت حبك خالصا لوجه ربك اتمها صارت محرمة  
من عبادة التي اخصك الله بها والمجنة لمراتبك اليك وبك  
عليك وذارك بعد موتك يا ايها المستور في الهياق  
التراب تجسدك وديعة الله العزيز الوهاب في بطن الارض  
ودوحك استرقى الى الافق الابهي والرفيق الاعلى اللهم يا  
الهي جال من الالهة وعاد من عاداتها وانصروا بنصيرها  
من زارها خير الدنيا والاخرة وما قدرته للقرين من خلقك  
والخالصين من بيتك وانك انت مالك الملوك وراحم  
الملوك وفي قبضتك ملكوت ما لك الارض والسما  
تفعل ما تشاء الاله الال انت رب العرش والعرش ورب الارض  
والاولى سبحانك اللهم يا الهي اسئلك بمظن نفسك العلى  
ونظير ورائك الكبرى وبما يانك التي احاطت الارض والسما

ثم قبض القبر الذي جعلته اوعية حبك ومقر ورقة من  
اوراق سدرة فهو ذلك بان لا تطرفي عن بابك ولا تجعلني  
محرماً عما قدرته لا صفياءك اى رب اسئلك بك ولها  
وجها من الاسماء كلها بان لا تدعى بنفسى وهواى ولا  
تجعلني من الذين لم اعرضوا عليك واعرضوا عنك فى  
يوم الذى فيه استويت على عرش رحمتك وتجايب على  
كل الاشياء بكل اسمائك فاشهدني يا الله من بسبيل  
عرفتك وكوثر عنايتك لا تجعلهم منقطعاً عما سواك  
ومقبلاً الى حرم وصلك ولعناك وانت المقتدر  
على ما تشاء الا اللات انت المتعلى العزير الوهاب  
اى رب اسئلك بنار التي اشتعلها فى صدر هذه الوجود  
التي لم تترك من اربع مشيتك ونطقك على شأ نفسك  
بانك تعلم قلب عبداك من نار حبك لينقطع عن  
الذين هم كفر او يقبلن الى وجهك ثم انزل يا الله على  
عبادك المنقطعين واحبائك الثابتين خير الدنيا والآخرة  
ثم اخفضنا الا بائنا وامهاتنا واخواننا واخواتنا وبنينا  
وذوا قرابتنا من الذين امنوا بك وبابائك وكانوا هم  
بوحدايتك ومعترفان بفراديتك ومدعنا بامرنا  
وناطقاً بثناءك انك انت الذى لم يزل كنت قاضياً

تزال تكون حاكما لا يمتنعك اسم عن اسم ولا صفة عن  
 صفة كل الاسماء خادمة لنفسك وطايفة في حوزك  
 منقادة لسياطنتك وخاشعة عند ظهرك وانما انك  
 وخاضعة لدى بوارق انوار وجهك وانك لم تزل كنت  
 وتكون مقدسا عن خلقك وبريتك وبذلك يشهد  
 نفسى وكل الذرات وكيوننى وكنونات من خاتق  
 بين الارضين والسموات لا اله الا انت المقدر المتك  
 العزيز

جناب شيخ باسم محبوب يكا حسن ك  
 رايحه اخوان جمال رحمن را احاطه نمود و ابواب فرج  
 و بهت از ظلم اهل طغيان من ملك والى اسد رده  
 افت طوره و اير سيد مسلم و راضح رمبرهن است كهر  
 ظهرو قبلى ناس را بطه و ر بعد بشارت فرموده على قدم  
 مقاماتهم واستعدا اتمم بعضى باشاره و بعضى  
 تلويحات خفيه و اما ظهرو قبل فوق اظه تحقال و اند  
 شود در نصيحت و تربيت اهل بيان جمد فرموده اند  
 ومع ذلك وارد شده انچه وارد شد يك كلمه ذكر ميشود  
 و از اهل بيان انصاف ميطلبيم ايا در شهر موضعي  
 از مواضع كتب الطيه ذكر شده در حين ظهرو بعد

در ان

کلمه  
 در شهر ۱۷۷

در امرش توفیق نماید قل فأتوا بل آخو ربی العالم الخیر ان این  
گذشته ابادر هیچ موضعی از مواضع بیان ذکر شده که اگر  
نفسی بایات ظاهر شود انکار نماید و یا بر قیاس قیام  
کنید و اگر در این آیات احدی شبهه نماید بر بعضیه این  
شبهه ایست که در احیان ظهور مظاهر از مطالع سخن  
نموده اند قسم بیتمس معانی که اگر آیات متوله بدیعه انکار  
ستود احدی قادر بر اثبات آیات قبل از او باشد و چون  
نقطه بیان روح ما سواه فداه ناظر باین ایام بودند و ماین  
به عباد از قلم اعلیٰ خورصا بای محکم و نصایح ما تص  
و سوا عطا حسنه در ذکر این ظهور جاری شده کتاب  
نازل شد از فکر نمائید که شده و در چه بوده مخصوص  
کتاب اسماء نازل شد از فکر نمائید که مقصود چه  
بوده مخصوص کتاب اسماء نامیده اند و بدان اوجه  
اسما را واحد بعد واحد ذکر فرموده اند و تفسیر فرموده  
بعد مظاهر اسماء را همیده اسماء وصیت فرموده اند  
ان یا قلبی العالم هل لک من اذن لکنح ما یغتر بوجفا  
الاخوان فی هذا الزمان الذی رتفع نداء الشیطان عن  
نداء نداء الرحمن لا تا وجدنا ملاء البیا فی غفلة و خران  
عظیم فو نفس المحبوب هنوز نفسی ملتفت نشده که

کتاب الهیة از هر قسمی بآنکه مخصوصا کتابی است که  
 شده که آنکه بقیه علم خیر و لکن کتاب است اذان مسافیه تا  
 ندای که از شطر احدیه در کل جن مرتفع اصفا نماید  
 کتاب است ابصار حدید که انوار حکمتیه الهیه را از کلمات  
 مشرقه ادراک نماید ظاهر شد قیوم شجالی معلوم و است  
 جمال شمع که کل با و وعده داده شده اند مع ذلك رواج  
 منتنه حسد و بغض بر تیرا بشان اخذ نموده که بالمره  
 از نجات رحمانی و رواج سبک ان در کورین دل باقی  
 تقبوا الذین حقت علیهم کلمة العذاب وینظرون وجوههم  
 قهر الله الملك المقدر العليم المحکم معلوم نیست که اگر  
 باین وصایا و مولهظ قلم اهل سوکت تمیز نمود چه میگردند  
 لا فوالذی جعلنی مستغیا من العالمین بما آتانی الذی  
 من عنده که فوق الشکر کرده اند و اراده دارند ممکن نبوده و  
 نشو وهد و در سجده است که آیات الهی را از اورد می نمایند  
 تا الله یلعنهم متر لها و هم لا یسعون محبوب امکان مع  
 میکه متعنه اخبار فرموده که چه خواهند نمود چنانچه  
 ظاهر شد مع هر نفسی که حرمه لا مر الله اعتنا نشد  
 با و اظهار خاص و عبودیت نموده اند تفسیر عمال الله  
 و در اطراف ناس را بسجود میخوانند ان عمل ترا بر عمل

و بعد از آنکه

عقل

بجز قدری انصاف لازم است از این غلام یا نفسی <sup>بسی</sup> عینا  
 نداشته این بسی واضح است که بفرستی که اکتفا نشد  
 مرالله بوده و آنها را سلطنته و اغزاز الکلمته خواهد  
 بود هر نفسی که با این بی مته غلی داشته با و اظهار عبودیت  
 نموده اند ضری الامر الله و نبیاً علیه واحدی از احیای الهی  
 خالصاً لوجه مشرکین را از این اعمال شنیعه منع نمو  
 ایا اثر نار الهیه در قلوب بریه باقی ماندند و ایا انوار مصباح  
 احد نبرد از قند خلیفه تجلی نغزوده چه شده که هیا کل  
 نفوس از این نار مشتعل شده اند و از این انوار مستفیض  
 نگشته اند بکوی کاروانهای مداین عرفان جمال رحمن  
 فجر صادق از افق سما مشیت سبحان طالع شده چیل  
 نماید که شاید بچون فقرتین ملحق شوید البته هر چه <sup>خفیف</sup>  
 حرکت نماید حاصل است بیند ازید نقل اشارات و <sup>تفکر</sup>  
 و بشر احدیه توجه نماید قلم قدم میفرماید ناله و خنیم  
 نمیشنود یا میشنود و ادراک نمیشناید اگر قادر بر  
 طیران در هواهای خوش معانی نیستید در هوا و افلاک  
 طیران نمائید اگر باات بدیعه عربیه این ظمور را ادراک <sup>نمی</sup>  
 کنید در بیان فارسی که از قبل نازل فرموده و کلمات <sup>سینه</sup>  
 که در این ظمور نازل شده تفکر نمائید لکن <sup>تجدد</sup> تجددوا الی اللطیف

سبباً فوالذی اشتعل نار حبه فذاب علی ثنای لایق و همامنا  
اعراض العالمین که طلعه بیان مقصود می بر این نظم و در <sup>شسته</sup>  
روحی لفسه الفدا ما قصر فی تبلیغ امری و لکن الناس هم  
مقصورون و مفرطون هر نفسی که یکساعت خورد از وسع <sup>الله</sup>  
از حجابات اشارات مقدس کند و در آنچه از سلکوت الهی <sup>باسبان</sup>  
عربی و پارسی نازل شده تفکر نماید تا الله بفضیح و العالین  
و ینوح لهذا المظلوم المسجون الغربا اجمار صلبه انکله  
اضیه در ناله و غمیتند و لکن بر تیره و سفلیت عنایم اینست  
که در کتب الهیه از قبل نازل که از اجمارانها جاری و لکن  
از قلوب اشارت می ظاهر نه صدق الله العلی العظیم بدان  
ای سائل که کلمه الهیه جامع کل معانی بوده یعنی جمیع  
معانی و اسرار الهی در آن مستور طویلی لمن بلغ الیه و اخرج  
لنا الی المکسونه فیها اشراق کلمه الهیه را بمثل اشراق شمس  
ملاحظه کن همان قسم که شمس بعد از طلوع بر کل اشراق مینهد  
همان قسم شمس کلمه که از افق مشتیته ربانیه اشراق فرمود بر  
کل تجلی میفرماید استغفر الله من هذا التشبیه چه که  
شمس ظاهره مستدار کله جامع بوده فکر لتعرف و لکن  
اشراق شمس ظاهره بصر ظاهر ادراک میشود و اشراق  
شمس کلمه بصر باطن فوالذی نفسی بید که اگر فی مدد

و نکران

ماشاق باطنیه کلمه الهیه از عالم واهل ان منقطع شود کل <sup>مفهوم</sup>  
 و مقهور درین اهند شد تا که نفسی بر عقل الهی ملائحتی نماید با ان  
 انوارش را در کل مشاهده می نماید و هم چنین اگر باذن  
 ظاهره توتیه نماید آوازه الهیه را در کل همین اصطفا  
 نماید ندای الهی انزال مرتفع و لکن اذان ممنوع و اشراق  
 انوار بر افق ظاهر و لکن ابصار محبوب ای الی طیب  
 لازمه که شاید با کسیر اسم اعظم رمد ابصار و رفع نماید  
 و شانس وجود را زهد نماید ای کاش از وجود بالغین  
 عرصه عرفان محبوب عالمین وسیع میشود تا از حروف  
 ظاهره کلمه علویه نمایان ظاهر تفصیل فرماید مرضی عارض  
 شده که رفیع ان بسیار مشکل است الا من استشفی من الذی  
 الا عظم و از اینست که هر نفسی که بجان خود فی الجمله را بخواهد  
 عرفان استنشاق نمود حق را مثل خود فرض نموده و اگر  
 الی و باین مرتبه مبتلا شده که از حق و ما خنده محروم ماندن <sup>الله</sup>  
 از خدا بخواهید که مخلوب را ظاهر با بصارت احدید فرماید  
 که شاید خود را بشناسند و حورا از روشن قیمر دهند <sup>مقصود</sup>  
 حقا از کلمات منزله ادراک نمایند و اگر اسم بمقصود الهی  
 فائز میشود ند در حین ظهور مستحب غنی مانند مع آنکه  
 سالها کتاب الهی را تلاوت نمودند بجز فی از معانی ان



فآنرا نکشند چنانچه با آنرا از مقصود محتجب و غافل بوده اند  
 مع آنکه جمیع در کتاب الهی مذکور در مسطور کل محور و نشأ  
 نیکه بعضی از مظاهر آنیکه نزد عامه بوده نفوس سیکه خود را  
 از خواص میشمردند از او غافل مثل کون قائم در شمس  
 معروف و بیثباتی در این قول ثابتند که هر نفسی قائل  
 شده است حضرت متولد میشود حکم قتل بر او جاری نموده  
 ملا حظت کنید خواص چه مقدار بعید و شمرده بوده اند تا  
 آنکه در سنه ستین کشف حجاب شد و جمیع آنچه مستور بود  
 مبین بود کشت و هم چنین قیامت و مایتهای بجا که احدی  
 بر شیئی از ططام بحرا بر بیانات که در کتاب الهی بود تا آنکه  
 و کل سر بر آب توهم نموده چنانچه مشاهده شد و آنرا  
 مراتب گذشته از اصل عرفان محبوب عالمیان محتجب بود  
 اند و بخار و هم و طین ظنون جمیع بر تیرا از منظر احدی  
 منع نموده تا آنکه آمد مطهر که بر و ناس را بگویند اهل غسل  
 داد و بمنظر انور دعوت فرمود و بشارت داد حال ملا  
 فرمائید آنچه ظاهر شده است حسنی بود که جمیع از آن غافل  
 بودند و اگر گفته شود کل در کتاب الهی مستور و مکشور بود  
 و نقطه بیان روح من فی الامکان نداه طلعات معانی  
 مقنوعه در غوات کلمات الهیه از خلف حجاب بیرون آمدند

هذا حق لا ريب فيه واكر گفته شود از قبل بر سبيل اجمال  
 ذكر شده و امد صيغتين و مفصل حق لا ريب فيه واكر گفته  
 شود كه اخير در ظهور بدیع ظاهر از قبل نبوده و كل بر صيغ  
 اين قول هم صحیح و تمام است چه كه اكر حق جال ذكره بگردد  
 اليوم متكلم فرماید كه جميع ناس از قبل و بعد بان تكلم نموده  
 و فایندهان كلمه بدیع خواهد بود لوانتم تذكرون در كلام<sup>جد</sup>  
 ملائكه كنید كه در هر ظهوری مظاهر حق بان ناطق و جميع  
 بره از ملائكه مختلفه باين كلمه طيبة متكلم مع ذلك در هر<sup>ظهور</sup>  
 بدیع بوده و ابد احكم بدیع انان و سلب شده كلمه كه حق بان تكلم  
 میفرماید در ان كلمه روح بدیع دمیده میشود و نباتات حیوان  
 از ان كلمه بر كل اشیا ظاهرا و باطنا سرور میفمائید دیگر تا چه  
 زمان و عصر انار كلمه الهیه از مظاهر افاقیه و انفسیه ظاهر  
 شود و اینکه بعضی از ناس بعضی از مطالب موهومه  
 متكلم و بان اظهار استكبار میفمائید جميع عند الله  
 مردود و غیر مذکور چه كه فخر در عرفان حق و نبوت و<sup>سوخ</sup>  
 واستقامت در امر الله است نه در بیانات ظاهریه  
 چنانچه ظهور قبل این مراتب را بیان فرموده فانظر انتم<sup>نوا</sup>  
 مثلا نفوس سیکه مذکور عرفان رقیق نموده اند و نفوس<sup>سیکه</sup>  
 در ادنی رتبه مانده اند عند الله در يك مقام قائم چه

که شرافت علم و عرفان بما هو علم و عرفان نبوده اگر شتمی بحق  
 مقبول او شود محبوب بالا مردم در کمال الفاظ در ان ساحت آید  
 واحد مذکور مثلا لویقول ولدت که قوله لم یلد و له یولد اگر چه  
 بر حسب ظاهر تترتیب الحی از نشیب و مثل و نظیر منتهی مقام  
 عرفان انام است چنانچه بین نام هم این مقام از احوال ارفع  
 و آکن امتیاز از هم نظر بقبول حق است و باراده او تحقیق شده  
 چنانچه در کورفرقان و بیان مشیت الهیه بتزیه صرف و  
 تقدیر محبت بعلق گرفته اند از افدۀ عنایه تجلیات این  
 بیانات ثابت و ظاهر و الا ان بحر و قد مران جمیع این بیانات  
 محمد ته مقدس و ساحت اقدس از جمیع این بیانات متن نظر  
 باید ما جلا امر الحی باشد نه بعلو و دنو مراتب عرفان لفظیه که  
 بهر بهر تیره ششوق شده بایست کنت مستطیعاً با ظهار ما هو  
 المستور و عدم استطاعت نظر با احتجاب نفوس است و آلا انه  
 طو الغنی الحمید و قتی فرمودن ترانی و قتی فرمودن نظر ترانی  
 باری الیوم هر نفسیکه تصدیق نمود با تیره از سماء مشیت  
 الحی نازل او بمنتی ذروه عرفان مرتقی و فائز و من دون آن  
 محروم و معدوم و ششوق الله بان یوقنا و ایا کر علی الاستنقا  
 فی هذا الامر الذی منه انقلب ملکوت الاسماء و اخذ السكر  
 سكان ملاین الانشاء الا الذین سبقتم الهدایه من الله

انهم من القيوم اى مقبل در انچه از قلم اهل جبارى شده دست  
تفكر فرمايد تا ابواب علويها را برونجه قلبت مفتوح شود  
و خود را از دن حق غنى و مستغنى مشاهده نمائى و در حقيقت  
كه نظير و در حق مخصوص است باظهار معارف ظاهره و تخيير  
ثابته بين برتريه بلكه در عين نظم و ترتيب اشياء عامه فيوضات و  
استعدادات لا محصى شده و خواهند شد بافته نماند  
و اسباب ملكيت ظاهره ميشود و در اين مقام همچاى در جواب سؤا  
يكى از ستين نصارى كه در مدنيه كبريه ساكن است از انها  
مشيتة رحمن نازل و در اين مقام بعضى از ان ذكر ميشود كه  
بعضى از عباد بر بعضى از حكم بالغه الهيه كه از ابصار مستود  
مطلع شوند قوله تعالى قد حضر كتابك في ملكوت ربك العزيز  
واخذناه بروح وريحان و اجبتناك قبل السؤال فكر لعرف  
و هذا من فضل ربك العزيز المستعان طوبى لك بما فرقت  
بذلك ولو هو مستور منوف يكشف لك اذا شاء الله بذلك  
وترى بالارات العيون ان يا ايها النخس في بحر العرفان و  
الناظر الى شطرتك الرحمن فاعلم بان الامر عظيم عظيم فانظر  
ثم اذكر الذى سمى بيطرس في ملكوت الله انه مع علو شان  
و جلالة قدره و عظم مقامه كار ان يزل قداه عن الصراط  
فاخذك يد الفضل و عصمه من الزلل و جعله من المؤمنين

انك لو تعرف هذه النعمة التي هدرت بها الودعاء على ايمان سدا<sup>لنتهم</sup>  
 لتوقن بان ما ذكر من قبل قد كمال بالحق واذا ما كلف في سلكتك الله من نعمة  
 الباقية الابدية وليسرب من كثر الحقايق وسلسبيل المغايب ولكن  
 الناس هم في حجاب عظيم ان الذين سمعوا هذا النداء وغفلوا  
 عند انهم لو كانوا اعداء لشير لهم من ان يتوقفوا في هذا الامر  
 لكن ظهر ما ظهر وقضى الامر من لرى الله المتقدر من الخزي المتنازل  
 باقوه قد جاء الروح مرة اخرى لئيم لكم ما قال من قبل انك  
 وعدت في الالواح ان انتم من العارفين انه يقول كما قال  
 وانفق روحكم النفق اقل مرة حبا لمن في السموات والارض  
 ثم اعلم بان الابن حين الذي اسلم الروح قد بكت الاشياء كلها  
 ولكن بانفاته روحه قد استعد كل شيء كما تمهد وترى في الخلق  
 اجمعين كل حكيم ظهرت منه الحكمة وكل عالم فصلت منه العلم  
 وكل صانع ظهرت منه الصنایع وكل سلطان ظهرت منه القدر  
 كلها من تاييد روحه المتعال المتصرف المنير وتسمى بانها حين  
 الذي اتى في العالم تجلي على السمكات وبه ظهر كل امر من بين  
 الجهل والتمسح وبه كل سقيم عن سقم الغضلة والطوى  
 عين كل سقى وترك كل نفس من لدن مقتدر قدير وفي مقام  
 تطلق البرص على كل ما يصيب به العبد عن عرفان به  
 احببنا ان ابرص ولا يذكر في ملكوت الله الخزي الشديد وانا

ثم يدان من كلمة الله ظهر كل ابرص و برء كل عليل وطاب كل  
مرضى وانما ستمر العالم طويلا من اقبل اليه بوجه منير ثم ادع بان  
الذي صدق الى الشهادة اذ نزل اليق وبه مرت رواج الفضل على  
العالم وكان ربك على ما اقول ثم هيد قد تعطر العالم برحومه  
وظهوره والذين اشتغلوا بالدنيا وزخرفها لا يعرفون عرف  
القيمين وانا وجدناهم على غفلة عظيمة فلان الناقوس يصيح  
باسمه والناقور يذكره وليشهد بنفسه لنفسه طويلا المعان  
ولكن اليوم قد برء الا برص قبل ان يقول له كي ظاهر وان  
مظهور قد برء العالم واهله من كل داء وسقم فتعطر  
هذا الفضل الذي ما سبقه فصل فتعالى هذه الرحمة  
التي سبقت العالمين انك يا ايها المذكور في ملكوت  
الله ان استقدر من ربك ثم وقل يا ملاء الارض قد جاء اليكم  
العالم ومضمر النار في قلب العالم وقد ناد المناد في بيته  
القدس باسم علي قبل نبيل وبشر الناس بلقاء الله في  
جنة الابهى وقد اوضح يا ايها الفضل على وجوه الضالين  
وقد جعل ما رقم من الضم الام على في ملكوت الله ربنا عز  
والاولى والذي اراد باكله وانه ليرزق بلذات بلذات  
ناقوس الاضلم ويدقته يد المشيه في جنة الاحديان انما  
باقعه لا تكون من الغافلين انشاء الله خلق في لاهش وند

که مقصود حق جل و عز را انبیاءات ادراک نمایند و در کمال  
 خضوع و خشوع در مراقبت امر الله و حفظ وصیانت ان ال  
 مشرک مردود و جهل نماید تا در علمه همیشه آید و هر نفسیکه <sup>بشر</sup>  
 از کوشش میان مرزوق شد ادراک مینماید که در علمه و نقطه <sup>بشر</sup>  
 ظاهر شد آنچه لایزال مستور بود و این ظهور و ظهور قبل  
 بعینه ظهور این ذکر تا در وحشت و در بعضی از الراجح نامه  
 ذکر شده ملا حظت فرمایند این نیست آنچه و در که برای  
 استعداد اهل عالم آمده هنگام فناء عالم و اهل آن <sup>سید</sup>  
 اما آن کسیکه باقی بود تا حیوة باقی بماند و باقی دارد و مایه  
 زندگی عنایت فرماید ثابت شد آنچه در بیان نازل شده  
 اینست آنچه الوجود که فرموده بعد از من میاید و پیش  
 از من است او بود آن ندا که ما بین آسمان و زمین بلند شد  
 که مقامهای اولی را درست فرمایید و تعمیر کنید یعنی  
 قلوب را و آن همان ندا بود که این ذکر تا قبل از روح فرو  
 من او از آن گم کرد و بیابان ندا میکند که راه خداوندی  
 درست کنید اگر از این راهات متولد میشود لهن  
 بود از اینکه نشان متولد شود و در تکلیف الی با عرض <sup>مستور</sup>  
 کرد در طوبی للفقائم فویل للرضعات بکون قلم اعلیٰ فیض  
 او کم کشتگان بریهوی مراقبول ندا ید و دعوی

نموده اید نفسی را که بزرگناطیج بوده قبول دارید دروغ میگویند  
 اهل ظاهرند و ارضیح منیر در کربز اگر تقرب جوید البته در <sup>شسته</sup>  
 اعمال مردوده نفسانیت دیده شود و ای بر نفسی که از آن  
 ایام و ثمران غافلند عنقریب بر خود توجه نمایند و نیابند  
 نفسی را که تسلی دهد ایشانرا خوشحال صدیقان که بعد  
 مبین فائز شدند خوشحال عارفان که سبیل مستقیم را  
 شناخته اند و بیگوت و توجه نموده اند خوشحال سربازان  
 و مختصان که سراجهای قلوبشان بدین عرفان نفس رحمن  
 مشتعل و روشن شده و بزخایات انقطاع از هوس و باریا  
 اجزان و افتتان محفوظ مانده نیکوست حال قوی دلان  
 که از سطوح ظالمان قلوبشان ضعیف نشده و نیکوست  
 حال بینایان که بر بقاء و فنا هر دو مطلع شده اند و بسط  
 بقا توجه نموده اند و از اهل بقا در حیرت اهل مگورند  
 البته قلوب ایشان ضعیف نشود چه که از اهل جبرند و بگو  
 ای بندگان در هر صورت مقول و مدبوحه چه بسبب  
 امراض و چه بسبب اهل اعراض در این صورت اگر بشیر  
 مشرکان در سبیل محبوب عالمیان گشته شوید احمق و حق  
 بوده چه که دین نفس سنجوست این شمر خوب را فراموش  
 مکنید و از دست مدهید نیکوست حال درستکاران



که از اعمال ایشان عذر قبول رحمن ساقط است بد است  
حال بخازان و مفضلان و ظالمان اگر چه ما بین علیاد  
بعزت و شرف ظاهر شوند عنقریب ذلت ناکویان و  
غضب بی پایان آن نفوس را اخذ نماید کلمه قبل بر وح  
بدیج در جمیع اخبار این زمان از آن حقیم مشتبه زمین  
مشرف و آن کلمه اینست که باین معنی روح خطایه در  
که بگو موسی برای دین و این آمد و این ذکر برای  
عسل تمیید و من برای آن آمده ام که حیات جاوید بنشینم  
و در ماکوت باقی در او در بگر او در وستان ساقان و  
در کین کاهان مترصدند ای حاملان امانت رحمان نما  
نشوید و ثانی حیا طی را از زندان حفظ نماید قسم  
بر نیرافتی سوره معانی که اگر فستی ایو و حیات او  
خرق نماید نداء الهی را اصفا نماید بنکوست حال آن  
که احسان و همیه لا بقدرت الهیه شکستند و ندای  
شنیدن از ما بین اموات برخواستند علیهم نصیحت الله  
مالک الاسماء و الصفات اهل ارض ندای زمین  
ما بین زمین و آسمان مرتفع شد و قلب عالم و از اصحا  
کلمه الهی بنار حمت مشتعل و لکن آتشده کان در وجود  
فقلت یسئران مانند اند حواریت انرا میافزاند تا

رسد با اشتغال هم فی القبول و خال دون قوموا یا قوم  
على نصح الله قد جاءكم القيو من انفسى بشكره بالقائم  
و به نظر زلال الاكبر و الفخر الاعظم و المنصورون  
يفرحون و المشركون بنار الخل يحترقون قل اقمكم  
بالله يا ملئء السبيان بان تنصفوا فى كل من واحد  
و علم ان ربكم الرحمن ما خلق هذا الامر شيىء مما خلق  
فى الاكوان كما نزل فى السبيان و انتم فعلتم به ما دخلتم  
و لو خلق هذا الظلم و ربيىء دون ما دخلتم به يا ملئء السبيان  
هل من ذى اذن و اعيا و ذى جبر حد ايد ليسمع و يسمع  
قل قد تبكى عين الله و انتم تلعبون يا من تحببكم و من  
فعلكم اهل ملء العالمين اى دوستان من شما <sup>حتمها</sup>  
بيان منيد و دود و چشمه و ظم از كوش معانى و معانى  
چكيد بيانى يقين چشمه هارا از خاشاك نظون هارها  
با ك كنيديا از شما خود در امثال اين مسائل مستوله  
جوابى هائى شما كه متقنه ظاهر شود و اين ظهور اعظم ايد  
كل بعلوم و حكم ظاهر شويى كه كل برتبه بال كل الاشياء از  
هوب لو اقر الهية و اين آيا م لا شهيدية على قدرها حاصل  
فيوضات ربانية شده اند در خيا هب كلمات متنه  
جواب مسائل مذكوره و مستوره مكنونه نازل انشا

الله يبصر الخ وكنما الشش فظفر فرما شد لتعرف ما اردت  
 واین سؤال را بینه از روح نموده اند که این ذکر با  
 و ناس را بحق خواند و غسل تعمید دارد مقصود از آن بود  
 چه بوده و از این ظهور چه فرموده و امید که برای من <sup>شاید</sup>  
 دهد و زنا فرموده با غیره ماسور بود و من امید از برای <sup>شاید</sup>  
 اهل عالم یا ایها الناظر الخ النظر الا کبر اخوان <sup>سید</sup>  
 که لسان رحمن از بیان ممنوع شده فوالله بیکی صبی <sup>و غیر</sup>  
 لسانی و یکتب ما یخرج منها من <sup>سید</sup> کما انما لقا  
 و جمعی چه که اهل بیان کبانی صحیح شده اند که اکثر <sup>و غیر</sup>  
 از نفسی خلاف آنچه لم یزل و لا یزال حق جعل شان بان  
 امر فرموده بچشم خود مشاهده نمایند مقبول <sup>و غیر</sup>  
 مثلا <sup>و غیر</sup> بلیس الا کین نوشته آیات در اول ظمی موت  
 بوده و حال نیست بکوا ای اهل بیان فانصفوا باللح  
 ربکم الرحمن تطع نظر از این غلام الهی و ظهورات <sup>و غیر</sup>  
 که در این ظهور ظاهر شده جمیع بیان را ملاحظه کنید  
 و خود حکم نمائید شما که بحکم حق و ما تزل من <sup>و غیر</sup>  
 نشدید و لکن حق بحکم شما اگر بانصاف واقع شود <sup>و غیر</sup>  
 است که شاید چشمی بانصاف باز شود و الی الله <sup>و غیر</sup>  
 باشد و این <sup>و غیر</sup> واقع است که جمیع بیان نصیر <sup>و غیر</sup>

غیرا ولیچه الف این قول معروض باطله است مع ذلك  
 باین جرئت عن غیر مستر مخالفت کل بیان نموده و  
 می نمایند و مع ذلك خود را نا صریح بیان میدانند و  
 الله ان البیان ینوح منهم و یلعنهم حال لوجه الله فی  
 الجده فکرمه ایست که سبب اینکه باین جبارت در  
 حرمت کتاب الهی عهد نموده اند چیست این بی معکو  
 و واضح است که سبب قبول بعضی از اهل بیار است  
 و الا فوالکذی انطقتی بالحق و اظهر فی الامتات امره اگر  
 مطمئن نبودند هرگز چنین جسارت نمیدانند این  
 از حکمهای اعظم الهی است که در بیان نازل شده است  
 که سطر سطر و نیز مکرر آنکه در آن مذکور چه تلویحا  
 و چه تلویحا که در ظاهر و بعد توقف ننماید و جزای  
 نخواهید مع ذلك انکار نموده اند و امثال این امور  
 عظیمه که جمیع میدانند حاصل شده اند و نفسوا غراض  
 نموده و لکن باین مقرر که با اختیار او کتب ناطق است  
 نسبت داده اند که احکام بیان از اسفخ نموده الا لعنة الله  
 علی القوم الظالمین مع آنکه بنص بیان این ظهور مختار  
 بوده و خواهد بود و جمیع بیان بذكر و شایش ناطق  
 و بظهورش مبشرها بظهور من جنده هو ما ظم من

تصمیم

قبله ومن قرئ هو مشرك كذاب ومنكر مراتب وازایان<sup>گشته</sup>  
اکثری از اهل ادیان از مقرّ اقدس بخارق عادات  
دیدند علی شان لایذکر بالبسیان فاستعملوا<sup>المذنبه</sup>  
ومن حولها لیظهر لکم الشق ومعلوم نیست که آن  
نفس مهرض در خود چه قائل است لاخو نفس الیهما  
لیس الاعلیٰ فان کبیر از حق بخواهد توفیق عنایت  
فرماید که شاید بر صراط امر مستقیم باشید لان هذا  
الامر عظیم عظیم زود است که غفلت آن واضح است  
لا یبقی الا من کان ناظر الی المنظر الاکبر ومنقطعاً عن  
فی السموات والارض جبالاً المقدر العزیز الحکیم الیوم  
یوم نفس امر الی است بر هر نفسی لازم کرد که در کمال استقامت  
ناظر را بشطر الی دعوت نماید انشاء الله جهداً بلیغ  
نمائید که شاید کم کشتگان بریه نفس وهوی بانق  
افدس امی بوجه نمایند از نفوس اثر محبوب بوده  
وخواهد بود چه که مگر هر نفسی اثر است نفس  
اثر مثال بلجم بی اثر در منظر اکبر مذکور است ناظر<sup>شود</sup>  
ولله تبلیغ امر نمایند باعراض و اقبال ناظر نباشید بلکه  
ناظر بخدمت که بان ما مویید من لدی الله اینست<sup>نفس</sup>  
اعظم دستکاری ابدی وثر جاودانی و عنایت

حق در کل احیان و مدد فیضش در کل او ان سید  
و خواهد رسید من کان له ان مع و یؤدی به بالحق  
و ان علی کشتی فدیر و البهاء علیکم بالعبائی بدوام  
ملکوتی و بقاء  
جبروتی  
هذا ما نزل عن جبروت الاله لربعه الذي سمي بالملكوت

بسم الله العليم الخبير

ای سلمان من لدی الرحمن ما مور بودی که بحکمت  
دقتار نمائی و نکم کنی که صبا دارن بزب شیاطین بالواح  
صبین ضری وارن شود حمد کن خدا را که بید قدرت  
خود تو را حفظ نمود مع انکه رؤسای مشرکین بهر  
بدی اخبار دادند در احتفالتو و ما حیلته من لدین  
و این از بدیهای اشکار برورد کار تو بود لست کن  
و تگون من الموقنین و لکن بعد از نیل مقصود و  
الواح ان اخذوا لاجاب بسطان زین العزیز الوهاب  
تا انار نضر بیا ما بین ارض و سما از سما ای تو ظاهر و لایح  
کرد محبوب واحد و قلب واحد فکر و کن من العارفين  
و ان سئلت عن الحق لا تقل الا ادری قلبی خوری اهام و ادری  
انه الحق لا اله الا هو و حفظی من ضرب عباد الخافدين  
و کشف عنی غطائی فی ايام التي كنت فيها حاضر انقاء

الوجه وشرق علی بایانه ثم کلنا ته وقد ربه التي احاطت  
العالمین الیوم بر کل الازم است که سعی نماید که شاید  
از عنایت الهی امری از ایشان درازن ظاهر شود و  
رستکاری ابدی گردند و بملکوت بقای حقیقی بانی  
وارد شوند ملا حظہ در هدیر و رتا و طین ذابرها  
ان افند ناس را بعنایت الهی مجذب نماید و بسطرت  
هدایت فرماید و از این اثری دیگر و زیاده در حق  
که چیست مقصودش این کلمه حق مبین را بیان باید کرد  
الله حق ثم ذال الناس فی عیباتهم و خوضهم ولا یفتن من  
احد فوق کل علی الله المبین القیوم حکمت محبوبی است  
ولکن نه بشانیکه کلمه الله فتورماندر حکمت مابین  
لا یق نه مابین اغیار اسمع نصیح من شیخک بالحق و کن  
من العالمین و البهائم علیک و علی عباد الله المخلصین  
تا ایتمدت از نظر محو نشده جهد کن که لزال تلقاء وجه  
مذکور کردی و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله العظيم

سبحانك يا الهي والله من في ملكوت الاسماء وسلطانها وسلطان الارض والسماء  
وما بك ومملك من في جبروت البقاء ترى وتعلم آني قمت على ذكرك  
في ايام نبينا ارحمت فرائض العالم من خشية مظاهر قرك الذي  
كفروا بايمانك الكبري واعرضوا عن انصافك لا على ارب رب تعلم  
قد هاجرت في سبيلك واقلت الى بحر علمك وسماجد  
ان دخلت البحر بامر الله وتعرفت ببقائك وفوق باضاً  
فدا نك وسريت بحيق اللقاء من با دى عطانك اشك  
يا الله العالم ومصود الام بان لا تطردني عن باب فضلك  
قدر لي من قلمك لا على ما قدرته لاصفيانك وامناشك  
اربت هذا يوم بئس البعاد فبر نظورك وبرونك <sup>علا</sup>  
كلتك ونفوذتيتك فلت وقولك لا على يوم ياتي ربك  
او يجز بان ربك ويوم يقوم الناس لرب العالمين ا  
بانا لوق الاصباح ومشرق الارباح بهجد اليوم وبالاصباح الذي  
اوقد اصبع اودانك بين رضك وسمائك بان توبه  
اجتلك على الاستقامة على امرك ارب رب نور وجههم بانوا



فجاءوك وقاوبهم باثراءت شمس ابرك وعزناك ورحمتهم  
بانوار ملكوتك وجبروتك ابرئ انهم جلاوا في جنك ما  
لا حواج جبارك من قبل وشاهدوا في سبلك مكالوات  
عبر ولا عشا ذن قدر لهم بالاله الوجود من فضلك ما  
يلتجئ لظنك ويلين لسلطانك ابرئ هذا ايامهم  
انزل كتابك وخاتمت جمدك وذبرك والواحد منهما  
اشرفناهم وامرك من افان سماء فضلك اسنك بها  
وبالذين خضعوا للظهور ابرئ امرك بان تقدر لاجنانك  
ما تخرج برقلوبهم وبقربهم منهم ابرئ انز وبعلاهم  
بانوار شمس عدلك وذبح اعواشها بجهبا كل مطالع القصد  
ولا انصاف لبقرة بذلك فمن احبك والذين امنوا بابا  
ابرئ انك الكرم ذو النضل العظيم فسطى وتمغ وانك انك  
المقدرة والقدير ابرئ انك بظاهر توجدهك ومطالع  
تجربيدك بان تكتبني ولا تجانك ما ينغصاني كل عالم  
من عوالمك ونحظنا باطانتك انك انت الذي لا يفرحك

شئ ولا يمنك امرا الا ان الله انزل القدر المسليم الحكيم  
وصل اللهم يا ارحم الراحمين على انبيائك واصفيائك واوليائك  
وعلى الذين اقبوا الى سهام القضاء في سبيلك وفازوا  
بالشهادة الكريمة في حجتك اشهد انهم عبادك الذين نوا  
بمسائك وشربوا كوثر الشهادة  
بمسائك العطر الكريم